

داریوش آشوری

فرهنگ سیاسی

شامل

مکتبها، اصطلاحات، مهمترین سازمانهای بین‌المللی، حزبها، مهمترین پیمانها

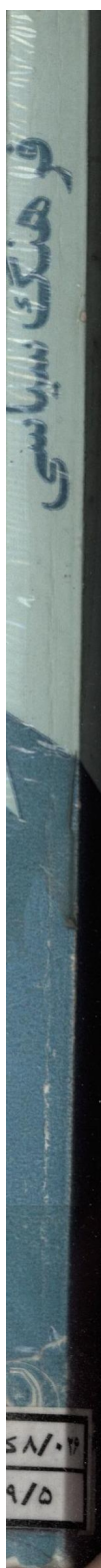
چاپ هفتم

فرهنگ حاضر ترکیبی است از يك فرهنگ
سیاست عملی و سیاست نظری و بدین سبب
علاوه بر اصطلاحها و عنوانهای مکتبهای معروف
سیاسی جهان، شرح سازمانهای بین‌المللی،
مهمترین قراردادهای بین‌المللی، و نیز بعضی
از حزبهای مهم جهان در آن گنجانیده شده‌است.
ولی سعی برای این بوده‌است که اصطلاحهای سیاست
نظری و فلسفه‌ی سیاست، دقیق‌تر و گسترده‌تر از
هر منبع دیگر که تاکنون بزبان فارسی نوشته
شده، تشریح شود و بدین لحاظ اهمیت این
کتاب - اگر اهمیتی داشته باشد - در تشریح
همان چهل پنجاه مکتب و اصطلاحی است که
برای اولین بار از آنها در زبان فارسی تعریف
نسبتاً جامع و دایرة‌المعارفی داده شده‌است.



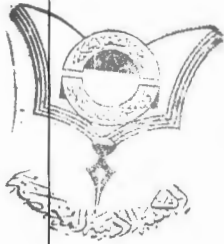
انتشارات مروارید

بها ۱۵۰ ریال



۵۸/۰۲

۹/۵



فرهنگ سیاسی

اسکن شد

شامل :

مکتبها، اصطلاحها، مهمترین سازمانهای بین‌المللی،
حزبها، مهمترین پیمانها

چاپ هفتم

داریوش آشوری

این کتاب تحت شماره ۶۳۳ مورخ ۵۳/۵/۲۷ کتابخانه ملی به ثبت رسیده است



انتشارات مروارید

انتشارات مروارید

تهران، خیابان شاهرضا، روبروی دانشگاه، شماره‌ی ۱۹۴

حق چاپ محفوظ و مخصوص انتشارات مروارید است

چاپ کتبیبه تهران، ایران

نقل کلی یا جزئی مطالب این
کتاب از روی این منبع در
فرهنگها و دایرةالمعارفها
و کتابهای مشابه بدون اجازه‌ی
کتبی ناشر یا مؤلف ممنوع است.



انتشارات مَروارید

چند توضیح و تذکر

● نوشتن فرهنگ سیاسی به زبان فارسی بی سابقه نیست ، ولی فرهنگهایی که تا کنون نوشته شده اند، جز احتمالاً یکی، فرهنگهایی بوده اند برای تبلیغ عقاید خاص . اما غرض از این فرهنگ تعریف علمی اصطلاحهای سیاسی و معرفی مکتبهای معروف سیاسی جهان بادیدی آکادمیک است به نحوی که برای همه ی کسانی که به مراجعه به چنین کتابی نیازمندند ، مفید تواند بود.

فرهنگ حاضر ترکیبی است از یک فرهنگ سیاست عملی و سیاست نظری و بدین سبب علاوه بر اصطلاحها و عنوانهای مکتبهای معروف سیاسی جهان ، شرح سازمانهای بین المللی، مهمترین قرار- دادهای بین المللی، و نیز بعضی از حزبهای مهم جهان در آن گنجانده شده است . ولی سعی بر این بوده است که اصطلاحهای سیاست نظری و فلسفهی سیاست دقیقتر و گسترده تر از هر منبع دیگر که تا کنون به زبان فارسی نوشته شده ، تشریح شود و بدین لحاظ اهمیت این کتاب - اگر اهمیتی داشته باشد - در تشریح همان چهل پنجاه مکتب و اصطلاحی است که برای اولین بار از آنها در زبان فارسی تعریف نسبتاً جامع و دایرة المعارفی داده شده است.

● منابع اصلی این کتاب کتابهای زیر بوده اند:

A Dictionary of the Social Sciences, Edited by Julius Gould and William L. Kolb (Compiled under the auspices of the United Nation's Educational, Scientific, and Cultural Organization) , The Free Press of Glencoe, New York, 1964.

A Dictionary of Politics, by Florence Elliott and Michael Summerskill, Penguin Reference Books, London, 1963.

Encyclopedia Americana, 1963.

ماخذ مقاله های سیاست نظری بیشتر کتاب اول و ماخذ اصطلاحهای جاری سیاست و سازمانهای بین المللی و احزاب کتاب دوم بوده است؛ از کتاب سوم بیشتر برای تکمیل مقاله ها و یا نوشتن مقاله هایی که در دو کتاب قبل یافت نمی شد (مانند مقاله های انترناسیونالیزم، جامعه ی عرب) استفاده کرده ام. علاوه بر اینها از چند کتاب دیگر نیز برای مقاله های دیگر استفاده شده است. مثلاً مقاله ی «کنفرانس بلگراد» را از نشریه ی سفارت یوگوسلاوی درباره ی آن کنفرانس گرفته ام و مقاله ی ساتیا-کراها را از دایرة المعارف بریتانیکا؛ و مقاله ی «حزب بعث» را از «دایرة المعارف عرب». همچنین برای تعدادی دیگر از مقاله ها به بیش از ده کتاب و نشریه مراجعه کرده ام که اینک به علت دسترسی نداشتن به بعضی از آنها ذکر مشخصاتشان برایم ممکن نیست. چند مقاله نیز که برای آنها منابعی یافت نشد مستقیماً از این قلم جاری شده اند. از آن جمله مقاله های ارتجاع، بلوک شرق، بلوک غرب، نهضت های پان، و دولت آزاد است که توضیح آنها ضروری تشخیص داده شد. در مورد مقاله هایی که از ماخذ بالا گرفته شده اند نیز خود را هیچگاه مقید به ترجمه ی صرف نکرده ام و بویژه در مقاله های سیاست نظری با حذف یا اضافه کردن مطالبی یا با اثر کتب منابع سلیقه ی خود را اعمال کرده ام یا باز خواننده ی فارسی زبان را در نظر گرفته ام. در عین حال کوشیده ام که تا حد ممکن بعضی از اصطلاحهای این سوی عالم را که راه خود را به فرهنگهای مشابه غربی باز نکرده اند مانند پانچاشیلا، و ساتیا کراها- در این کتاب بگنجانم، اگرچه این کتاب در اصل فرهنگی است برای

آشنایی با اصطلاحها و مکتبهایی که از غرب به برخاسته اند و به زبانهای این سوی عالم راه یافته اند.

● کتاب حاضر ضعفها و نقصهایی دارد که نویسنده خود به اغلب آنها آگاه است، ولی تنگی مجال و حوصله به او این فرصت را نداد که وقت بیشتری در سر این کار کند و ناگزیر پیرایش بیشتر آن را به چاپهای بعد موکول کرد. از جمله ایرادهایی که به این کتاب می-توان گرفت وجود چند مقاله در آنست که ممکن است نابجا به نظر آید. ولی از آنجا که در مورد مقاله‌هایی که در ذیل چنین فرهنگی قرار می‌گیرند اتفاق نظر نیست و نیز از آنجا که حوزه‌ی چنین دانشها دقیقاً مشخص نیست، ناگزیر گاه به حوزه‌ی بعضی علوم دیگر مانند جامعه‌شناسی عمومی و جامعه‌شناسی سیاسی نیز دست اندازی می-شود.

از جمله نقصهای کتاب مقاله‌های احزاب آنست که به علت ناقص بودن منابع در دسترس تکمیل آنها ممکن نشد و از حذف آنچه که تهیه شده بود نیز دریغ آمد؛ چون، به هر حال، اندک به از هیچ است.

بعضی از زیرنویسهای معادل انگلیسی یا فرانسه‌ی عنوانهای کتاب نیز عمداً از قلم افتاده است، زیرا می‌خواستم تا حد ممکن به عنوانهای فارسی استقلال داده باشم؛ با این حال ممکن است ذکر آنها برای بعضی مفید می‌بود و نبودن آنها نقصی برای کتاب به شمار رود.

● نوشتن این کتاب را من و دوستم ابراهیم مکیلا چهار سالی پیش با طرحی دیگر با هم شروع کردیم، اما پس از مدتی پیشرفت دوسالی در کار وقفه افتاد و او به علت گرفتاریهایش نتوانست در به پایان رساندن آن شرکت کند و من سال پیش نوشتن آن را با طرحی تازه از نو شروع کردم؛ با این همه او بر گردن این کتاب حقوقی دارد و مقداری از آن، بویژه چند مقاله از حرف «ا»، کار مشترک ماست، اما

مسئولیت هیچ جزئی از آن با او نیست.

شکل کتاب از لحاظ چاپ نیز شکل کاملاً مطلوب آن نیست و این چاپ بیشتر حکم تجربه بر روی چنین کاری را داشت و از این جهت تغییر سلیقه‌هایی در طول کتاب به چشم می‌خورد. به خصوص از غلط چاپی خالی نیست.

● در ضبط عناوین این فرهنگ از روش معمول دایرة المعارف نویسی در دنیا استفاده شده است؛ یعنی اساس بر تقدم اسم خاص در عنوان است؛ بنابراین برای یافتن هر عنوان یا ارجاعی در متن به جزء اسم خاص آن عنوان رجوع کنید. مثلاً برای پیدا کردن «شورای اروپا» یا «پیمان بالکان» رجوع شود به «اروپا، شورای» و «بالکان، پیمان».

ر.ک. در متن علامت اختصاری «رجوع کنید» است.

د.آ.

ائتلاف

اتحاد موقت احزاب و گروههای سیاسی برای برآوردن هدفهای پارلمانی و انتخاباتی. ائتلاف معمولاً در نظامهای پارلمانی چند حزبی صورت میگیرد که هیچیک از حزبها آراء کافی برای به دست گرفتن انحصاری قدرت ندارند. ائتلاف پارلمانی معمولاً برای حفظ یا بر سر کار آوردن دولت خاص تشکیل می شود و در این موارد حزب بزرگتر با يك یا چند حزب کوچکتر ائتلاف می کند و آنها را، بر حسب قدرتش، در دولت شرکت می دهد.

ائتلاف ممکن است «منفی» نیز باشد، یعنی به قصد ساقط کردن دولت. چنانکه در فرانسه بعد از جنگ جهانی دوم «ائتلاف منفی» کمونیستها و راستهای افراطی بارها موجب سقوط دولتها شد. در ائتلاف انتخاباتی دو یا چند حزب با تهیه صورت مشترك نامزدهای انتخاباتی به نفع یکدیگر رأی می دهند و حوزه ها را، بر حسب قدرتش، میان خود تقسیم می کنند. این رویه در جمهوری چهارم فرانسه معمول بود.

در سیستم دوحزبی ایالات متحده ای آمریکا ائتلاف معنای دیگری دارد و معمولاً به معنای ائتلاف گروههایی از دو حزب (دموکرات و جمهوریخواه) است برای موافقت یا مخالفت با سیاستهای خاص دولت. چنانکه برای مخالفت با بعضی

ائتلاف

از مقرراتی که روزولت و ترومن قصد وضع آنها را داشتند، دموکراتهای جنوبی و جمهوریخواهان شمالی باهم ائتلاف کردند.

آپارتیتهت^۱

[از زبان هلندی افریقای جنوبی،

به معنای «جدایی»]

عنوان سیاست تبعیض نژادی دولت افریقای جنوبی که از ۱۹۴۸ اعمال شده است. در افریقای جنوبی از نیمه ی قرن هفدهم که اروپاییها بدان دست یافتند همواره تبعیض نژادی وجود داشته است و «حزب ملی» - که در ۱۹۴۸ به قدرت رسید - مقرراتی برای ناسفیدان وضع کرد که تمام جنبه های زندگی آنها را دربر گرفت (ناسفیدان بیش از هشتاد درصد جمعیت افریقای جنوبی را تشکیل می دهند). این مقررات برای حفظ خلوص نژاد و برتری سفید پوستان است و ظاهراً به آن عنوان جدا کردن نژادها و دادن فرصتهای مساوی داده اند. مقررات «حزب ملی» حدود حقوق سیاسی، آمد و شد، انتخاب مسکن، مالکیت، انتخاب شغل، و ازدواج را برای ناسفیدان معین می کند و در واقع حقوق سفیدان را به ضرر ناسفیدان توسعه می دهد. از ۱۹۵۳ شرکت سیاهپوستان، و اقلیتهای نژادی ناسفید در اعتصاب و به راه انداختن آن و نیز ازدواج سفید و ناسفید جنایت

وقت گرایش دارند و پایبند اصولی نیستند و یا اصول خود را فدا می کنند.

اتحاد سه گانه ، پیمان یا پیمان اتحاد ایران با انگلستان و شوروی

پیمانی که پس از اشغال ایران در شهریور ۱۳۲۰، در ۹ بهمن ۱۳۲۰ (۲۹ ژانویه ۱۹۴۲) میان ایران و انگلستان و شوروی بسته شد. به موجب این پیمان - که در اوج جنگ جهانی دوم بسته شد - دولتهای انگلستان و شوروی تمامیت ارضی و استقلال ایران را محترم شناختند و در مقابل دولت ایران متعهد شدند که تمام راهها و وسایل ارتباطی (شامل راههای آهن، رودخانهها، فرودگاهها، بندرها، لوله های نفت، تأسیسات تلگرافی و تلفنی و بی سیم) در اختیار متفقین قرار گیرد و آنها در استفاده از این وسایل حقوق نامحدود داشته باشند. متفقین، به موجب پیمان، از وسایل ارتباط ایران برای حمل اسلحه به جبهه های جنگ در روسیه استفاده می کردند. در عین حال، به موجب پیمان، متفقین مجاز بودند که هر مقدار نیروی هوایی، دریایی، زمینی که لازم بدانند در خاک ایران نگاهدارند و متقابلاً متعهد شدند که حداکثر تا شش ماه پس از ترك مخاصمه با آلمان خاک ایران را ترك کنند.

اتحاد گمرکی

قراردادی میان دو یا چند کشور برای

شناخته می شود. تعلیم و تربیت ناسفیدان به «وزارت امور بومیان» سپرده شده است و آن وزارتخانه در اجرای مقررات قانونی هر معلمی را که به تبعیض نژادی اعتقاد نداشته باشد، برای تعلیم و تربیت ناصالح می شمارد. مجمع عمومی ملل متحد در ۱۹۵۲ درباره ی آپارتهایت به بحث پرداخت و آن را تهدیدی برای صلح و حقوق بشر به شمار آورد، ولی دولت افریقای جنوبی به کمیسیون مأمور مطالعه ی این امر اجازه ی ورود به کشور نداد. «حزب متحده»، که حزب اصلی مخالف دولت در افریقای جنوبی است، اصل آپارتهایت را قبول دارد، اما با روشهای اعمال آن موافق نیست. سیاست تبعیض نژادی دولت افریقای جنوبی نفرت سختی را علیه آن دولت در جهان، به خصوص در میان دولتهای آسیایی و افریقایی، برانگیخته است و همین امر سبب شد که آن دولت، بر اثر فشار سایر دولت های عضو، مجبور به کناره گیری از اتحادیه ی دولتهای مشترك المنافع بریتانیا شود.

اپورتونیزم^۱

[از opportun در زبان فرانسه، به معنای «فرصت»]

فرصت طلبی، ابن الوقتی، تغییر جهت دادن بر حسب تغییر اوضاع به خاطر منافع شخصی. در سیاست «اپورتونیزم» بر کسانی اطلاق می شود که همواره به سوی قدرت و حاکم

ایجاد تعرفه‌ی گمرکی واحد و برداشتن مرزهای گمرکی میان خود و گذاردن مرزهای مشترک گمرکی برای سایر کشورها. مثلاً، کشورهای بلژیک، هلند، ولوگزامبورگ، اتحاد گمرکی بنلوکس (ر.ک.) را به وجود آورده‌اند.

اتفاق، شورای^۱

سازمان عالی اتحادیه‌ای از جمهوریهای مستقل داهومی، ساحل عاج، نیجر، و ولتای علیا. این چهار کشور - با چهار کشور دیگر - قبل از استقلال بخشی از افریقای غربی فرانسه بودند. این اتحادیه‌ی سست بنیاد شبیه «اتحادیه‌ی جمهوریهای افریقای مرکزی» - که اتحادیه‌ی اقتصادی چهار کشور از سر-زمینهای سابق افریقای استوایی فرانسه، است - و اتحادیه‌ی «دولتهای کازابلانکا» (ر.ک.) و «دولتهای مونروویا» (ر.ک.) است.

آتلانتیک، منشور یا منشور اقیانوس اطلس^۲

اعلامیه‌ای که فرانکلین د. روزولت، رئیس جمهور ایالات متحده‌ی آمریکا، و وینستون چرچیل، نخست وزیر انگلستان، در ۱۴ اوت ۱۹۴۱ (۲۲ مرداد ۱۳۲۰) پس از ملاقاتهای خود در اقیانوس اطلس

منتشر کردند. بعداً سایر متفقین نیز با این اعلامیه موافقت کردند. موادهشت-گانه‌ی این منشور، که ضمن پیمان اتحاد سه گانه (ر.ک.) به تصویب دولت ایران نیز رسیده است، چنین است: (۱) ایالات متحده و بریتانیا طالب توسعه‌ی ارضی یا هیچگونه توسعه‌ی دیگر نیستند؛ (۲) دو کشور مخالف هرگونه تغییر در مرزها بدون موافقت ملتهای مربوط هستند؛ (۳) دو کشور حق ملتها را در انتخاب نوع حکومت خود محترم می-شمارند و امیدوارند که حقوق و حاکمیت و استقلال ملتهایی که حقوق مزبور از آنها سلب شده است بازگردانده شود؛ (۴) دو کشور، با توجه به تعهدات خود، سعی خواهند کرد که برای عموم ملتها اعم از کوچک و بزرگ و فاتح و مغلوب حقوق مساوی برای دست یافتن به تجارت بین المللی و مواد اولیه‌ای که برای رفاه اقتصادی آنها لازم است، تأمین شود؛ (۵) دو کشور خواستار به وجود آمدن همکاری کامل میان همه‌ی ملل به منظور ایجاد وضع بهتر برای کار و پیشرفت اقتصادی و امنیت اجتماعی هستند؛ (۶) دو کشور امیدوارند که پس از برافتادن حکومت مستبد نازی صلحی در جهان برقرار شود که در سایه‌ی آن همه‌ی ملل در داخل مرزهای خود در امنیت زیست کنند و مردم همه‌ی کشورها فارغ از ترس و احتیاج به سربند؛ (۷) چنین صلحی باید حق عبور بدون مانع از دریا-

صاحب قدرت (اتوکرات) ممکن است که قدرت خود را از طریق قراردادها و سنتهای اجتماعی کسب کرده باشد یا آن را به زور به دست آورده باشد که در صورت اول اتوکراسی مشروع از طریق وراثت یا همکاری و در صورت دوم دیکتاتوری است. سلطنتهای مطلقه از نوع حکومت های اتوکراتیک هستند.

اخوان المسلمین

نهضتی که حسن البنا در ۱۹۲۹ در مصر پدید آورد و ایدئولوژی آن آیین اسلام است و در اصول سیاسی و اجتماعی خواهان بازگشت به اصول حکومت اسلامی در قرنهای اولیه آن است. این نهضت پشتیبانی مسلمانان پر حرارت همه طبقات را در داخل و خارج مصر جلب کرد و در پایان جنگ جهانی دوم در حدود ۲ میلیون نفر عضو داشت که بیش از یک چهارم آنها مصری بودند و این نهضت نفوذ زیادی در دولتهای عرب و به خصوص مصر داشت. در ۱۹۴۸ نهضت توطئه‌یی برای قتل نخست وزیر مصر - که فعالیتهای آن را متوقف کرده بود - ترتیب داد که در نتیجه‌ی آن حسن البنا کشته شد. اما حکومت حزب وفد به اخوان المسلمین اجازه داد که فعالیت های خود را از سر گیرند.

اخوان المسلمین ابتدا از انقلاب ژوئیه ۱۹۵۲ هواداری کرد، اما وقتی

های آزاد را برای همه‌ی مردم جهان تأمین کند؛ (۸) دو کشور معتقدند که تمام ملل خواه به علل مادی و یا معنوی باید از به کار بردن زور خود داری کنند. در آینده اگر ملتی تسلیحات زمینی و هوایی و دریایی خود را برای هجوم به مرز های دیگر نگهدارد، هیچگونه صلحی نمی‌تواند پایدار ماند. بنابراین این، دو کشور معتقدند که برای به وجود آمدن یک ترتیب دایمی برای امنیت عمومی، خلع سلاح مللی که ممکن است نیروی مسلح خود را برای تهاجم به کار برند، ضروری است. دو کشور مقرراتی را که بار خرد کننده‌ی تسلیحات را بر مردم محدودست سبک کند، تشویق و تأیید خواهند کرد.

آتلاتیک شمالی، سازمان پیمان:
ر.ک. ناتو.

اتوکراسی

[از autokratia در زبان یونانی، به معنای «قدرت مطلق»]

نوعی بنیاد قدرت که دارای این مختصات است: (الف) تفوق آشکار یک فرد در رأس یک سلسله مراتب اداری؛ (ب) نبودن قوانین یا سنتهایی که بر عمل فرمانروا نظارت کند؛ (پ) نامحدود بودن قدرت فرمانروا در عمل. اتوکراسی ممکن است بروفا داری اتباع یا بر ترس آنها از مجازات متکی باشد. فرد

ژنرال نجیب و جمال عبدالناصر خواستند به غرب نزدیکی کنند با آنها به مخالفت برخاست و درخواست کرد که تصمیمهای دولت مصر قبلا به تصویب نهضت برسد. مبارزات آنها با دولت مصر به آنجا انجامید که در ۱۹۵۴ به ناصر سوء قصد کردند و در نتیجه سازمانهاشان منحل و اموالشان توقیف شد و جمعی از سران شان اعدام شدند. پس از آن مرکز نهضت به دمشق منتقل شد.

اردوگاه کار اجباری

این عنوان بیشتر برای اردوگاههایی به کار می رود که نازیهای آلمان در دوره ی حکومت خود تأسیس کردند و ملیونها نفر را در آنها به کار اجباری گماردند و یا نابود ساختند. نازیها اولین اردوگاهها را در ۱۹۳۳ برای محکومان سیاسی - بیشتر یهودیها و کمونیستها - ساختند و با آغاز جنگ جهانی دوم تعداد زیادی از این اردوگاهها در کشورهای اشغال شده ساخته شد که بعضی از آنها مجهز به اتاقهای گاز، کوره های آدمسوزی، و مراکز تبدیل بازمانده های جسد آدمی به کالاهای صنعتی بود. از بازداشتگاههای مشهور زمان جنگ بازداشتگاههای مایدانک و آشویتس در لهستان بود که در اولی ۱,۵۰۰,۰۰۰ و در دومی ۴,۰۰۰,۰۰۰ یهودی را با گاز، دار، گرسنگی، مرض، تزریق اسید، و گلوله به قتل رساندند. علاوه بر یهودیان، ملیونها نفر از ملیتیهایی مختلف، به خصوص روسها و لهستانیها، در این اردوگاهها متمرکز شده بودند.

ارتجاع (و ارتجاعی)

در لغت به معنای « بازگشت » است و بر کسان، گروهها، حزبها، یا طبقه هایی اطلاق می شود که مخالف هر نوع پیشرفت و تحول در روابط و بنیاد اقتصادی، اجتماعی، و سیاسی موجود هستند و یا خواستار خنثی شدن بعضی تحولات و بازگشت به گذشته اند. ارتجاع و ترقی خواهی در هر جامعه نسبی است و وابسته به درجه ی پیشرفت و مرحله ی تاریخی آن جامعه است؛ چنانکه، نیروهای مترقی يك جامعه ممکن است در جامعه ی دیگر ارتجاعی یا محافظه کار به شمار آیند. ارتجاعیها همان دست راستیهای افراطی هستند که به روابط و نهادهای اقتصادی و اجتماعی در حال زوال پیوستگی دارند و در برابر هر نوع تحول مقاومت می کنند. ارتجاع معمولا با دین و نهادهای دینی رابطه ی نزدیک دارد و از آن حمایت می کند و مورد حمایت آنست. و دیگر از

اروپا، اتحادیه پرداختهای

۶

جانبه، برای اعطای اعتبارهای کوتاه مدت به دولتهایی که عضو اتحادیه اندواز تبدیل پذیری پولشان با پول دولتهای همسایه زیان می بینند، تأسیس شود. اتحادیه در ۲۷ دسامبر ۱۹۵۸ با موافقت اکثریت اعضا منحل شد و موافقتنامه‌ی پولی اروپا (ر.ک.) جای آن را گرفت.

اروپا، اتحادیه‌ی تجارت آزاد^۲

اتحادیه‌ی هفت دولت اروپایی اتریش، انگلستان، پرتغال، دانمارک، سوئد، سویس، و نروژ که به موجب آن موافقت کرده اند تعرفه‌های گمرکی و سایر موانع بازرگانی را طی دوره‌ی معین از میان بردارند، بی آنکه یکی کردن تعرفه‌ها و سیاستهای تجارتی دولتهای عضو در برابر دولتهای خارج از اتحادیه ضروری باشد. پیشنهاد تشکیل این اتحادیه در ژوئیه‌ی ۱۹۵۶ در شورای وزیران سازمان همکاری اقتصادی اروپا (ر.ک.) داده شد. انگلستان از پیشنهاد تشکیل اتحادیه به این شرط پشتیبانی کرد که از بین بردن تعرفه‌ها شامل مواد غذایی نشود. قرارداد تشکیل اتحادیه در ۲۰ نوامبر ۱۹۵۹ در استکهلم امضا شد و نخستین کاهش نرخ تعرفه‌ها (۲۰٪ از نرخ تعرفه‌های کالاهای صنعتی) در یکم ژوئیه‌ی ۱۹۶۰ به عمل آمد. بعداً سرعت کاستن تعرفه‌ها تشدید شد و در ژانویه‌ی ۱۹۶۳ به ۱۰۵۰٪ تقلیل داده

اردوگاه کار اجباری در شوروی در دوره‌ی استالین نیز وجود داشت که در آنها میلیونها مجرمان سیاسی و عادی متمرکز شده بودند؛ ولی رژیم استالینی از این اردوگاهها بیشتر به عنوان منبع نیروی کار بسیار ارزان برای برنامه‌های اقتصادی، بایگاری گرفتن از زندانیان، استفاده می کرد. این اردوگاهها پس از مرگ استالین منحل شد.

اروپا، اتحادیه‌ی پرداختهای^۱

اتحادیه‌ای که سازمان همکاری اقتصادی اروپا (ر.ک.) در یکم ژوئیه‌ی ۱۹۵۰ برای رفع موانع پرداختهای متقابل کشورهای اروپایی - که در ترویج تجارت اختلال ایجاد می کرد - تأسیس کرد. به موجب اساسنامه‌ی آن پول رایج کشورهای اروپایی آزادانه به یکدیگر تبدیل پذیر است، اما به دلار تبدیل پذیر نیست. بنا بر سومین گزارش سالانه‌ی هیئت مدیره‌ی اتحادیه در ۱۹۵۳، تشکیل این اتحادیه اقدام موقتی برای کمک به کشورهای اروپایی است تا بتوانند با ردیگر موقعیت مناسب خود را در سیستم اقتصادی جهانی باز یابند، با اقداماتی که در جهت قابل تبدیل کردن مجدد استرلینگ و سایر پولهای مهم اروپایی به عمل آمد، موافقت شد که کار اتحادیه موقتاً ادامه یابد و یک صندوق سیستم تها تر چند

۱- European Payments Union

۲- European Free Trade Association

اروپا، جامعه‌ی انرژی اتمی

شد، درحالی‌که قبلاً این مقدار برای ۱۹۶۵ پیشنهاد شده بود. هدف نهایی اینست که تا ۱ ژانویه‌ی ۱۹۷۰ کلیه‌ی حقوق کالاهای وارداتی و محدودیتهای مقداری از میان برداشته شود. محصولهای کشاورزی مشمول کاهش تعرفه‌ها نیست، ولی اعضای اتحادیه می‌توانند در این مورد مذاکره کنند. فنلاند در ۲۷ مارس ۱۹۶۱ به این اتحادیه پیوست. اعضای این اتحادیه را «هفت کشور خارجی» نیز می‌نامند. در برابر اعضای بازار مشترک (ر.ك.) که به کشورهای ششگانه مشهورند.

اروپا، برنامه‌ی ترمیم^۱

برنامه‌ای که بر اساس پیشنهادهای (۲۲ سپتامبر ۱۹۴۷) شانزده دولت اروپایی به ایالات متحده‌ی آمریکا، مبنی بر همکاری و توسعه‌ی اقتصادی، به وجود آمد. این دولتها عبارت بودند از اتریش، انگلستان، ایتالیا، ایرلند، ایسلند، بلژیک، پرتغال، ترکیه، دانمارک، سوئد، سوئیس، فرانسه، لوکزامبورگ، نروژ، هلند، و یونان که سازمان همکاری اقتصادی اروپا (ر.ك.) را برای انجام طرح مارشال (ر.ك.) به وجود آوردند. مدت این برنامه چهار سال (۱۹۴۸-۵۱) و معقنی بر این اصول بود: (۱) کوشش شدید کشورهای عضو برای افزایش تولید؛

(۲) تثبیت وضع مالی در داخل کشور. های عضو: (۳) همکاری اقتصادی؛ (۴) حل مسئله‌ی کسر موازنه‌ی پرداختها با قاره‌ی آمریکا، بویژه از طریق افزایش صادرات.

پرزیدنت ترومن پیشنهاد کرد که کومکهای آمریکا (که غالباً کومکهای مارشال نامیده می‌شود) طی دوره‌ی ۱۹۴۸-۵۱ پرداخت شود و کنگره‌ی آمریکا در ۱۹۴۸ مبلغ ۵۲۲ میلیون دلار کومک موقت به کشورهای اتریش، فرانسه، و ایتالیا را تصویب کرد. آمریکا به موجب قانون همکاری اقتصادی، مصوب آوریل ۱۹۴۸، مخارج برنامه‌ی ترمیم اروپا را پذیرفت. در سالهای بعد کنگره‌ی آمریکا این مبالغ را برای برنامه‌ی ترمیم اروپا اختصاص داد: در ۱۹۴۸-۴۹ پنج میلیارد دلار؛ در ۱۹۴۹-۵۰ پنج میلیارد و چهارصد و سی میلیون دلار؛ در ۱۹۵۰-۵۱ دو میلیارد و هشتصد و پنجاه میلیون دلار. از مجموع کومکهای این برنامه ۸۰ تا ۸۵ درصد کمک بی‌عوض و ۱۵ تا ۲۰ درصد وامهای دراز مدت بوده است.

اروپا، جامعه‌ی اقتصادی: ر.ك. بازار مشترک.

اروپا، جامعه‌ی انرژی اتمی^۲

سازمانی که کشورهای بلژیک، فرانسه،

۱- European Recovery Programme

۲- European Atomic Energy Community

بودجه‌ی مشترك مسئول دفاع‌ش کشور آلمان غربی، ایتالیا، فرانسه، لوکزا-مبورگ، و هلند باشد و پیمان آن در ۲۷ مه ۱۹۵۱ به امضای وزرای خارجه‌ی این دولتها رسید، اما به علت رد شدن آن در مجلس ملی فرانسه هرگز به وجود نیامد، و بجای آن اتحادیه‌ی اروپای غربی (ر.ك.) در ۱۹۵۵ تشکیل شد.

اروپا، جامعه‌ی زغال سنگ و فولاد^۲

مؤسسه‌ای که کشورهای بلژیک، فرانسه، جمهوری فدرال آلمان، ایتالیا، لوکزا-مبورگ، و هلند در ۱۹۵۲ برای نظارت بر تولید و فروش زغال و فولاد تأسیس کردند. قوای اجرایی جامعه در دست «مرجع عالی»، شامل یک رئیس و هشت عضو، است. جامعه در اصل مجمع عمومی خاص خود داشت، اما در ژانویه ۱۹۵۸ مجمع اروپا (ر.ك.) جای آن را گرفت. اعتبار قانونی مصوبات «مرجع عالی» را دادگاهی می‌سجد که مانند مجمع اروپا در خدمت این جامعه و جامعه‌ی انرژی اتمی و جامعه‌ی اقتصادی اروپا نیز هست و جانشین یک دادگاه قبلی است. «مرجع عالی» اختیار تعیین حداقل قیمت زغال و فولاد را با شرایط دقیق در نواحی مختلف تولید کننده دارد. این قرارداد در ضمن بعضی فعالیت‌های تجارتی و همه‌ی موافقتنامه‌های خصوصی، مانند تشکیل کارتل را که مانع نظارت بر تولید است، منع می‌کند.

جمهوری فدرال آلمان، ایتالیا، لوکزا-مبورگ، و هلند در یکم ژانویه ۱۹۵۸ برای ایجاد وسایل فنی و صنعتی لازم برای بهره‌برداری از تحقیقات اتمی و تولید نیروی اتمی زیاد، تأسیس کردند. در روز تشکیل این سازمان جامعه‌ی اقتصادی اروپا (ر.ك.) بازار مشترك (نیز با شرکت همین دولتها به وجود آمد. تأسیس این هر دو جامعه نتیجه‌ی قراردادهای رم (ر.ك.) بود که در ۲۵ مارس ۱۹۵۷ منعقد شد.

قوه‌ی اجراییه‌ی این سازمان در دست شورای وزیران شش کشور عضو است که ۹ عضو دارد و برای مدت چهار سال منتصب می‌شوند. یک مجمع مشورتی مرکب از ۱۴۲ عضو بر این جامعه، و نیز بر بازار مشترك و جامعه‌ی زغال سنگ و فولاد اروپا، نظارت دارد. حل مسائل حقوقی مربوط به تفسیر قرارداد جامعه و قانونی بودن تصمیم‌های شورای وزیران در صلاحیت دادگاهی مرکب از ۷ قاضی است که با توافق منتصب می‌شوند. این دادگاه وظایف مشابهی در قبال بازار مشترك و جامعه‌ی زغال سنگ و فولاد به عهده دارد. جامعه برنامه‌ی تحقیقاتی جامعی نیز به عهده دارد و از یکم ژانویه ۱۹۵۹ بازار مشترکی برای تولیدات اتمی به وجود آورده است.

اروپا، جامعه‌ی دفاعی^۱

سازمانی که قرار بود با داشتن ارتش و

۱- European Defence Community

۲- European Coal and Steel Community

باری امور و مسائل اقتصادی به شورای عالی، کمیته اجرایی، و کمیته های تخصصی می داد. آلمان غربی و اسپانیا به ترتیب در ۱۹۵۵ و ۱۹۵۹ عضو رسمی سازمان شدند و یوگسلاوی به طور محدود اجازه همکاری با سازمان را داشت و کانادا و ایالات متحده اعضای غیررسمی آن بودند. اعضا در ۱۹۶۰ توافق کردند که سازمان توسعه و همکاری اقتصادی (ر.ك.) جانشین این سازمان شود.

« مرجع عالی » برای نو کردن وسایل و روشهای استخراج زغال و تولید فولاد می کوشد و تاکنون موفق شده است که بسیاری از قوانین و نظامات گمرکی و سهمیه ای را لغو کند. جامعه در ۱۰ فوریه ۱۹۵۳ بازار مشترکی بدون عوارض گمرکی برای زغال سنگ و آهن و در یک مه ۱۹۵۳ برای فولاد ایجاد کرد. تولید زغال و فولاد کشورهای عضو جامعه پانزده درصد مجموع تولید صنعتی آنهاست.

اروپا، شورای ۲

دولتهای انگلستان، ایتالیا، ایرلند، بلژیک، دانمارک، فرانسه، سوئد، لوکزامبورگ، نروژ، و هلند آن را در ۵ مه ۱۹۴۹ تأسیس کردند. این شورا مرکب است از یک کمیته وزیران امور خارجه یا نمایندگان آنها و یک مجمع مشورتی مرکب از نمایندگان دولتهای عضو که برای بحث در کلیه امور مشترک کشورهای عضو، جز دفاع ملی، اختیار کامل دارند. این مجمع فقط می تواند پیشنهادهایی به کمیته وزیران خارجه بدهد و جز این اختیاری ندارد. هر کشور اروپایی که « اصول آزادی، آزادی سیاسی، و حکومت قانون » را پذیرفته باشد می تواند به این شورا بپیوندد. از ۱۹۴۹ تا به حال کشورهای اتریش، قبرس، جمهوری فدرال آلمان، یونان، ایسلند، سوئیس، و ترکیه به عضویت آن

اروپا، سازمان همکاری اقتصادی ۱

این سازمان را شانزده کشور اروپایی - اتریش، انگلستان، ایتالیا، ایرلند، ایسلند، بلژیک، پرتغال، ترکیه، دانمارک، سوئد، سوئیس، فرانسه، لوکزامبورگ، نروژ، هلند، و یونان - در ۱۹۴۸ به منظور هماهنگی کردن فعالیت های کشورهای اروپایی برای کمک به اجرای طرح مارشال (ر.ك.) و برنامه ترمیم اروپا (ر.ك.) تأسیس کردند. تشکیلات آن عبارت بود از « شورای عالی » - که نمایندگان کشورهای عضو در آن شرکت می کردند - و « کمیته اجرایی » - مرکب از نمایندگان هفت کشور - و یک دبیرخانه ای دایمی که مسائل و مطالب مورد علاقه سازمان را تهیه می کرد و پیشنهادهای خود را در

۱- Organization for European Economic Cooperation

۲- Council of Europe

اروپا، کمیسیون اقتصادی

درآمده اند.

۱۰

اروپا (ر.ك. بازار مشترك) است. این مجمع که در ۱۹ مارس ۱۹۵۸ در شهر استراسبورگ (فرانسه) افتتاح شد، ۱۴۲ عضو دارد که از بین نمایندگان پارلمانهای کشورهای عضو برگزیده می-شوند. فرانسه، ایتالیا، و جمهوری فدرال آلمان هر يك ۳۶ نماینده، بلژیک و هلند هر يك ۱۴ نماینده دارند و لوکزامبورگ ۶ نماینده در مجمع دارد.

اروپا، کمیسیون اقتصادی^۱

در ۲۸ مارس ۱۹۴۷ به وسیله شورای اقتصادی و اجتماعی سازمان ملل متحد تأسیس شد. و منظور از آن هماهنگ کردن اعمال دولتها برای بالا بردن سطح فعالیت اقتصادی اروپا و افزودن مناسبات اقتصادی کشورهای اروپایی و نیز مناسبات این کشورها با سایر کشورهاست. اعضای این کمیسیون عبارتند از کشورهای اروپایی عضو ملل متحد و ایالات متحده و آمریکا. کمیسیون برای مسائل مربوط به زغال سنگ، نیروی برق، صنعت و مواد خام، حمل و نقل داخلی، نیروی کار، فولاد، الوار، توسعه بازرگانی، و کشاورزی کمیته های فرعی دارد.

سایر کمیسیونهای ناحیه ای سازمان ملل - که وظایفی مشابه با کمیسیون اقتصادی اروپا دارند عبارتند از کمیسیون اقتصادی آسیا و خاور دور (تأسیس ۱۹۴۷)، کمیسیون اقتصادی آمریکای لاتین (۱۹۴۸)، و کمیسیون اقتصادی آفریقا (آوریل ۱۹۵۸).

اروپا، موافقتنامه ی پولی^۲

این موافقتنامه را اعضای سازمان هم-کاری اقتصادی اروپا در ۵ اوت ۱۹۵۵ برای تنظیم مبادلات پولی کشورهای عضو منعقد کردند. موافقتنامه تسهیلاتی برای تصفیه حساب ماهانه به دلار فراهم کرد و یک «صندوق اروپایی» با سرمایه ی ۶۰۰ میلیون دلار برای کمک به پرداخت-های بانکهای مرکزی و اعطای اعتبارات کوتاه مدت به اعضا تأسیس شد. سازمان اجرایی این موافقتنامه پس از انحلال اتحادیه ی پرداختهای اروپا در ۲۷ دسامبر ۱۹۵۸، شروع به کار کرد.

اروپای شرقی، پیمان کمک متقابل:
ر.ك. ورشو، پیمان.

اروپا، مجمع^۳

اروپای غربی، اتحادیه ی^۴

اتحادیه ای که در ۵ مه ۱۹۵۵ به وجود

پارلمان بین المللی جامعه ی انرژی اتمی اروپا (ر.ك.)، جامعه ی زغال سنگ و فولاد اروپا، (ر.ك.) و جامعه ی اقتصادی

۱- Economic Commission for Europe ۲- European Assembly

۳- European Monetary Agreement ۴- Western European Union

آریستوکراسی

عمل تاکنون کمتر معیاری برای انتخاب بهترین کسان به کار رفته است.

در فلسفه‌ی سیاسی یونان آریستو-کراسی به معنای حکومت کسانی است که به ایدآل کمال انسانی از همه نزدیکترند. ارسطو بهترین انواع حکومت را پادشاهی، آریستوکراسی، و حکومت قانونی می‌داند. ارسطو میان آریستوکراسی و اولیگارش‌ی به این صورت فرق می‌گذاشت که «گزینش بر اساس ثروت اولیگارش‌ی و گزینش بر اساس فضیلت آریستوکراسی است». اما از روزگاران قدیم آریستو-کراسی همواره با اولیگارش‌ی مترادف بوده است، چنانکه کارتاژ و ونیز را آریستوکراسیهای بزرگ ثروت می‌خواندند. در عرف حکومتی را اشرافی (آریستوکراتیک) می‌خوانند که قدرت دولت در آن مطلق و در دست طبقه‌ی ممتاز باشد و آن طبقه حاکمیت را از طریق وراثت و امتیازهای طبقه‌ای در دست گرفته باشد و سایر طبقات را در آن راه نباشد.

این نوع حکومت امروزه در کمتر نقطه‌ی جهان دیده می‌شود و جای خود را به دیکتاتوریه‌های اولیگارش‌یانه‌ی جدید (ر.ک. اولیگارش‌ی) سپرده است.

در فلسفه‌ی سیاسی کلاسیک چین^۱ به خصوص در فلسفه‌ی کنفوسیوس، نیز توجه خاص به نوعی «آریستوکراسی»، یعنی حکومت با فضیلت‌ترین مردمان، به عنوان بهترین نوع حکومت دیده می‌شود.

آمد و در واقع شکل توسعه یافته‌ی سازمان پیمان بروکسل (ر.ک.) است که در همان روز منحل شد. اعضای این اتحادیه دولتهای عضو پیمان بروکسل (انگلستان، بلژیک، فرانسه، لوکزامبورگ، و هلند) به اضافه‌ی ایتالیا و آلمان غربی (که در همان روز استقلال کامل خود را بازیافت) هستند. اتحادیه دارای شورایی مرکب از هفت وزیر امور خارجه‌ی کشورهای عضو و مجمعی مرکب از نمایندگان هفت کشور عضو در مجمع مشورتی شورای اروپا (ر.ک.) است. نیز یک آژانس نظارت بر تسلیحات، کمیته‌های متعدد، و یک دبیرخانه دارد. کمیته‌ی تسلیحات آن با سازمان پیمان آتلانتیک شمالی (ر.ک. ناتو) در ارتباط است.

آریستوکراسی^۱

[از ریشه‌ی یونانی aristos، بهترین + kratia، حکومت، و لفظاً به معنای «حکومت شایسته‌ترین مردمان»]

معنای اصلی این کلمه، که در عین حال متضمن توجیه اخلاقی نیز هست، حکومت گزیدگان (ر.ک.) است که گزیدگی ایشان بر اساس وراثت و شرف خونی است و بنابراین می‌توان آن را «حکومت اشراف» ترجمه کرد. البته یافتن یک معیار جهانی (جز وراثت) برای گزیدگی سخت دشوار است و در

1 - aristocratie; aristocracy

آژانس بین‌المللی نیروی اتمی^۱

است. پارلمان اسرائیل با تصویب قانونی برای آژانس مزبور حقوق پروممرزی قایل شد، و آن را به صورت سازمان اجرایی نهضت صهیونیسم (ر. ک.) در آورد. مهمترین وظایف این آژانس تسهیل مهاجرت یهودیان خارج از اسرائیل، جذب مهاجران، تشکیل واحد های آبادانی در اسرائیل، خدمات فرهنگی و اجتماعی، و ارتباط با سازمانهای صهیونیست جهان است که می‌خواهند در ساختمان کشور شرکت کنند.

استاخانوفیزم^۲

روش افزایش تولید از راه افزایش کمیت تولید هر کارگر. این اصطلاح منسوب به الکسی استاخانوف کارگر روسی است. استاخانوف کارگر معدن بود و دائماً با کار بیشتر از سهمیه مقرر برای تولید تجاوز می‌کرد، و از اینرو، در دوره‌ی استالین به عنوان کارگر نمونه‌ی اتحاد شوروی معرفی و این روش به نام او معروف شد. کارگران استاخانوفی از دستمزد بالا و جوایز و امتیازات مختلف استفاده می‌کردند و در مقابل کارگرانی که کمتر از سهمیه تولید می‌کردند، مجازات می‌شدند. از این سیستم گاه برای مقاصد تبلیغاتی استفاده می‌شد؛ بدین ترتیب که سهمیه‌ی کار را عمدتاً پایین می‌گرفتند تا به سهولت بتوان از آن تجاوز کرد و گاه

از مؤسسات تخصصی سازمان متحد و در عین حال مؤسسه‌ای مستقل است. در ۲۹ ژوئیه ۱۹۵۷ به وجود آمد و هدف آن به کار بردن نیروی اتم در راه صلح، سلامت و رفاه مردم جهان و پرهیز از هر گونه کومک به مقاصد نظامی است. کنفرانس عمومی آن سالانه است. مقر هیئت ریسه (مرکب از ۲۳ عضو) و کارکنان آن در وین است که مرکز تحقیقات علمی نیز در آنجاست. آژانس درخواست کومک فنی برای تحقیقات کشاورزی، کشف معادن اورانیوم، جست و جو برای کشف و تجزیه‌ی مواد اتمی را می‌پذیرد.

آژانس یهود

سازمانی که دولت اسرائیل را با یهودیان سایر مناطق جهان مربوط می‌کند. جامعه‌ی ملل تشکیل این سازمان را از جمله شرایط واگذاری قیمومت فلسطین به دولت انگلیس قرارداد و مقرر داشت که یک آژانس اختصاصی یهود برای تبادل نظر و همکاری با اداره‌ی امور فلسطین در مسائل اقتصادی و اجتماعی و سایر اموری که در استقرار و وطن مردم یهود مؤثر است، به رسمیت شناخته شود. آژانس یهود امروزه یک سازمان جهانی

به جای کاستن از مزد بر سهمیه می افزودند. امروزه دولت شوروی علاقه ای به رکورد گیریهای فردی نشان نمی دهد و بیشتر طالب افزایش تولید کلی است

استالینیزم^۱

اصطلاح منسوب به یوسف ویساریونوویچ استالین (تولد ۱۸۷۹- مرگ ۱۹۵۳) نخست وزیر، فرمانده کل قوا، دبیر کل حزب کمونیست، و دیکتاتور سابق شوروی. استالینیزم ایدئولوژی خاصی نیست، بلکه شامل روشهای اعمال مارکسیزم - لنینیزم در روسیه شوروی در دوران حکومت استالین و مقداری تفسیر آن تئوریه‌ها و انطباق آنها با عمل است.

کمونیستها در زمان حیات استالین او را بزرگترین مفسر مارکسیزم - لنینیزم و بسالترین مرجع تئوریک در جنبش بین‌المللی کمونیزم می شمردند و در داخل حزب کمونیست شوروی نیز استالین با از میان بردن تمام رقبای خود، از جمله تئوریسینهای زبردست مانند تروتسکی، بوخارین و غیره، چنین مرتبه‌ای را احراز کرده بود. اما پس از مرگ استالین و تظاهرات ضد استالینی در کنگره‌ی بیستم و بیست و دوم حزب کمونیست شوروی، استالینیزم به عنوان انحرافی از موازین لنینی تلقی و محکوم شد و از آن پس مراجع به آثار استالین به عنوان مرجع تئوریک متروک شد و استالینیزم مترادف اعمال خشونت، رژیم

استالینیزم

پلیسی، فردپرستی، و دیکتاتوری به شمار آمد.

در جنبش کمونیزم بین‌الملل یوگوسلاوی اولین کشوری بود که برضد استالینیزم طغیان کرد و آن را انحرافی از اصول مارکسیزم - لنینیزم شمرد.

از معزوفترین تفسیرهای استالین در باره‌ی تئوریه‌های مارکسیست - لنینیست تئوری او در باره‌ی دولت در حال مرگ، و دیگری «انترناسیونالیزم» است. استالین در «مسائل لنینیزم» در پاسخ کسانی که به استناد تئوری مارکسیستی، پس از حذف طبقات استثمارکننده (که به ادعای استالین در شوروی انجام پذیرفته بود) مسئله‌ی از میان رفتن دولت را مطرح می کردند (ر.ک. مارکسیزم) می گوید که «مردن تدریجی دولت با ضعیف کردن آن به وجود نخواهد آمد، بلکه با تقویت آن به حد اکثر به وجود خواهد آمد.» و نیز در تعریف انترناسیونالیزم می گوید «انترناسیونالیست کسی است که حاضر است بدون چون و چرا و بدون تزلزل و بدون قید و شرط از اتحاد جماهیر شوروی دفاع کند... زیرا هر کس که خیال می کند از جنبش انقلابی جهانی بدون اتحاد جماهیر شوروی یا علیه آن دفاع می کند، علیه انقلاب اقدام می کند و حتماً به اردوی دشمنان انقلاب درمی غلظد.» به این ترتیب، استالین استراتژی و تاکتیک احزاب کمونیست را تابع مطلقاً از سیاست خارجی شوروی قرار می داد. اما پس از مرگ او این تئوری تا حدود زیاد مردود

شناخته شد و احزاب کمونیست کم و بیش راههای مستقلی در پیش گرفتند.

استبداد^۱

مراد از آن بنیاد سیاسی است که دارای این مشخصات باشد: (الف) نبودن حدود سنتی یا قانونی برای قدرت دولت؛ (ب) وسعت دامنه‌ی قدرتی که عملاً به کار برده می‌شود. معیار دوم مستلزم آنست که دستگاه اداری متمرکزی وجود داشته باشد.

استبداد، اتوکراسی، و دسپوتیزم مفاهیم مشترکی هستند اما برهم منطبق نیستند؛ همچنانکه توتالیتریزم مستلزم استبداد است اما هر استبدادی توتالیتزر نیست.

در دنیای باستان حکومت‌های تمدن‌های کهن، مانند آشور، بابل، مصر، ایران و غیره، مستبدانه بودند و تنها یونان و روم از این قاعده‌ی کلی برکنار بودند و آنها تنها دیکتاتوریهایی موقت داشته‌اند. از قرن شانزدهم به بعد استبداد در اروپا صورتی تازه یافت و این زمانی بود که دولتهای ملی و شاهان در برابر قدرت پاپ قد برافراشتند و استبداد به صورت یک آرمان سیاسی درآمد و این آرمان - که در اساس بر نظریه‌ی قدرت مطلق شاه، که ناشی از حاکمیت شاهانه و قدرت اعلا‌ی دولت است، قرار دارد -

دولتهای ملی را متحد کرد و به صورت تازه‌ای سازمان داد. جمله‌ی معروف لویی چهاردهم که گفت «من دولت هستم»، نشانه‌ی استبداد سلطنتی کلاسیک است. استبداد سده‌های ۱۷ و ۱۸ از لحاظ نظری بر حق قدرت نامحدود و مدامدار متکی بود و هیچ چیز، حتا «حقوق طبیعی» مردم نیز، آن را محدود نمی‌کرد. در قرن هجدهم انقلابهای امریکا و فرانسه با استبداد به مبارزه برخاستند و این مبارزه در طول سده‌های نوزدهم و بیستم منجر به بسط حکومت‌های قانونی در سراسر جهان شد و در عین حال در قرن بیستم نوع تازه‌ای از استبداد، که توتالیتریزم (ر.ک.) باشد، پدید آمد. نیز: ر.ک. اتوکراسی؛ تیرانی؛ دسپوتیزم.

استرداد مجرمان

باز پس دادن شخص مجرم یا متهم به ارتکاب جرم توسط يك دولت به دولت دیگری که شخص متهم به ارتکاب جرم در قلمرو آنست. از آنجا که در این مورد هیچ قانون بین‌المللی وجود ندارد، دولتها قراردادهای بسیاری در این باب با یکدیگر بسته‌اند و موارد استرداد را معین کرده‌اند. در این قراردادها پیشبینی می‌شود که افراد متهم یا محکوم، به استثنای مجرمان سیاسی، بازپس داده می‌شوند.

۱- absolutisme ; absolutism

استرلینگ، گروه

گروهی از کشورها که پول خود را به جای طلا به استرلینگ (لیره‌ی انگلیسی) وابسته کرده‌اند و ذخیره‌ی پولی خود را با بانک انگلیس، به موازنه درآورده‌اند. گروه استرلینگ در ۱۹۴۱ تشکیل شد، یعنی از زمانی که انگلستان پشتوانه‌ی دلارارها کرد. گروه استرلینگ در ۱۹۳۹ منحل شد و به جای آن منطقه‌ی استرلینگ^۱ تشکیل شد. طی جنگ جهانی دوم و بعد از آن، به علت کمبود شدید طلا و دلار، اعضای منطقه‌ی استرلینگ موافقت کردند که با حفظ آزادی مبادله‌ی پولی در گروه، دولتهایی که بیش از حد نیاز درآمد دلاری دارند، دلارهای اضافی را در خزانه‌داری انگلیس تبدیل به استرلینگ کنند و دولتهایی که کمبود دلار دارند آن را با پرداخت استرلینگ بخرند. دولتهای عضو منطقه‌ی استرلینگ عبارتند از بریتانیا و مستعمرات آن؛ دول مشترک المنافع، به استثنای کانادا؛ برمه، ایسلند، ایرلند، اردن، لیبی، وهفت شیخ نشین ابوظبی، عجمان، دویبی فوجیره، رأس الخیمه، شارجه، وام‌القوین.

استعمار^۲

۱- دوره‌ی باستان

تاریخ استعمارگری دولتهای اروپایی با اقدامات فنیقیها در دریای

استعمار در لغت به معنای «طلب عمران، و آباد کردن، است و در این معنی معادل

معنای اولیه‌ی «کولونیزاسیون» (ر.ک. مستعمره) است که مقصود از آن مهاجرت گروهی از یک کشور و تشکیل یک واحد مسکون جدید در سرزمینهای تازه است. اما معنای دیگر و رایجتر آن، که امروزه به کار می‌رود، تسلط سیاسی، نظامی، و اقتصادی یک ملت قدرتمند بر یک سرزمین یا قوم یا ملت ضعیف است. هر نوع توسعه‌ی ارضی عمل استعماری شمرده نمی‌شود، و استعمار بیشتر بر اعمال ملتهایی اطلاق می‌شود که امپراتوری (ر.ک.) دریایی و ناپیوستگی خاک آنها مانع تشکیل یک واحد سیاسی متشکل (شبه امپراتوریهای زمینی) می‌شود؛ چنانکه متصرفات آسیایی روسیه را مستعمره نمی‌خوانند و امروزه جزئی از کشور شوروی به شمار می‌روند، اگر چه تصرف آنها در ابتدا با قدرت نظامی و به صورت توسعه طلبی بوده است. همچنین سرزمینهایی را که روزگاری جزء امپراتوری ایران بودند مستعمره نمی‌توان خواند.

گرچه تاریخ استعمار مسبوق به قرون قدیم است، اما تاریخ حقیقی استعمار، به مفهوم جدید آن، از قرنهای شانزدهم و هفدهم آغاز می‌شود. تاریخ استعمار را از قدیم تا حال می‌توان به چهار دوره کرد:

مدیرانه شروع می‌شود. فنیقیها در قرنهای یازدهم تا نهم ق م به استعمار حوضه‌ی مدیرانه پرداختند و نخست در تیره و سپس در کارتاژ مانند گاههای متعدد در سراسر ساحل شمالی افریقا به وجود آوردند. مشهورترین ماندگاه آنان، کارتاژ، خود در فتره‌رفته تبدیل به یک دولت استعمارگر و امپراتوری وسیعی شد که در اوج عظمت خود از سیرنه (در لیبی) تا سواحل شبه جزیره‌ی ایبری (در جنوب غربی اروپا، شامل اسپانیا و پرتغال) امتداد داشت. هدف اصلی از استقرار ماندگاهها توسعه‌ی بازرگانی بود.

همزمان با فنیقیها، یونانیها هم به جست و جوی مستعمرات پرداختند؛ اما نوع استعمار و انگیزه‌ی مستعمره‌سازی یونانیها با فنیقیها تفاوت عمده داشت. بعضی از ماندگاههای یونانی، مانند ماندگاههای فنیقی، به منظور تجارت و توسعه‌ی بازرگانی تأسیس می‌شد، ولی محرکهای سیاسی و حادثه‌جویی و فشار افکار عمومی هم از عوامل عمده‌ی مهاجرت یونانیها بود.

سیستم حکومت در مستعمرات یونان کمتر شباهتی با سیستم حکومت در مستعمرات امروزی داشت. تمام مستعمرات یونان مگر مستعمره‌های کشور-شهر آتن، دارای استقلال کامل بودند، و تنها از لحاظ منافع نظامی و اقتصادی نسبت به دولت اصلی وابسته بودند و مهمتر آنکه به مستعمره از بدو تأسیس آن استقلال داده می‌شد.

نحوه‌ی استعمارگری روم نیز دگر-گونه بود. این دولت بیشتر در خشکی و از طریق فتح نظامی به توسعه‌ی خاک خود می‌پرداخت. در دوره‌ی امپراتوری روم مستعمرات در واقع ماندگاههایی بودند که بیشتر به منظور ترویج فرهنگ روم تأسیس می‌شدند.

پس از سقوط امپراتوری روم تا برآمدن اروپا در قرنهای پانزدهم و شانزدهم نمونه‌های بارز دولتهای استعماری کشور-شهرهای ایتالیا در سواحل مدیرانه بودند. در قرنهای دوازدهم و سیزدهم جنوا و ونیز مستعمراتی در سواحل اسپانیا و ممالک بربر (مراکش، تونس، و الجزایر) و نیز در دالماسی و جزایر یونان به وجود آوردند. این مستعمرات، مانند مستعمرات فنیقیها، بیشتر قرارگاههای تجارتی بودند.

۴- دوره‌ی استعمار جهانی

مستعمرات ایتالیایی به دوره‌ای از تاریخ استعمار که مرکز آن مدیرانه بود پایان داد، و از آن پس تاریخ استعمار بر محور اقیانوسهای اطلس - هند، و (بعداً) اقیانوس آرام می‌گردد. از این دوره است که نفوذ اروپا در دنیای غیر اروپایی گسترش می‌یابد. کشف قاره‌ی امریکا دولتهای بزرگ اروپایی (اسپانیا، پرتغال، فرانسه، انگلستان، هلند) را برانگیخت که به تصرف سرزمینهای تازه‌یافته‌ی آن قاره بپردازند و این سر آغاز استعمار جدید و تشکیل امپراتوریهای نو بود.

در پیروزیهای دولتهای استعمارگر نقش تعیین کننده یافت: (۱) نیروی دریایی قوی برای از بین بردن رقیبان؛ (۲) تهیهی کالاهای صنعتی برای حمل به مستعمرات به وسیلهی کشتیها. اسپانیای قرن هفدهم این هر دو را فاقد بود و هلند یارای رقابت با فرانسه و انگلستان را نداشت، و در نتیجه دودولت اخیر سرآمد دولتهای استعمارگر شدند.

این دوره از تاریخ استعمار در اواخر قرن هجدهم به پایان رسید.

۳ - قرنهای ۱۹ و ۲۰

رشد مبادلات اقتصادی منجر به انقلاب صنعتی شد و بنیاد اقتصادی و سیاسی کشورهای استعمارگر را دیگرگون کرد و استثمار منابع مستعمرات بیش از پیش تشدید شد و این سرزمینها تبدیل به منابع مادهی خام برای صنایع کشورهای صنعتی و بازار تولیدات آنها شدند. دورهی انقلابهای اروپایی با موج آزادی طلبی مستعمرات همراه شد. ایالات متحدهی آمریکا (مستعمرهی سابق انگلستان در آمریکای شمالی) در این راه پیشقدم شد، و به دنبال آن انقلابها و نهضتهای آزادیخواه در آمریکای مرکزی و جنوبی، که استعمار اسپانیا و پرتغال آنها را ویرانه کرده بود، در گرفت. سالهای اول قرن نوزدهم با توسعهی مستعمرات بریتانیا در کانادا و ایجاد مستعمرات جدید در استرالیا، آفریقای جنوبی، و زلاند جدید قرین بود. مهاجرتهای بزرگی که در سالهای میانی این قرن

امپراتوری اسپانیا در آمریکای مرکزی و جنوبی در اوایل قرن شانزدهم وسعت گرفت و دولت پرتغال که برزیل را تصرف کرده بود، به ساحل غربی چشم داشت. از این زمان فرانسه، انگلستان، و هلند هم به پیروی از اسپانیا و پرتغال وارد میدان شدند، و در آمریکای شمالی، جزایر هند غربی، سواحل آفریقا، و آسیا مستعمرات و ماندگاههای تجارتی متعدد برای خود دست و پا کردند. اگر چه به دنبال آنان دانمارکیها و سوئدیها هم در این موج توسعه طلبی و استعمارگری شرکت جستند، اما عملاً در قرون هفدهم و هجدهم دول اروپای غربی پیشقدم بودند.

در این دوره انگیزه های استعمار همان انگیزه های دوره های قبل بود، یعنی بیشتر برای دست یافتن به منابع تازه یا تجارت بود، ولی حادثه جویی و فشار مذهبی و سیاسی هم در مهاجرت اروپاییان و تشکیل مستعمرات بی تأثیر نبود. پس از آن دوره ی جنگهای استعماری آغاز شد و چند جنگ بین دولتهای اروپایی سبب دست به دست گشتن مستعمرات شد. هلند بر سر جزایر سپیک بر پرتغال فایق شد؛ انگلستان برای قبضه کردن بازرگانی در سواحل آفریقا و هند با فرانسه از در جنگ درآمد؛ و بالاخره، مستعمرات فرانسه در کانادا و بعضی از جزایر هند غربی تحت نظارت انگلستان قرار گرفت. قرن هفدهم دوره ی رشد سریع سیاست استعماری بود و دو عامل

را تعدیل کرد و در عین حال نوع جدیدی از مستعمره را به انواع پیشین افزود، و آن « سرزمین تحت قیمومت » بود.

خلاصه، چنین به نظر می‌رسد که حوادث نیم قرن گذشته، دست کم در بریتانیا، منجر به تجدید معنی لفظ « مستعمره » شده است. دومینیونهای بریتانیا اکثراً استقلال کامل یافته‌اند و از اینرو این لفظ در استعمال امروزی آن به معنای کلاسیک « مستعمره » نیست. پیدایش نهضت‌های ملی در آسیا و آفریقا، به خصوص پس از جنگ جهانی دوم به تسلط استعماری اروپا بر بسیاری از سرزمینهای این دو قاره خاتمه داد و امروز، جز چند منطقه‌ی کوچک، در این دو قاره مستعمره به معنای قدیم آن وجود ندارد.

۴ - دوری استعمار جدید یا نئوکولونیالیسم
رشد اقتصاد غربی و صدور سرمایه برای بهره‌برداری از منابع سرزمینهای دیگر، روابط اقتصادی کشورهای صنعتی استعمارگر را با کشورهای کوچک‌وارد مرحله‌ی تازه‌ای کرد؛ به این ترتیب که کشورهای صنعتی، با وجود اعطای استقلال به مستعمرات سابق، از طریق صدور سرمایه و مکانیزم جهانی قیمت‌ها و مبادله‌ی مواد خام با کالا‌های ساخته‌شده و فشارهای سیاسی و اقتصادی، کشورهای کم‌رشد را استثمار می‌کنند و این رابطه عنوان « نئوکولو - نیالیسم » گرفته‌است و بسیاری از مشکلاتی که کوچک و تازه آزاد شده راجع به این نوع رابطه‌ی سیاسی و اقتصادی برانگیخته‌است.

رخ داد و افزایش تقاضای انگلستان صنعتی برای مواد غذایی و مواد خام، این مستعمرات را به صورت دومینیونهای بزرگی در آورد که دولتهایشان نیمه استقلالی داشتند. در همان زمان منافع بازرگانی بریتانیا سبب توسعه‌ی نظارت این دولت بر نواحی استوایی و تأسیس « مستعمرات فرمانکزار »، تحت نظارت و اداره‌ی وزارت مستعمرات انگلستان شد. در ربع آخر قرن نوزدهم، بر اثر رشد صنعت و سرمایه‌داری، بار دیگر رقابتها و مبارزه‌های بین‌المللی استعماری رواج یافت و در نتیجه دامنه‌ی نفوذ فرانسه به شمال آفریقا کشیده شد و این دولت قسمتهای بزرگی از آفریقای شمالی را تحت سلطه و نظارت خود در آورد. به دنبال فرانسه، اسپانیا و ایتالیا هم دامنه‌ی نفوذ خود را تا آن حدود گسترش دادند.

آلمان در پایان قرن نوزدهم وارد مبارزات استعماری شد و با ورود این دولت به میدان، تقسیم سرزمینهای آفریقایی بین دولتهای استعمارگر رایج شد، و بالاخره انواع جدیدی از مستعمره با عنوان « تحت‌الحمايه » و « منطقه‌ی نفوذ » پیدا شد. سرانجام نزاع بر سر جزایر اقیانوس آرام و ایجاد قرارگاههای تجارتی در چین، که با حوادث اخیر همراه شد، ایالات متحده‌ی آمریکا را به عنوان يك دولت استعمارگر جدید در صحنه‌ی مبارزات استعماری ظاهر ساخت. جنگ جهانی اول تقسیم مستعمرات

روش نئوکولونیالیزم سبب می‌شود که کشورهای ضعیف همچنان در مراحل اولیه‌ی رشد اقتصادی درجا بزنند و یا حتی عقب بروند، و در مقابل کشورهای پیشرفته از بهره‌برداری منابع آنها و از راه مبادله‌ی اقتصادی سودهای کلان به دست آورند. رواج این اصطلاح مخصوصاً از کنفرانس باندونگ (آوریل ۱۹۵۵) آغاز شد. در این کنفرانس سوکارنو، رئیس‌جمهور اندونزی، به نوعی از استعمار اشاره کرد که در لباس جدید و از طریق نظارت و تسلط اقتصادی و فرهنگی جمع‌قلیل و متحدی همان هدفهای استعماری کهن را دنبال می‌کند.

استقلال، حزب

حزب استقلال طلب مراکش که در ۱۹۴۳ تأسیس شد و تا تاریخ استقلال این کشور (۱۹۵۶) دولت فرانسه فعالیت‌های آن را ممنوع کرده بود. این حزب نخستین کنگره‌ی ملی خود را در رباط (پایتخت مراکش) تشکیل داد (نوامبر ۱۹۵۵)، و با حاکمیت فرانسه بر مراکش مخالفت کرد، و محمدابن یوسف پادشاه مراکش را، که در آن موقع در تبعید بود، رئیس کشور اعلام داشت. در همین سال به جبهه‌ی آزادیبخش ملی الجزایر (د.ک.) پیوست تا به اتفاق ارتش آزادیبخش شمال آفریقا، را تشکیل دهند، و همپیمان شدند که در صورت لزوم از این ارتش

برای اخراج نیروهای فرانسه استفاده کنند. این حزب، که عناصر محافظه‌کار و افراطی را با هم در برمی‌گیرد، از پشتیبانی شهرنشینان، روشنفکران، اتحادیه‌های کارگری، و حزب کمونیست، که اسماً غیرقانونی است، برخوردار بود، و از نوامبر ۱۹۵۵ تا نوامبر ۱۹۵۸ اکثر کرسیهای مجلس را در دست داشت. اما در ژانویه ۱۹۶۰ دو چارانشعاب شد، و سازمان تازه‌ای، که خود را حزب استقلال واقعی معرفی می‌کرد، با آن به رقابت برخاست. بحران سیاسی که از انشعاب حاصل شد از عوامل مؤثر در تصمیم (مه ۱۹۶۰) سلطان محمد پنجم (متوفی در فوریه ۱۹۶۱) بود، که به موجب آن سلطان وظایف نخست‌وزیر را خود بر عهده گرفت و پیدایش حزبی به رهبری سلطان حسن دوم حزب استقلال را تضعیف کرد.

اسکاندیناوی، شورای: ر.ک. شورای شمالی.

آسیای جنوب شرقی، پیمان دفاع: ر.ک. سیتو، پیمان.

اعتصاب

تعطیل دسته‌جمعی کار از طرف مستخدمان (کارگران و کارمندان) برای گرفتن امتیازات خاص از کارفرما یا دولت. اعتصاب کارگران معمولاً برای افزایش دستمزد، بهتر شدن وضع کار، و کم

قوانین اتحاد جماهیر شوروی ذکر می‌شود. ممنوع یا مجاز بودن اعتصاب نشده، ولی عملاً در آن کشور اعتصاب واقع نمی‌شود.

اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر

اعلامیه‌ای که مجمع عمومی سازمان ملل متحد در ۱۰ دسامبر ۱۹۴۸ (۱۹ آذر ۱۳۲۷) تصویب کرد و از کلیه‌ی کشورها، اعضای عضو سازمان دعوت کرد که متن آن را منتشر کنند، و موجبات پخش و انتشار و تفسیر آن را، مخصوصاً در مدارس و مؤسسات تربیتی، فراهم سازند. اساس این اعلامیه، که به تصدیق دولت ایران نیز رسیده است. همان اعلامیه‌ی حقوق بشر است که در مقدمه‌ی قانون اساسی ۱۳۹۱ فرانسه گنجانده شده. اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر شامل یک مقدمه و ۳۰ ماده به این شرح است:

مقدمه

از آنجا که شناسایی حیثیت ذاتی تمام اعضای خانواده‌ی بشری و حقوق یکسان و انتقال ناپذیر آن‌ان اساس آزادی و عدالت و صلح جهانی است؛

از آنجا که عدم شناسایی و تحقیر حقوق بشر منتهی به اعمال وحشیانه‌ای شده است که روح بشریت را به عصیان واداشته و ظهور دنیایی که در آن افراد بشر در میان عقیده آزاد و از ترس و فقر

کردن ساعات کار است. اعتصاب از پس انقلاب صنعتی پیداشد و طبقه‌ی کارگر، که زائیده‌ی این انقلاب بود. برای دفاع از حقوق خود در برابر کارفرمایان دست به تشکیل سازمانهایی زد و این سازمانها از اعتصاب به عنوان وسیله‌ای مؤثر برای نیل به تقاضاهای کارگران استفاده کردند. در ابتدا دولتها و کارفرمایان با انواع وسایل و حتا به کمک نیروی انتظامی اعتصابها را درهم می‌شکستند و عاملان را به خون می‌کشیدند، اما از نیمه‌ی قرن ۱۹ به بعد، بر اثر مبارزات کارگران، اعتصاب تدریجاً صورت قانونی یافت و به صفوف سایر گروههای اجتماعی (کارمندان، دانشجویان، و کارکنان مشاغل آزاد) سرایت کرد و از اوایل قرن بیستم احزاب و سازمانهای سیاسی از اعتصاب عمومی برای نیل به مقاصد سیاسی استفاده کردند و پیروان سندیکا - لیزم و آنارشیزم اینگونه اعتصابها را به عنوان حربه‌ای مؤثر برای واژگون کردن دولت تبلیغ کردند. در اعتصاب عمومی تمام یا اکثریت کارگران رشته‌های مختلف صنعت و ارتباطات یک شهر، ناحیه، یا کشور، برای رسیدن به مقاصد سیاسی یا حرفه‌ای خود، دست از کار می‌کشند. در اعتصابهای عمومی که جنبه‌ی سیاسی دارند، گاه اکثریت مردم یک کشور فعالیت‌های خود را تعطیل می‌کنند - مگر فعالیت‌های بسیار ضروری، مانند سرویسهای آب، برق، و بهداشت. در رژیمهای دیکتاتوری اعتصاب قانوناً یا عملاً ممنوع است. در

فارغ باشند، بالاترین آمال بشر اعلام شده است؛

از آنجا که اساساً حقوق انسانی را باید با اجرای قانون حمایت کرد تا بشر به عنوان آخرین علاج مجبور به قیام برضد ظلم و فشار نشود؛

از آنجا که اساساً لازم است توسعه‌ی روابط دوستانه بین ملل را تشویق کرد؛

از آنجا که مردم ملل متحد ایمان خود را به حقوق اساسی بشر و مقام و ارزش فرد انسانی و تساوی حقوق مرد و زن مجدداً در منشور اعلام کرده‌اند و تصمیم راسخ گرفته‌اند که به پیشرفت اجتماعی کمک کنند و در محیطی آزادتر وضع زندگی بهتری به وجود آورند؛

از آنجا که دول عضو متعهد شده‌اند که احترام جهانی و رعایت واقعی حقوق بشر و آزادیهای اساسی را با همکاری سازمان ملل متحد تأمین کنند؛

از آنجا که حسن تفاهم مشترك نسبت به این حقوق و آزادیها برای اجرای کامل این تعهد کمال اهمیت را دارد؛

مجمع عمومی این اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر را آرمان مشترك تمام مردم و ملل اعلام می‌کند تا جمیع افراد و همه‌ی ارکان اجتماع این اعلامیه را دایماً در نظر داشته باشند و مجاهدت کنند که با تعلیم و تربیت احترام به این حقوق و آزادیها توسعه یابد و با تدابیر تدریجی

ملی و بین‌المللی شناسایی و اجرای واقعی و حیاتی آنها، چه در میان ملل عضو و چه در بین کشورهای که در قلمرو آنها هستند، تأمین گردد.

۱- تمام افراد بشر آزاد به دنیا می‌آیند و از لحاظ حیثیت و حقوق با هم برابرند. همه دارای عقل و وجداند و باید نسبت به یکدیگر با روح برادری رفتار کنند.

۲- (۱) هر کس می‌تواند بدون هیچگونه تمایز، مخصوصاً از حیث نژاد، رنگ، جنس، زبان، دین، عقیده‌ی سیاسی یا هر عقیده‌ی دیگر، و همچنین ملیت، وضع اجتماعی، ثروت، ولادت یا هر موقعیت دیگر، از تمام حقوق و آزادیهای که در اعلامیه‌ی حاضر ذکر شده است، بهره‌مند گردد.

(۲) بعلاوه، هیچ تبعیضی به عمل نخواهد آمد که مبتنی بر وضع سیاسی، اداری و قضایی یا بین‌المللی کشور یا سرزمینی باشد که شخص به آن تعلق دارد، خواه این کشور مستقل، تحت قیمومت یا غیر خود مختار بوده یا حاکمیت آن به شکلی محدود شده باشد.

۳- هر کس حق زندگی، آزادی، و امنیت شخصی دارد.

۴- هیچکس را نمی‌توان در بردگی نگاه داشت و دادوستد بردگان، به هر شکل که باشد، ممنوع است.

۵- هیچکس را نمی‌توان شکنجه یا مجازات کرد یا با او رفتاری کرد که ظالمانه یا برخلاف انسانیت و شئون بشری یا موهن باشد.

۶ - هرکس حق دارد که شخصیت حقوقی او در همه جا به عنوان يك انسان در مقابل قانون شناخته شود.

۷ - همه در برابر قانون مساوی هستند و حق دارند بدون تبعیض از حمایت قانون برخوردار شوند. همه حق دارند در مقابل هر تبعیضی که ناقض اعلامیه‌ی حاضر باشد و علیه هر تحریک که برای چنین تبعیضی به عمل آید به تساوی از حمایت قانون بهره‌مند شوند.

۸ - در برابر اعمالی که به حقوق اساسی فرد تجاوز کند و آن حقوق را قانون اساسی یا قانون دیگری برای او شناخته باشد، هرکس حق رجوع مؤثر به محاکم ملی صالح دارد.

۹ - هیچکس را نمی‌توان خود-سرانه توقیف، حبس یا تبعید کرد.

۱۰ - هرکس با مساوات کامل حق دارد که دعایش در دادگاهی مستقل و بی‌طرف، منصفانه و علنی رسیدگی شود و چنین دادگاهی در باره‌ی حقوق و الزامات او یا هراتهام جزایی که به او توجه پیدا کرده باشد تصمیم بگیرد.

۱۱ - (۱) هر متهم به بزه کاری بی-گناه محسوب خواهد شد تا وقتی که در جریان يك دعوای عمومی، که در آن تمام تضمینهای لازم برای دفاع او تأمین شده باشد، تقصیر او قانوناً محرز گردد.

(۲) هیچکس برای کردن یا نکردن عملی که در موقع ارتکاب به موجب حقوق

ملی یا بین‌المللی جرم شناخته نمی-شده است، محکوم نخواهد شد. همچنین مجازاتی شدیدتر از آنچه که در موقع ارتکاب جرم بدان تعلق می‌گرفت در باره‌ی کسی اعمال نخواهد شد.

۱۲ - در زندگی خصوصی، امور خانوادگی، اقامتگاه یا مکاتبات هیچ کس نباید مداخله‌های خودسرانه شود یا به شرافت و اسم و رسمش نباید حمله شود. هرکس حق دارد که در مقابل اینگونه مداخلات و حملات قانون از او حمایت کند.

۱۳ - (۱) هرکس حق دارد در داخل هر کشور آزادانه رفت و آمد کند و محل اقامت خود را انتخاب کند.

(۲) هرکس حق دارد هر کشور و از جمله کشور خود را ترک کند یا به کشور خود بازگردد.

۱۴ - هرکس حق دارد در برابر تعقیب، شکنجه و آزار پناهگاهی جستجو کند و به کشورهای دیگر پناهنده شود.

(۲) در موردی که تعقیب واقعاً مبتنی به جرم عمومی و غیرسیاسی یا رفتارهایی مخالف با اصول و مقاصد ملل متحد باشد، نمی‌توان از این حق استفاده کرد.

۱۵ - (۱) هرکس حق دارد که دارای تابعیت باشد.

(۲) احدی را نمی‌توان خود-سرانه از تابعیت خود یا از حق تغییر تابعیت محروم کرد.

۲۰- (۱) هرکس حق دارد آزادانه
مجامع و جمعیت‌های مسالمت‌آمیز تشکیل
دهد.

(۲) هیچکس را نمی‌توان مجبور
به شرکت در اجتماعی کرد.

۲۱- (۱) هرکس حق دارد که در
اداره‌ی امور عمومی کشور خود،
مستقیماً یا به وساطت نمایندگان که
آزادانه انتخاب شده باشند، شرکت
جوید.

(۲) هرکس حق دارد با تساوی
شرایط، به مشاغل عمومی کشور خود نایل
آید.

(۳) اساس و منشاء قدرت حکومت
اراده‌ی مردم است. این اراده باید از
راه انتخاباتی ابراز شود که صادقانه و
ادواری صورت پذیرد. انتخابات باید
عمومی و با رعایت مساوات باشد و بارأی
مخفی یا طریقه‌ای نظیر آن انجام گیرد
که آزادی رأی را تأمین کند.

۲۲- هرکس به عنوان عضو جامعه
حق امنیت اجتماعی دارد و مجاز است
از راه مساعی ملی و همکاری بین‌المللی
حقوق اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی
خود را که لازمه‌ی مقام و رشد آزادانه‌ی
شخصیت او است، با رعایت تشکیلات و
منابع هر کشور به دست آورد.

۲۳- (۱) هرکس حق دارد کار کند،
کار خود را آزادانه انتخاب کند، شرایط
منصفانه و رضایت بخشی برای کار
خواستار باشد و در مقابل بیکاری حمایت
شود.

۱۶- (۱) زنان و مردان بالغ حق
دارند بدون هیچگونه محدودیت از نظر
نژاد، ملیت، تابعیت یا مذهب، باهم-
دیگر زناشویی کنند و تشکیل خانواده
دهند. در تمام مدت زناشویی و هنگام
انحلال آن، زن و شوهر در کلیه‌ی امور
مربوط به ازدواج دارای حقوق مساوی
هستند.

(۲) ازدواج باید با رضایت کامل و
آزادانه‌ی زن و مرد واقع شود.
(۳) خانواده رکن طبیعی و اساسی
جامعه است و حق دارد از حمایت جامعه
و دولت بهره‌مند شود.

۱۷- (۱) هر شخص منفرداً یا به
صورت اجتماع حق مالکیت دارد.
(۲) کسی را نمی‌توان خودسرانه
از حق مالکیت محروم کرد.

۱۸- هرکس حق دارد از آزادی
فکر، وجدان، و مذهب بهره‌مند شود.
این حق متضمن آزادی تغییر مذهب یا
عقیده و همچنین متضمن آزادی اظهار
عقیده و ایمان است و نیز شامل تعلیمات
مذهبی و اجرای مراسم دینی است. هر
کس می‌تواند از این حقوق منفرداً یا
مجتمعاً به طور خصوصی یا عمومی بر
خود ابراز باشد.

۱۹- هرکس حق آزادی عقیده و
بیان دارد و حق مزبور شامل آنست که
از داشتن عقاید خود بیم و اضطرابی
نداشته باشد و در کسب اطلاعات و افکار
و انتشار آن به تمام وسایل ممکن و بدون
ملاحظات مرزی آزاد باشد.

اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر

(۲) همه حق دارند که بدون هیچ تبعیض، در مقابل کار مساوی اجرت مساوی دریافت دارند.

(۳) هر کس که کار می‌کند مستحق مزد منصفانه و رضایت بخشی می‌شود که زندگی او و خانواده‌اش را موافق شئون انسانی تأمین کند و آن را در صورت لزوم با هر نوع وسایل دیگر حمایت اجتماعی کامل کند.

(۴) هر کس حق دارد که برای دفاع از منافع خود با دیگران اتحادیه تشکیل دهد و در اتحادیه‌ها نیز شرکت کند.

۲۴- هر کس حق استراحت و فراغت و تفریح دارد؛ به خصوص به محدودیت معقول ساعات کار و مرخصی- های ادواری با اخذ حقوق ذیحق است.

۲۵- (۱) هر کس حق دارد سطح زندگی و سلامتی و رفاه خود و خانواده‌اش را از حیث خوراک و مسکن و مراقبت‌های طبی و خدمات لازم اجتماعی تأمین کند و همچنین حق دارد که در مواقع بیکاری، بیماری، نقص اعضا، بیوگی، پیری یا در تمام موارد دیگری که به علل خارج از اراده‌ی انسانی وسایل امرار معاش از دست رفته باشد، از وضع آبرومندانه‌ی زندگی برخوردار شود.

(۲) مادران و کودکان حق دارند از کمک و مراقبت مخصوص بهره‌مند شوند. کودکان چه بر اثر ازدواج و چه بدون ازدواج به دنیا آمده باشند، حق دارند که همه از یکنوع حمایت اجتماعی برخوردار شوند.

۲۶- (۱) هر کس حق دارد از آموزش و پرورش بهره‌مند شود. آموزش و پرورش، لااقل تا حدودی که مربوط به تعلیمات ابتدایی و اساسی است، باید مجانی باشد. آموزش ابتدایی اجباری است. آموزش حرفه‌ای باید عمومیت پیدا کند و آموزش عالی باید با تساوی کامل به روی همه باز باشد تا همه بنابه استعداد خود بتوانند از آن بهره‌مند گردند.

(۲) آموزش و پرورش باید طوری هدایت شود که شخصیت انسانی هر کس را به حد کمال رشد آن برساند و احترام به حقوق و آزادی‌های بشر را تقویت کند. آموزش و پرورش باید حسن تفاهم، گذشت، و احترام به عقاید مخالف و دوستی بین تمام ملل و جمعیت‌های نژادی یا مذهبی و همچنین توسعه‌ی فعالیت‌های ملل متحد را در راه حفظ صلح تسهیل نماید.

(۳) پدر و مادر در انتخاب نوع آموزش و پرورش فرزندان خود نسبت به دیگران اولویت دارند.

۲۷- (۱) هر کس حق دارد در زندگی فرهنگی جامعه شرکت کند. از فنون و هنرها متمتع گردد و در پیشرفت علمی و فواید آن سهم باشد.

(۲) هر کس حق دارد از حمایت منافع معنوی و مادی آثار علمی فرهنگی یا هنری خود برخوردار شود.

۲۸- (۱) هر کس حق دارد برقراری نظم را بخواهد که از لحاظ اجتماعی و

اعلامیه سه دولت امضاکننده در مه ۱۹۵۰ متعهد شدند که هرگاه اسرائیل یا کشورهای عرب از مرزها یا خطوط ترك مخاصمه تجاوز کنند، برای رفع مخاصمه از طریق سازمان ملل متحد یا از طرق دیگر، فوراً اقدام نمایند.

افریقا، سازمان اتحاد

در مه ۱۹۶۳ در آدیس آبابا، پایتخت اتیوپی، به وجود آمد و هدفهای آن، به موجب منشور سازمان، عبارت است از (الف) پیشبرد اتحاد و همبستگی دولتهای افریقایی؛ و (ب) «برافکندن هر نوع استعمار از افریقا». سی دولت امضاکننده منشور این سازمان عبارتند از ۱۹ دولت معروف به «دولتهای مونروویا» (ر.ک.) - بجز توگو و به اضافه ی کنگوی سابق بلژیک - ۶ دولت معروف به «دولت های کازابلانکا» (ر.ک.) - بجز مراکش که موریتانی را به رسمیت نمی شناسد - و دولتهای برونندی، لیبی، رواندا، سودان، تانگانیکا، و اوگاندا.

اقیانوس اطلس، منشور: ر.ک. آتلانتیک، منشور.

اکافه (E.C.A.F.E.)، علامت اختصاری «کمیسیون اقتصادی آسیا و خاور دور» ملل متحد: ر.ک. اروپا، کمیسیون اقتصادی.

بین المللی حقوق و آزادیهای را که در این اعلامیه ذکر گردیده است تأمین کند و آنها را به عمل بگذارد.

۲۹- (۱) هر کس در مقابل جامعه ای وظیفه دارد که رشد آزاد و کامل شخصیت او را میسر سازد.

(۲) هر کس در اجرای حقوق و استفاده از آزادیهای خود فقط تابع محدودیتهایی است که به وسیله قانون منحصرأ به منظور شناسایی و مراعات حقوق و آزادیهای دیگران و برای رعایت مقتضیات صحیح اخلاقی و نظم عمومی و رفاه همگانی در یک جامعه ی دموکراتیک، وضع گردیده است.

(۳) این حقوق و آزادیها در هیچ موردی نمی تواند برخلاف مقاصد اصول ملل متحد اجرا گردد.

۳۰- هیچیک از مقررات اعلامیه ی حاضر نباید طوری تفسیر شود که متضمن حقی برای دولتی یا جمعیتی یا فردی باشد که به موجب آن بتواند هر یک از حقوق و آزادیهای مندرج در این اعلامیه را از بین ببرد و یا در آن راه فعالیتی بکند.

اعلامیه ی سه جانبه ی ۱۹۵۰

اعلامیه ی دولتهای انگلستان، فرانسه، و امریکا که حفظ وضع موجود را در فلسطین تضمین کرد. به موجب این

الحاق^۱

تملك سرزمین بی صاحب یا متعلق به يك دولت توسط دولت دیگر. الحاق یکطرفه و یا دست کم از لحاظ دولت از دست دهنده بدون رضامندی است. با الحاق - برخلاف اقدامهای مشابه مانند اشغال نظامی، قیمومت یا تحت الحمايگی - حقوق حاکمیت کامل به دست می آید و مردم سرزمین ملحق شده اتباع دولت ملحق کننده به شمار می آیند. خرید یا اجاره ی يك سرزمین، به عنوان عمل دوجانبه، الحاق شمرده نمی شود. از موارد مشهور الحاق، الحاق اتریش و سرزمین سودت به آلمان قبل از جنگ جهانی دوم است.

الیت (elite): ر.ک. گزیدگان.

امپراتوری

امپراتوری بر کشورهایی اطلاق می شود که دارای این مشخصات باشند: (الف) بزرگی مساحت، زیادی جمعیت و قدرت، و دربرداشتن چندین ملت، قوم، یا کشور از نژادها و فرهنگهای متفاوت؛ (ب) تشکیل چنین کشوری دراصل بر اثر تسلط يك قوم یا قبیله یا ملت بر چند قوم دیگر باشد و وحدت بیشتر با زور پدید آمده باشد؛ (پ) بنیاد سیاسی آن قدرت را به يك نفر (امپراتور) تفویض کند و همه ی قدرتهای محلی تابع او باشند؛ و

اغلب (ت) داشتن يك بنیاد اخلاقی یا سیاسی یا يك تئوری بالقوه عمومی زیر لوای يك دین، ایدئولوژی، یا قانون که مآلا به ایجاد صلح و هماهنگی میان همه ی مردم منجر شود. امپراتوریه‌ها از جهت اخیر شبیه مفهوم جدید سازمان بین المللی و فدراسیون جهانی هستند، اما با آن از جهت تاکید بر تساوی، خود مختاری، و رضایت ملتها، قومیها، یا دولتهای تشکیل دهنده متفاوتند. به گفته ی آرنولد تاینبی (A. J. Toynbee, *A Study of History*) هر تمدن در مرحله ای از تاریخش متمایل به وحدت در زیر لوای يك «دولت جهانی» می شود و صورت امپراتوری به خود می گیرد. بعضی از امپراتوریه‌ها فاقد بعضی از مشخصاتی که برشمرديم هستند، ولی يك امپراتوری «نمونه» همه را باهم دارد - همچنانکه امپراتوری روم یا اسلام در اوج قدرتش داشتند.

امپراتوریه‌ها هنگامی در تاریخ بشر ظاهر شدند که عمل و اندیشه ی حاکمیت اقلیمی یا حاکمیت ایدئولوژیک (که غالبا صورت جهاد دینی دارد) بر بنیاد خویشاوندی یا قبیله ای قدرت سیاسی - که در میان مردم ابتدایی شایع بود و منافعی حاکمیت اقلیمی و ایدئولوژیک است - تفوق یافت. اهمیت هر يك از اختصاصات امپراتوری در ادوار تاریخی مختلف است.

امپراتوریهای بومیان آفریقا معمولاً کوتاه عمر و نتیجه‌ی فتح بودند، و قبیلہ‌های مشابه را در سرزمینهای نسبتاً کوچک با زور به هم می‌پیوندانیدند. امپراتوری‌های سرخ‌پوستان قاره‌ی امریکا نیز عمر کوتاه داشتند و فقط اینکاها امپراتوری بزرگی برای مدت دراز و با مدیریت و تبلیغ ایدئولوژیک مؤثر به وجود آوردند.

امپراتوریهای قدیم مصر، بابل، آشور، ایران، هند (آشوکا)، چین، و ژاپن معمولاً بزرگ بودند و پایدارتر و همبستگی دینی، ایدئولوژیک، یا قانونی بیشتر داشتند. این گرایش در امپراتوری یونانی آتن و مقدونیه تکامل یافته‌تر بود و نیز در امپراتوری روم که به زور قانون و مدیریت رومی و توسعه‌ی تابعیت روم، چند قرن دوام کرد.

امپراتوریهای قرون وسطایی عرب، ترک، و مغول ایمان اسلامی داشتند و فرانکها و ژرمنها ایمان مسیحی، و دین مایه‌ی پیوستگی آنها بود و نیز حامل اندیشه‌ی یک امپراتوری جهانی بودند که با ایدئولوژی دینی خود مأموریت آرامش بخشیدن به بشریت را داشت.

امپراتوریهای جدید دو نوع هستند: دریایی و زمینی. امپراتوریهای پرتغال، اسپانیا، هلند، فرانسه، بریتانیا و امپراتوریهای اخیر آلمان، ایتالیا، بلژیک، ایالات متحده، و ژاپن از فتح و استعمار سرزمینهای ماورای دریاها پدید آمدند و خصوصیت آنها تنوع

فرهنگی و نژادی و عدم تساوی اقوام زیر سلطه‌ی ایشان بود. بعضی از این امپراتوریها کوشیدند تا با نشر فرهنگ، قانون، و اقتصاد قدرت مرکزی به سراسر امپراتوری، آن را وحدت بخشند. همچنانکه رومیها می‌کردند. و بعضی دیگر با مجاز شمردن خود مختاری فرهنگی، اقتصادی، و سیاسی اقوام تحت حاکمیت کوشیدند تا نوعی همبستگی اخلاقی به وجود آورند، اگرچه اقوام تابع مستقل شوند. گرایش اخیر هنگامی ظاهر شد که دولتهای مرکزی امپراتوریها دموکراتیک شدند و مستعمره‌ها نو (مدرن) شدند و احساسات ناسیونالیستی در آنها قوت گرفت و سازمانهای بین‌المللی توسعه یافتند. امپراتوریهای قاره‌ای فرانسه در دوره‌ی ناپلئون، روسیه در دوره‌ی رومانوفها و کمونیستها، و آلمان در دوره‌ی هوهنزولرنها و نازیها، و اتریش در دوره‌ی هابسبورگها، و چین در دوره‌ی منچوها و کمونیستها، کمتر اختلاف قومی داشته‌اند و کوشیده‌اند تا با کفایت اداری، اقتصاد حمایت شده، گسترش همبستگی ملی یا ایدئولوژیک، و حفظ دولت متمرکز، به خود وحدت بخشند.

امپریالیزم^۱

این کلمه در قرن بیستم برای آن دسته از از کشورهای اروپایی به کار رفت که در

امریکای مرکزی، سازمان دولتهای

طول ۱۸۸۰-۱۹۰۰ تسلط خود را بر سرزمینهای آسیایی و آفریقایی گسترش دادند و امپراتوری، به وجود آوردند. و نیز بر گسترش سلطه‌ی ایالات متحده در امریکای لاتین و فیلیپین اطلاق شد. امپریالیزم در این معنی را اساساً دارای محرکهای اقتصادی می‌دانند.

کمونیستها این کلمه را به معنایی به کار بردند که شایعترین معنای آنست. این اصطلاح را لنین در کتاب «امپریالیزم بالاترین مرحله‌ی سرمایه داری» به کار برد. لنین به این لفظ معنای فنی خاصی داد و آن را با اندیشه‌ی مارکسیستی منطبق کرد. امپریالیزم در نظر او «مرحله‌ی انحصار در سرمایه داری است» و پنج خصوصیت اساسی دارد: (۱) تمرکز سرمایه و تولید به چنان مرحله‌ای می‌رسد که انحصارها نقش قاطعی در اقتصاد به دست می‌آورند. (۲) ظهور سرمایه‌های بانکی در حوار سرمایه‌های صنعتی و ایجاد اولیگارش‌ی مالی بر اساس اتحاد سرمایه‌های بانکی و صنعتی (۳) صدور سرمایه، که از صدور کالا جدا است، اهمیت خاص می‌یابد. (۴) انحصارهای بین‌المللی سرمایه داران پدید می‌آید که دنیا را میان خود تقسیم می‌کنند. (۵) دولتهای کاپیتالیست تقسیم سرزمینها را میان خود کامل می‌کنند. «لنین تقسیم دنیا میان دولتهای بزرگ را آخرین خصیصه‌ی امپریالیزم می‌شمارد، ولی بعضی دیگر از نویسندگان آن را مهمترین خصیصه‌ی

امپریالیزم می‌شمارند. لنین معتقد بود که پس از اتمام تقسیم دنیا جنگ میان امپریالیستها اجتناب ناپذیر می‌شود. بدین ترتیب، امپریالیزم به عنوان یک پدیده‌ی تاریخی کاملاً اقتصادی تلقی می‌شود که هدف اصلیش گسترش قدرت مالی - سرمایه‌ای است. بعضی از نویسندگان اخیر کمونیست، هر کشوری را که دشمن اتحاد شوروی باشد «امپریالیست» خوانده‌اند.

آخرین استعمال این کلمه تعمیم آن است بر هر نوع تسلط یک کشور بر کشور دیگر. مثلاً تسلط روسیه را بر اروپای شرقی «امپریالیزم روسی» و تسلط چین بر تبت را «امپریالیزم چین» خوانده‌اند. این اصطلاح وقتی در باره‌ی شوروی یا چین به کار برده می‌شود بیشتر صورت به کار بردن حرابه‌ی تبلیغاتی حریف را دارد. به طور کلی، این کلمه در اصطلاح سیاستمداران آسیا و آفریقا اغلب به معنای تسلط سیاسی است و مفهوم اقتصادی آن را از کلمه‌ی «استعمار» می‌جویند. گاه نیز به همان معنایی به کار می‌رود که کمونیستها استعمال می‌کنند، یعنی مفهوم اقتصادی امپریالیزم از آن اراده می‌شود.

نیز: ر. ک. استعمار.

امریکای مرکزی، سازمان دولتهای

دولتهای سالوادور، کوستاریکا، گواتمالا،

امریکایی، سازمان دولتهای^۱

نهمین کنفرانس بین‌المللی دولتهای امریکایی در بوگوتا، کولومبیا، در آوریل و مه ۱۹۴۸، این سازمان را برای هماهنگ کردن فعالیتهای سازمانهای مختلف قاره‌ای امریکا، به وجود آورد. این سازمان جانشین «اداره بین‌المللی جمهوریهای امریکایی» است که آن را نخستین کنفرانس بین‌المللی دولتهای امریکایی در ۱۸۹۰ پدید آورد. بیست عضو این سازمان (هریک با یک رای) عبارتند از آرژانتین، اکوادور، اوروگوئه، ایالات متحده امریکا، برزیل، بولیوی، پاناما، پاراگوئه، پرو، دومینیکن، سالوادور، کوستاریکا، کولومبیا، گواتمالا، مکزیک، نیکاراگه، ونزوئلا، هائیتی، و هوندوراس. کوبا نیز عضو این سازمان بود، اما در ژانویه ۱۹۶۲ اخراج شد. بولیوی در ۱۹۶۲ موقتاً و در ۱۹۶۳ برای همیشه سازمان را به علت ناتوانی آن در حل دعوی بولیوی و شیلی، ترک کرد.

سازمان دولتهای امریکایی از نوع سازمانهای منطقه‌ای است که در منشور ملل متحد پیش‌بینی شده و نوع بزرگ اتحادیه‌ی پان امریکن (ر.ک.) است. مهمترین ماده‌ی منشور این سازمان حل اختلافات اعضا از طریق مسالمت آمیز با ارجاع به میانجیگری، داوری،

نیکاراگه، و هوندوراس این سازمان را در ۱۹۵۱ تأسیس کردند. پاناما از پیوستن به آن خودداری کرد. هدف آن توسعه‌ی همکاری اقتصادی، فرهنگی، و اجتماعی بین اعضا است. سازمان پس از تشکیل مواجه با اشکال شد، زیرا سالوادور پیشنهادی مبنی بر اتخاذ یک تصمیم ضد کمونیستی تسلیم کرد، و گواتمالا با این پیشنهاد مخالفت کرد و در آوریل ۱۹۵۳ از سازمان خارج شد. اما پس از شورش که رژیم آربنز را واژگون ساخت، گواتمالا دوباره به سازمان پیوست. ولی تشکیل اولین جلسه‌ی آن، بر اثر تجاوز نیکاراگه به کوستاریکا، بازم به تعویق افتاد. اولین کنفرانس رسمی سازمان در اوت ۱۹۵۵ در شهر آنتیگوا، در گواتمالا، تشکیل شد. پنج کشور عضو در این کنفرانس شرکت کردند و پاناما ناظرانی به آن فرستاد. کنفرانس تصمیمات متعدد در مورد افزودن بر همکاری اقتصادی، فرهنگی، و اجتماعی دولتهای عضو اتخاذ کرد. یک دبیر کل برای سازمان انتخاب شد، و نیز اعضا با تشکیل کمیته‌ای از حقوق‌دانان برای تدوین قوانین امریکایی مرکزی موافقت کردند. در نوامبر ۱۹۶۲ دولتهای عضو مجدداً سازمان را برقرار کردند و فعالیتهای آن را به امور سیاسی، تعلیم و تربیتی، و دفاعی بسط دادند.

و ارجاع مسائل حقوقی به دیوان آنارشیزم^۱
دادگستری بین‌المللی است.

تشکیلات سازمان عبارتست از :

(۱) «کنفرانس قاره‌ای امریکا»، که هر ۵ سال یکبار تشکیل می‌شود و نمایندگان دولتها درباره‌ی سیاستهای سازمان تصمیم می‌گیرند؛ (۲) «دیدار وزیران خارجه برای مشورت»، که در باره‌ی مسائل فوری و موضوعهایی که در پیمان ریو (ر.ک.) پیشبینی شده است، تصمیم می‌گیرد؛ (۳) «شورای سازمان»، که از نمایندگان همه‌ی دولتهای عضو برای نظارت بر پیشرفتهای سازمان تشکیل می‌شود؛ (۴) «اتحادیه‌ی پان امریکن»، که رکن مرکزی و دایمی سازمان است؛ (۵) «کنفرانسهای تخصصی»، که برای مسائل فنی یا پیشبرد جنبه‌های خاصی از همکاریهای دولتهای امریکایی تشکیل می‌شوند؛ (۶) «سازمان‌های تخصصی»، سازمانهایی که با موافقت‌های چندجانبه‌ی دولتها برای فعالیتهای خاص به وجود می‌آیند.

یکی از مواردی که سازمان اقدام نظامی کرد، هنگامی بود که نیکاراگه به کوستاریکا حمله کرد و این حمله را تبعید شدگان نیکاراگه‌یی در ژانویه ۱۹۵۵ انجام دادند. سازمان با دخالت نظامی به حمله خاتمه داد و منطقه‌ی خلع سلاح شده‌ای به وجود آورد که دودولت متخاصم آن را پذیرفتند.

[از anarchia در زبان یونانی به معنای

«عدم حکومت»]

نظریه‌ی سیاسی، تئوری، یا فلسفه‌ای که قدرت سیاسی را به هر شکل که باشد نامطلوب می‌شمارد و در واقع افراطی‌ترین شاخه‌ی اندیویدوالیزم است. هسته‌ی مرکزی آنارشیزم دشمنی با دولت است، ولی در عین حال هر نوع قدرت سازمان یافته‌ی اجتماعی و دینی را نیز محکوم می‌کند. آنارشیزم قوانین دولتها را سرچشمه‌ی تعرض و منشاء همه‌ی شرور اجتماعی تلقی می‌کند و به این دلیل خواستار از میان رفتن همه‌ی دولتها به معنای امروزی آنهاست و به جای آن هوادار همکاری داوطلبانه است. آنارشیزم - برخلاف آنچه که معروف است - هرج و مرج طلب نیست و جامعه‌ی بدون نظم نمی‌خواهد، بلکه به نظامی می‌اندیشد که نتیجه‌ی همکاری آزادانه باشد که بهترین شکل آن ایجاد گروههای خود مختار است. زیرا آنارشیزمها انسان را اساساً و ذاتاً اجتماعی می‌پندارند.

الیزه رکلوژ Elisée Reclus، آنارشیزت فرانسوی، می‌گفت «هدف ما زیستن بدون دولت و بدون قانون است». آنارشیزت هاتاً کیدمی‌کنند که گردش نظام اقتصادی در جامعه‌ی آزاد و خالی از اجبار بهتر خواهد شد و آنچه را که امروز دولت به زور انجام می‌دهد گروههای داوطلب بهتر انجام خواهند داد و محدود کردن

Proudhon می گوید، «دولتها تازیانه‌ی خدا هستند.»

پیر ژوزف پرودون، که می‌توان گفت فلسفه‌ی آنارشیزم جدید با او شروع می‌شود، در بزانشون فرانسه به سال ۱۸۵۹ متولد شد و در ۱۸۶۵ مرد. ریشه‌ی آراه او را در متفکران خیلی پیش از او، حتا در متفکران باستان، می‌توان یافت. از پیشروان او در عصر جدید ویلیام گادوین (۱۷۵۶-۱۸۳۴) متولد ویسبک Wisbeck انگلستان است. گادوین در کتاب «تحقیق در عدالت سیاسی»، که در ۱۷۹۳ منتشر شد، از برافندن هر نوع حکومت جانبداری کرد و آنارشیزم کمونیست را پایه ریخت. گادوین «راسیونالیست» است و دولت را، خواه دموکرات یا مستبد، و همچنین حقوق وقانون را مخالف عقل می‌شمارد و جامعه‌ی «عقلی» می‌طلبد. اما آنارشیزم به صورت جنبش اجتماعی با انتشار کتاب «مالکیت چیست» (۱۸۴۵) پرودون آغاز شد. پرودون از آنارشیه‌های اندیویدوالیست بود و با مالکیت، مخالفت نداشت و فقط خواهان اصلاح نحوه‌ی اکتساب و بهره‌برداری آن بود.

کروپاتکین پدر آنارشیزم کمونیست است و با او اندیشه‌ی آنارشیه‌ی یکسره با کمونیزم آمیخته شد.

آنارشیه‌ها از نظر روشهای عملی به دو دسته‌ی مسالمتجو و انقلابی تقسیم می‌شوند. انقلابها ایجاد هرج و مرج

کردار فرد لازم نیست، زیرا بشر ذاتاً متمایل به حالت آزادانه‌ی احترام به حقوق فرد است. و تعقیب جرایم، در جایی که جرم واقع شود، باید به سازمانهایی که خود بخود به وجود می‌آیند واگذار شود. به نظر شاهزاده کروپاتکین، آنارشیه‌ی بزرگ روس، «اگرسیستم موجود مزیت طبقه‌ای و توزیع ناعادلانه‌ی ثروت تولید شده با کار را که موجب جرم است» از میان برداریم، نیازی به دادخواهی نخواهد بود.

کروپاتکین می‌گوید: «ما از بجگی عادت کرده‌ایم که باید دولت داشته باشیم. اما تاریخ بشر خلاف این را نشان می‌دهد. اعصار پیشرفته‌های بزرگ فکری و اقتصادی هنگامی آغاز می‌شود که گروههای کوچک یا بخشهایی از بشریت قدرت فرمانروایان را می‌شکنند و بخشی از آزادی مقرر خود را باز می‌یابند. بشر به نسبت مستقیم آزادی فردی پیش می‌رود.»

آنارشیه‌ها در حالی که در اشاعه‌ی نظریه‌ی «لسه‌فر» Laissez faire (بگذار بکنند) بر همه‌ی جنبه‌های فعالیت بشر اتفاق نظر دارند، در همه چیز باهم موافق نیستند و تقسیم می‌شوند به آنارشیه‌های تحول‌خواه، و آنارشیه‌های کمونیست و آنارشیه‌های اندیویدوالیست. آنارشیه‌ها همه در برافکندن هر نوع «دولت» متفقند و دموکراسی را نیز استبداد اکثریت می‌دانند که شرآن کمی کمتر از استبداد سلطنتی است. پرودون

کنگره‌ی بین‌المللی آنا‌رشیست‌های جهان در سال‌های ۱۸۷۷ و ۱۹۰۷ تشکیل شد. آنان هرگز موفق به تأسیس تشکیلات دائمی برای خود نشدند؛ ولی سندیکالیزم، که از شاخه‌های آنا‌رشیزم است، در بعضی از کشورهای اروپا و امریکای جنوبی به‌صورت نهضت وسیع توده‌ای درآمد.

نیز: ر. ک. سندیکالیزم؛ نیهیلیزم.

انترناسیونال (یکم و دوم): ر. ک. بین‌الملل.

انترناسیونال سوسیالیست: ر. ک. بین‌الملل سوسیالیست.

انترناسیونال سوم: ر. ک. کمینترن.

انترناسیونالیزم^۱

[از international در زبان فرانسه،

به معنای «بین‌الملل»]

این کلمه معنای مبهمی دارد و در موارد بسیار به‌کار می‌رود، اما مفهوم کلی آن عقاید و سیاست‌هایی است که بر

تروور، اعتصاب عمومی، واژگون‌کردن ناگهانی تشکیلات دولت را پیشنهاد می‌کنند و این دسته در طول قرن نوزدهم عده‌ی زیادی از سیاستمداران و پادشاهان و رؤسای جمهور جهان را کشتند و به‌خصوص در ایتالیا و اسپانیا فعالیت تروورستی وسیعی داشتند و گاه دست به جنایت‌های هولناک می‌زدند.

لئو تولستوی (۱۸۲۸-۱۹۱۰)، نویسنده‌ی روسی، از آنا‌رشیست‌های مذهبی و هوادار مسالمت بود. وی وجود دولت را با اصول مسیحیت متناقض می‌دانست و معتقد بود که تنها «محبت» است که باید بر مردم حکومت کند. مردم باید از خدمت نظام، پرداخت مالیات، و رجوع به محاکم خودداری کنند و دستگاه‌هایی که بر آنها فرمان می‌رانند باید از بین بروند. آراء تولستوی در تکوین فکر «عدم خشونت» در گاندی مؤثر افتاد. معروفترین آنا‌رشیست اروپا میخائیل الکساندروویچ باکونین (۱۸۱۴-۷۶)، نویسنده‌ی روسی، است که از ۱۸۴۵ تا ۱۸۷۶ رهبر آنا‌رشیزم کمونیست انقلابی اروپا بود و در بین‌الملل اول با مارکس همکاری کرد و به علت اختلاف نظری که با او داشت از آن اخراج شد؛ باکونین در عین حال پرشورترین آنا‌رشیست ضد کلیسا و دین بود.

منافع مشترك اقوام و ملت‌های مختلف تأکید می‌کنند و با ناسیونالیزم خشن و مهاجم مخالفند. انترناسیونالیستها معتقدند که همکاری مسالمت‌آمیز، اگر میان دولت‌ها ممکن نباشد، میان ملت‌ها ممکن است.

بدین ترتیب، انترناسیونالیزم آگاهی به این است که هر فرد به یک جامعه جهانی تعلق دارد و ملتی که او به آن تعلق دارد باید به سازمان‌هایی که متعلق به آن جامعه جهانی است، پیوندند. این عقیده در عین حال شامل تفویض حداکثر یا حداقل - برحسب میزان عقیده‌ی شخص به همکاری بین‌المللی - حاکمیت ملی به مؤسسات بین‌المللی است. آنها که هوادار حداقل تفویض حاکمیت هستند آن را تا جایی مجاز می‌دانند که برای حفظ و تقویت امنیت بین‌المللی لازم باشد. و آنها که هوادار حداکثر تفویض هستند از نوعی حکومت جهانی جانبداری می‌کنند و بین این دو حد درجات مختلفی از انترناسیونالیزم وجود دارد. این نظریه با کوسموپولیتانیزم یکی نیست، زیرا انترناسیونالیزم وفاداری فرد به ملت یا دولت خاص را نفی نمی‌کند، بلکه رابطه‌ی بیشتری میان فرد و باقی ملت‌های جهان ایجاد می‌کند.

بعد از جنگ بین‌المللی اول بود که انترناسیونالیزم زمینه‌ی تجربی و عملی یافت، اگرچه قبل از آن متفکرانی مانند ایمانوئل کانت، ویلیام پن، و

بسیاری دیگر طرح‌هایی برای یک سازمان جهانی به منظور پایان دادن به جنگ، ریخته بودند. اما این طرح‌ها تا ۱۹۱۹ موفقیت چندانی نداشت. پیشرفتهای قابل توجهی که از ۱۶۴۸ در تدوین حقوق بین‌الملل به دست آمده بود و استفاده از داوری بین‌المللی در طول قرن نوزدهم و دوکفرانس لاهه در ۱۸۹۹ و ۱۹۰۷ امیدهای بسیاری را برای تدوین قوانین بین‌الملل و حل مسالمت‌آمیز اختلافات برانگیخته بود. اما پیدایش جامعه‌ی ملل در ۱۹۱۹ این فکر را تحقق بخشید و سپس دیگر سازمان‌های بین‌المللی آن را تصویب کردند.

ناسیونالیزم معتدل با انترناسیونالیزم منافاتی ندارد، ولی ناسیونالیزم تندرو مخالف آنست. چنانکه نازیزم و فاشیزم با طرز فکر نژاد پرستانه‌ی خود و سلطه جویی بر ملت‌های دیگر دشمنان سرسخت انترناسیونالیزم بودند.

مارکسیزم اشاعه دهنده‌ی طرز فکر خاصی از انترناسیونالیزم است. به عقیده‌ی مارکس بورژوازی به کومک ماشین و مبادله‌ی آزاد جهانی مرزهای ملی را درهم شکسته و یک نظام اقتصادی جهانی به وجود آورده است و این نظام میان طبقات محروم، به خصوص میان پرولتاریای کشورهای مختلف، یک همبستگی جهانی پدید می‌آورد که اصطلاحاً «انترناسیونالیزم پرولتاریایی» خوانده می‌شود و این جریان موجودیک

هیتلر و پیروانش علت آن را گروه نژادی خاص، یعنی یهودیان، می دانستند.

در آلمان نازی، هیتلر اختلاف نژاد آریا و غیر آریا را دامن زد و در این باره قوانینی وضع کرد. به موجب این قوانین کلیمیان پیگانگان و پست نژادانی به شمار رفتند که خون مسموم و زهر آلود- شان آنها را طبیعتاً جنایتکار بار می- آورد، و ازینرو، ازدواج و عشق ورزی کلیمیان با آریاها ممنوع شد. در نتیجهی این قوانین دانشمندان بزرگ یهود، از جمله اینشتین و فروید، تبعید شدند؛ آثار موسیقیدانانی نظیر مندلسن و افنباخ تحریم شد؛ یهودیان از حقوق مدنی و اشتغال به بازرگانی و حرفه- های دیگر محروم و دسته دسته به اردو- گاه کار اجباری (ر.ک.) فرستاده شدند؛ و بیش از پنج ملیون نفر از آنان در اردوگاههای مذکور از میان رفتند.

در قرن نوزدهم و نیمه اول قرن بیستم اروپای شرقی مرکز تبلیغات ضد یهود بود، و نیز از همین جا بود که نهضت صهیونیزم (ر.ک.) آغاز شد. در این کشورها با آنکه قوانین اساسی پس از ۱۹۴۵ حقوق اقلیتهای نژادی و دینی را محترم شمرده اند، هنوز هم کم و بیش آثار ضدیت با یهود مشاهده می شود و روزنامه ها و رادیوهای رومانی و لهستان بارها یهودیان و یو یژه اسراییل را مورد حمله قرار داده اند، و بیشتر یهودیانی

طفیان عمومی علیه بورژوازی و ایجاد يك جامعه ی سوسیالیست جهانی خواهد شد. از این جهت مارکسیستها معتقد به وحدت جهانی طبقات محروم هستند و شعار معروف «زحمتکشان جهان متحد شوید!»، شعار انترناسیونالیزم پرولتاریایی است.

آنتی سمیتیزم ۱

در زبانهای اروپایی به معنای «ضدیت باسامی»، و به صورت عنوان خاص به معنای «ضدیت با یهود» است.

در اروپای قرن بیستم خصومت ورزیدن با یهودیان که سابقاً مبنای دینی داشت، جای خود را به خصومت نژادی داد، و آلمان نازی مرکز ترویج این نظریه شد. ضدیت با یهود، به عنوان نژاد، در نیمه ی قرن نوزدهم، همزمان با پیدایش تئوریهای برتری نژاد آریایی یا نوردیک، نتج یافت، و طرفداران این عقیده کوشیدند تا برای آراء خود پایه های علمی بیابند. لیکن یکی از عوامل مهم پیدایش این نظریه در واقع رشک غیر کلیمیان به موقیتهای اقتصادی این قوم است که در امور بازرگانی و حرفه های آزاد موقیتهای ممتاز به دست آورده اند، و عامل دیگر وجود بحران اقتصادی و اجتماعی آلمان شکست خورده ی پس از جنگ جهانی اول بود که

کم اثرتر بر روی موازنه‌ی پرداختها، و از این راه تحقق بخشیدن بیشتر به هدفهای بانک ترمیم و توسعه و تکمیل فعالیتهای آن. رئیس بانک جهانی رییس انجمن نیز هست.

اندیویدوالیزم^۲

[از individu در زبان فرانسه، به معنای «فرد»]

تئوری سیاسی و نظریه‌ی اخلاقیی که سعادت فرد را غایت عمل اجتماعی و زندگی می‌شمارد و مبنای آن بر این فرض است که سود جویی فرد لزوماً به تأمین سود کلی جامعه منجر خواهد شد. در نتیجه، این نظریه بر حق مالکیت، به عنوان شرط لازم آزادی، تأکید می‌کند و مخالف نظارت نامحدود دولت بر امور اجتماعی است و مداخله‌ی دولت را هنگامی لازم می‌شمارد که برای تأمین آزادی عمل فرد باشد. بر طبق این نظریه فرد به خودی خود غایتی است و بررغم فشار جامعه برای همسان کردن افراد، باید مستقل و آزاد باشد.

ریشه‌ی اندیویدوالیزم را می‌توان در آراء سوفسطاییان یونان یافت و در عصر جدید به صورت جنبش فکریی توأم با نهضت «اصلاح دینی» (رفورماسیون) پیداشد و همین نهضت بود که در اروپا آزادی فرد را در اعتقادات دینی و رهایی او را از سلسله مراتب کلیسای فراهم کرد.

که مقام دولتی داشتند پس از ۱۹۴۵ از کار برکنار شدند.

بعد از انقلاب ۱۹۱۷ روسیه، دولت انقلابی جدید به یهودیان این کشور، که به تخمین ۲۰۰۰۰۰۰ نفرند، قول تشکیل دولت خود مختار تحت نظارت عالی‌ی دولت شوروی، تأسیس تماشاخانه، نشر کتب، مجلات و روزنامه به زبان ییدیش (زبان مخصوص یهودیان اروپا که مخلوطی است از عبری و زبانهای اروپایی) داد. ولی این وعده‌ها تحقق نیافت.

انجمن بین‌المللی رشد^۱

سازمان وابسته به بانک جهانی (ر.ک.) است که برای کمک مالی به رشد اقتصادی کشورهای کم رشد پدید آمده است. این مؤسسه در ۲۶ سپتامبر ۱۹۶۰ به وجود آمد و در ۸ نوامبر ۱۹۶۰ شروع به کار کرد. عضویت در این انجمن برای کشورهای عضو بانک آزاد است. هدف «انجمن» چنین اعلام شده است: «پیشبرد رشد اقتصادی، افزودن بر تولید، و سرانجام بالا بردن سطح زندگی مناطق کم رشد جهان که در انجمن عضویت دارند، به خصوص از طریق فراهم کردن پول برای احتیاجات مهم رشد اقتصادی آنها با شرایطی سهلتر از وامهای معمول و

۱- International Development Association

۲- individualisme

متحدهی امریکا و بریتانیا - که زمانی این سیاست را در پیش گرفتند - هرگز به انزوای کامل نرسیدند. کلمه‌ی «انزوا» (isolation) از هنگامی معنای سیاسی به خود گرفت که بریتانیا در ۱۸۹۰ - ۱۹۰۰ سیاست «انزوای باشکوه» را در پیش گرفت و در برابر دو جبهه‌ی دولتهای «اتحاد مثلث» و دولتهای متحد فرانسه - روسیه، سیاست عدم دخالت در امور قاره‌ی اروپا را برگزید.

اصطلاح انزواگرایی (isolationism) در قرن بیستم برای بعضی جنبه‌های سیاست خارجی امریکا و اندیشه‌ها و نظریه‌های بعضی گروه‌ها درباره‌ی آن، به کار رفت. امریکا بعد از جنگ اول جهانی با وجود شرکت در امور بین‌المللی از قبول هر نوع مسئولیت سرباز زد و در جامعه‌ی ملل و دیوان دادگستری بین‌المللی شرکت نکرد. این اصطلاح ابتدا بیشتر برای عقاید کسانی به کار می‌رفت که با «مداخله طلبان» و هواداران مداخله‌ی امریکا در امور اروپا، قبل از آغاز جنگ جهانی دوم، مخالف بودند. این دسته پس از جنگ نیز در امریکا فعال بودند و با شرکت امریکا در سازمان ملل متحد و در ۱۹۴۵ با اعطای وام به انگلستان، بر همین اساس، مخالفت می‌کردند.

ارتباط نزدیک اقتصادی و سیاسی جهان و پیدایی دو جنگ جهانی، انزواگرایی را به عنوان پایه‌ی سیاست ملی بی اعتبار کرده است.

اندیویدوالیزم را غالباً به معنایی بد به کار برده‌اند و آن را به معنای رهایی فرد از قید الزامات و وظایف اجتماعی و نفس پرستی آزادانه گرفته‌اند. اما نویسندگان محافظه کار در قرن بیستم اندیویدوالیزم را بیشتر در برابر سوسیالیزم و انواع کولکتیویزم نهاده‌اند و آن را عنوانی برای دفاع از حقوق و آزادیهای اساسی فرد، که به نظرایشان سوسیالیزم محوکننده‌ی آنهاست، ساخته‌اند.

پیروان نظریه‌ی «اتومیزم» اجتماعی، که هابز و دیگر پیروان نظریه‌ی «قرارداد اجتماعی» از آن جمله‌اند، را نیز اندیویدوالیست خوانده‌اند، از آنجا که اینان فرد را به صورت تمامیتی خود مختار و قایم به ذات در نظر می‌گیرند که می‌توان او را جدا از جامعه نیز تصور کرد.

در زبان فارسی «اصالت فرد» و «فردگرایی» را معادل اندیویدوالیزم به کار برده‌اند.

انزواگرایی

سیاست یادفراع از سیاستی که قطع رابطه‌ی نزدیک با ملتهای دیگر را راه بهتری برای حفظ منافع ملی می‌شمارد. رسیدن به انزوای کامل سیاسی و اقتصادی، اگرچه هدف سیاستی باشد، در عمل بسیار دشوار است. ژاپن یکبار، در قرن نوزدهم، توانست به این مرحله برسد، اما ایالات

آنزوس^۱، پیمان یا پیمان امنیت اقیانوس آرام

انفصال معمولاً در دنبال انقلاب واقع می‌شود. از نمونه‌های مهم انفصال، انفصال ۱۴ مستعمره‌ی انگلیس و تشکیل ایالات متحده‌ی آمریکا (۱۷۷۶)؛ انفصال برزیل از پرتغال (۱۸۲۲)؛ یونان از ترکیه (۱۸۹۸)؛ کوبا از اسپانیا (۱۸۹۸)؛ پاکستان از هند (۱۹۴۷) است.

۱ انقلاب

تحولات ناگهانی و شدیدی که در اوضاع سیاسی و اجتماعی و اقتصادی روی می‌دهد و یک دولت (یا نظام حقوقی و اجتماعی و اقتصادی) مستقر جای خود را به دیگری می‌دهد. این گونه تحول غالباً توأم با استعمال زور و خشونت و طغیان مردم است. انقلاب به تحولات شدید غیر سیاسی نیز اطلاق می‌شود، اگرچه بدون خشونت و به‌کندی صورت گیرند. و در این موارد به معنای تحول کلی و اساسی است؛ مانند انقلاب فرهنگی، انقلاب علمی و...

از قرن نوزدهم فیلسوفان و محققان اجتماعی در باره‌ی نقش اجتماعی و تاریخی انقلاب و شرایط پدید آمدن آن مطالعه کرده‌اند و به‌طور کلی نظریات کسانی را که به انقلاب از دیدگاه سیاسی - نه دیدگاه محض جامعه‌شناسی - می‌نگرند، به‌دو دسته می‌توان تقسیم کرد.

عنوان پیمان سه جانبه‌ی امنیت مشترک بین استرالیا، زلند جدید، و ایالات متحده، که در سپتامبر ۱۹۵۱ در سان - فرانسیسکو بسته شد. به موجب این پیمان، که نامحدود به قوت خود باقی است، «هریک از دولتهای عضو پیمان حمله‌ی مسلحانه در اقیانوس آرام علیه دولتهای دیگر عضو را تهدیدی برای صلح و امنیت خود می‌شناسد و برای مقابله با خطر مشترک دست به اقدام خواهد زد.» حمله‌ی مسلحانه شامل «حمله به سرزمین مرکزی هر یک از دولتهای عضو یا جزایر تحت حاکمیت آن و یا به‌قوای مسلح، کشتیها، و نیروی هوایی آن» است. این پیمان نشانه‌ی تغییر جهت استرالیا و زلند جدید به طرف ایالات متحده‌ی آمریکا و دوری از انگلستان بود. هربرت موريسن، وزیر خارجه‌ی انگلستان، در آوریل ۱۹۵۱ در پارلمان انگلستان تمایل دولت خود را به شرکت در این پیمان اظهار کرد.

۱ انفصال

مستقل شدن قطعه‌ای از خاک یک کشور یا سرزمین تحت حاکمیت آن.

۱- A.N.Z.U.S، علامت اختصاری مرکب از حروف اول کلمات -

United States, New Zealand, Australia

۲- secession

که در آشفتگیهای روانی فرد ظاهر می-
می شود، قیاس می کنند.

تبلیغات انقلابی او آخر قرن هیجدهم
بر نظریه‌ی «برابری طبیعی» و «حاکمیت
مردم» متکی بود و بعضی ادعا کرده اند
که اعلامیه‌ی استقلال آمریکا در ۱۷۷۶
«سندی انقلابی» است از آنجا که برابری
طبیعی مردم و حق اتباع را در تغییر
دادن حکومت خود با وسایل مسالمت-
آمیز یا در صورت لزوم با زور، اعلام
کرده است.

بزرگترین مبلغ نظریه‌ی لیبرال
دموکراتیک انقلاب تامس پین T. Paine
بود. او پیام آور عصر جدیدی بود
که در آن «استبداد از روی زمین محو
خواهد شد» و «جمهوری بزرگ بشریت»
مستقر خواهد شد.

مارکس به سختی بر خصلت «اجتناب
ناپذیری» انقلاب، که به گمان او به علت
ضروریات اقتصادی پدید می آید، تکیه
کرد. به عقیده‌ی مارکس انقلاب ناشی
از تکامل نیروهای مولد جامعه و تضاد
آن با روابط و قالب سیاسی و اجتماعی
موجود است. هنگامی که این قالب و
روابط مانع رشد تولید می شوند، بحران
تشدید می شود و عصر انقلابهای اجتماعی
آغاز می شود. طبقات حاکم نمی خواهند
موقعیت خود را از دست بدهند و طبقات
محکوم نمی خواهند در وضع موجود به
سر برند و این برخورد موجب انقلابهای
خونین می شود. مارکس انقلاب را عامل
اجتناب ناپذیر پیشرفت و «لوکوموتیو

نخست تفسیر چپ و خوشبینانه‌ی
انقلاب است که هنوز بر نظریات
مارکسیستی و رادیکال دموکراتیک حاکم
است. بر حسب این نظریه، انقلابهای
بزرگ سیاسی و اجتماعی وسایل «اجتناب
ناپذیر» پیشرفت بشریت به سوی جامعه‌ی
هستند که در آن آزادی، خودمختاری،
هماهنگی اجتماعی، و برابری حاکم
است. مکتبهای «مترقی» در این زمینه
به دو گروه تقسیم می شوند، یکی آنها
که پیشبرد «برابری» را مهمترین
نشانه‌ی پیشرفت می دانند و حاضرند
روشهای دیکتاتوری را به خدمت آن
بگمارند (مانند لنینیسم)؛ و دیگری اندیشه-
مندان لیبرال که عصبانهای توده‌ای را
انقلابهای اصیل ضد استبداد و هدف آنها
را اشاعه‌ی دموکراسی می دانند.

در مقابل خوشبینان چپ، بدبینان
راست قرار دارند. نمایندگان این
مکتب، که قبل و بعد از انقلاب فرانسه
وجود داشته اند، عبارتند از هواداران
فئودالیزم، سنت پرستان و محافظه کاران،
پيروان کلیسا و سلطنت طلبان. در طول
نیمه‌ی دوم قرن نوزدهم کسانی مانند
نیچه و لو بن LeBon انقلاب را انفجار
عواطف وحشیانه و از بند رسته و مخرب
مردم دانستند. روانشناسان جدید که
دینامیزم روانی را مطالعه می کنند، گاه
بر اساس این تفسیر، انقلاب را تظاهر
«روان توده‌ای» می خوانند و آن را با
«بازگشت» به ذهنیت اولیه (primitive)

اولیگارش‌ی

مورد نیاز در داخل و متکی نبودن بر-
واردات. در آلمان قبل از جنگ تلاش
بسیار می‌شد که آلمان به مرحله‌ی اوتارکی
اقتصادی برسد تا در برابر محاصره‌ی
اقتصادی آسیب ناپذیر باشد.

اولیگارش‌ی^۱

[از oligarchia در زبان یونانی،
به معنای «حکومت گروه اندک»]

تسلط گروه اندک بر دولت بدون نظارت
اکثریت؛ و بیشتر بر اقلیتی اطلاق می-
شود که قدرت دولت را در راه منافع
شخصی به کار می‌برد و اکثریت ناراضی
را سرکوب می‌کند.

اولیگارش‌ی در عین حال بر تسلط
گروه اندک بر دیگر سازمانها و نهادهای
اجتماعی مانند سازمان دینی، اتحادیه‌ی
کارگری، حزب و غیره نیز اطلاق می-
شود. از زمان افلاطون اولیگارش‌ی را
در مقابل حکومت فرد (سلطنت مطلقه) و
حکومت جمع (دموکراسی) قرار می-
دهند. افلاطون اولیگارش‌ی را نوع
فاسدی از حکومت به شمار می‌آورد و
آن را فساد آریستوکراسی (ر.ک.) می-
داند؛ همانگونه که جباریت tyranny
فساد سلطنت است و سلطه‌ی توده فساد
دموکراسی است.

متفکران جدید، به خصوص در
قرن بیستم، توجه خاص به اولیگارش‌ی
دارند و بعضی‌همه‌ی حکومتها را ضرورتاً

تاریخ، می‌داند.

لنین بر تئوری جبری و اقتصادی
انقلاب این نظریه را در ۱۹۱۶ و ۱۹۱۷
افزود که می‌توان جنگ «غارتگرانه»
وملی را به آغاز انقلابها و درهم شکستن
نظام کهن تبدیل کرد.

برخلاف مارکسیستها، آنارشیهایی
مانند پرودون Proudhon و کروپاتکین
Kropatkin متذکر می‌شوند که همه‌ی
انقلابها برای تحقق «عدالت» با زور،
پدید می‌آیند و در عمل استبدادی را
جانشین استبداد دیگر می‌کنند. با این
همه، با تمام «فسادی» که انقلابها به
آن دوچار می‌شوند، «حدودی از
عدالت» را، دست کم به مقدار جزئی،
در جامعه تحقق می‌بخشند و این «تحقق
جزئی، به نظر پرودون و کروپاتکین،
منجر به «پیروزی کامل عدالت در روی
زمین» خواهد شد. و البته مقصود آنها
از «انقلاب، عصیانهای بزرگ سیاسی
و اجتماعی اروپا و امریکا بود که از
۱۷۷۵ روی می‌داد.

اوپک : ر.ک. سازمان کشورهای صادر
کننده‌ی نفت.

اوتارکی^۱

[از autarkeia در زبان یونانی،
به معنای «استقلال»، «خودبسی»]

سیاست اقتصاد ملی مبتنی بر بی‌نیازی
کامل از خارج و تولید کردن تمام مواد

اولیگارشیانه می‌دانند. به عقیده‌ی اینان حکومت را به فردی و گروهی و جمعی نمی‌توان تقسیم کرد، زیرا جمع یا مردم هرگز حکومت نمی‌کنند و عمل واقعی حکومت همیشه با گروه اندک است و مسئله‌تنها نوع رابطه‌ی این گروه اندک یا جامعه و حدود مسئول بودن آن است.

اولیگارشی ممکن است حکومت یک طبقه، دسته، یا حزب باشد و بنیاد اینهاست که اشکال مختلف حکومت را پدید می‌آورد.

ایزولاسیونیزم: ر.ک. انزواگرایی.

ب

بازار مشترك يا جامعهی اقتصادی اروپا^۱

سازمانی که کشورهای آلمان غربی، ایتالیا، بلژیک، فرانسه، لوکزامبورگ، و هلند در ژانویه ۱۹۵۸ به وجود آوردند و هدف آن ایجاد یک بازار مشترك و تعرفه‌ی گمرکی خارجی مشترك یا اتحاد گمرکی برای همه‌ی کالاها، داشتن سیاست مشترك در کشاورزی، امور کارگری و حمل و نقل و ایجاد مؤسسات مشترك برای رشد اقتصادی است. در همان روز «جامعه‌ی انرژی اتمی اروپا» (ر.ك.) با همین اعضا تشکیل شد و هر دوی این سازمانها بر اثر قراردادهای رم (ر.ك.) به وجود آمدند که در ۲۵ مارس ۱۹۵۷ بسته شده بود.

قدرت اجرایی در دست شورای وزیران است که نه عضو دارد و برای چهار سال تعیین می‌شود. تصمیمها بر حسب نوع مسائل به اتفاق آراء یا با اکثریت عادی اتخاذ می‌شود. در مواردی که به اکثریت قاطع نیاز باشد فرانسه و آلمان و ایتالیا رأی، بلژیک و هلند ۲ رأی، لوکزامبورگ ۱ رأی دارند.

«شورای مشورتی» با ۱۴۲ عضو برای جامعه و جامعه‌ی انرژی اتمی و «جامعه‌ی ذغال سنگ و فولاد اروپا» (ر.ك.) نظارت کلی دارد. امور حقوقی مربوط به تفسیر قراردادهای رم و قانونی بودن تصمیمهای «شورای وزیران» به دادگاهی محول شده است که هفت عضو دارد و اعضای آن به توافق تعیین می‌شوند. این دادگاه برای دو جامعه‌ی دیگر نیز همین کار را می‌کند.

دولتهای عضو موافقت کردند که در یکم ژانویه ۱۹۵۹ تعرفه‌های گمرکی کالاهای صنعتی و کشاورزی را ده درصد پایین بیاورند و در یکم ژانویه ۱۹۶۰ ده درصد دیگر و در یکم ژانویه ۱۹۶۲ ده درصد دیگر و در طول چهار سال ۳۰ درصد تعرفه‌ها را کم کنند. این کار تا ژوئیه ۱۹۶۲ عملی شد. در ۱۹۶۳ اظهار امیدواری شد که تا یکم ژانویه ۱۹۶۷ همه‌ی تعرفه‌ها از میان بروند. انگلستان که نمی‌خواست برای واردات کشورهای مشترك المنافع تبعیض گذارد، به بازار مشترك نپیوست و به اتحادیه‌ی تجارت آزاد اروپا داخل شد.

بالشویزم

اما در ژوئیه ۱۹۶۱ تقاضای عضویت در بازار مشترک را کرد و بر اثر مخالفت فرانسه با عضویت انگلستان، مذاکرات در ژانویه ۱۹۶۳ قطع شد.

بازار مشترک از نظر ایجاد یک قدرت بسیار بزرگ اقتصادی، که دومین قدرت اقتصادی جهان خواهد بود، اهمیت فراوان دارد.

بالشویزم: ر.ک. بولشویزم.

بالفور، اعلامیه‌ی ۱

نامه‌ای که آرتور جیمز بالفور، وزیر خارجه‌ی انگلستان، به لرد روتسچیلد Rothschild، رئیس «فدراسیون صهیونیست بریتانیا»، نوشت و به «اعلامیه‌ی بالفور» مشهور شد. بالفور در این نامه علاقه‌ی خود را به تأسیس میهن یهودی در فلسطین اعلام کرد و قول آن را داد. این نامه که به تاریخ ۲ نوامبر ۱۹۱۷ صادر شده، چنین است: «دولت اعلیحضرت تأسیس میهن یهودی در فلسطین را با علاقه تلقی می‌کند، و بهترین مساعی خود را برای تسهیل آن به عمل خواهد آورد. اما به روشنی باید دانست که هیچ‌کاری که ناقض حقوق مدنی جوامع غیر یهودی ساکن فلسطین یا حقوق و موقعیت سیاسی یهودیان در سایر کشورها باشد، انجام نخواهد شد.» به هر حال،

در فاصله‌ی دو جنگ جهانی به یهودیان اجازه داده شد که سالانه به تعداد محدود به فلسطین مهاجرت کنند و سرانجام دولت مستقل اسرائیل در مه ۱۹۴۸ تأسیس شد.

بالکان، پیمان

پیمان اتحاد نظامی میان ترکیه، یوگوسلاوی، و یونان که در اوت ۱۹۵۴ امضا شد و مدت آن بیست سال است. این پیمان گسترش یک پیمان دوستی و همکاری است که در فوریه ۱۹۵۳ امضا شده بود. اتحاد با یوگوسلاوی در برابر ایتالیا و بلغارستان از اصول سیاست یونان از قبل از ۱۹۱۴ بوده است و اختلاف یوگوسلاوی و ایتالیا نیز این نزدیکی را فراهم می‌کند و گذشته از آن جدایی یوگوسلاوی، از ۱۹۴۸، از کومینفورم آن کشور را در برابر حملات خارجی تنها گذاشته بود و این پیمان تاحدودی به آن کشور کمک می‌کرد.

اما اختلاف‌های یونان و ترکیه بر سر قبرس و وابستگی این دو کشور به پیمان آتلانتیک شمالی و در مقابل سیاست عدم تعهد یوگوسلاوی در صحنه‌ی بین‌المللی این قرارداد را بی‌اثر کرده است.

باندونگ، کنفرانس یا کنفرانس کشور-های آسیایی و آفریقایی

اولین کنفرانس کشورهای دوفاره‌ی آسیا

بانك بين المللى عمران و توسعه

تشكيل شد ، اين بانك و صندوق بين-المللى پول (رك.) را به وجود آورد. اين بانك يكي مؤسسات تخصصى سازمان ملل و در عين حال يك سازمان مستقل بين المللى است.

هدف بانك عبارتست از كوكم به كشورهاي عضو براي رشد اقتصادي از راه تسهيل سرمايه گذاري براي مقاصد توليدي، توسعه دادن تجارت بين المللي، تشويق سرمايه گذاريهاي خصوصي خارجي با تضمين آنها و شركت در آنها، و دادن قرضه، درموردي كه سرمايه ي خصوصي با شرايط مناسب براي مقاصد توليدي وجود ندارد.

بانك از ۱۹۴۶ تا ۱۹۶۱ سيصد و يازده قرضه داده است كه مقدار آن ۶،۰۶۲ ميليون دلار است. بانك جهاني فقط به دولتهای عضو يا مؤسسات خصوصي كشورهای عضو- در صورتي كه دولت يا بانك مركزي كشور آن مؤسسه را تضمين كنند- وام مي دهد و اوضاع سياسي را فقط وقتي در نظرمي گيرد كه در وضع اقتصادي و باز-پرداخت قرضه تأثير داشته باشد. بانك به كشورهای درخواست كننده كوكم فني هم مي كند و هيئتهایي براي تحقيق در وضع اقتصادي كشورهای عضو و طرح برنامه هايي براي سرمايه گذاري و افزودن بر كارآمدی توليد، مي فرستد. و نيز در مورد برنامه های خاص رشد اقتصادي مشاوره و استفاده از متخصصان

و افريقا كه در آوريل ۱۹۵۵ در باندونك، اندونزي، برگزار شد. كشورهايي كه به اين كنفرانس نماينده فرستادند عبارت بودند از: اردن، افغانستان، اندونزي، ايران، پاكستان، تايلند، تركيه، چين (كمونيست)، حبشه، ژاپن، ساحل طلا، سودان، سوريه، سيلان، عراق، عربستان سعودي، فيليپين، كامبوج، لاوس، لبنان، ليبريا، ليبی، مصر، نپال، ویتنام شمالی، ویتنام جنوبی، هند، يمن. و نیز نمایندگان گاني از قبرس (اسقف ماکاريوس) ، ايالات متحده ي امريكا (يك سياهبوست عضو كنگره) و كنگره ي ملي افريقا به عنوان ناظر شركت داشتند. در اين كنفرانس ميان كشورهای هوادار شرق و هوادار غرب و بي طرف اختلافهاي وجود داشت ، ليكن سرانجام در مورد همكاريهای اقتصادي و فرهنگي ، حق ملتها براي تعيين سرنوشت خود، وضديت با استعمار، از جمله حكومت فرانسه بر مراکش و تونس، توافق كردند. كنفرانس اعلاميه ي جهاني حقوق بشر سازمان ملل را، بر رغم مخالفت چين، تأييد كرد.

بانك بين المللى عمران و توسعه^۱ يا بانك جهاني

كنفرانس مالي و پولی ملل متحد كه با شركت ۴۴ ملت در برتون وود، ايالات متحده ي امريكا ، در ژوئيه ي ۱۹۴۴

۱- International Bank for Reconstruction and Development (World Bank)

را توصیه می‌کند.

هر دولت عضو حق دارد در «هیئت مدیره» کسانی را بگمارد. هیئت مدیره سالی یکبار تشکیل جلسه می‌دهد. بیشتر اختیارات هیئت مدیره به ۱۶ مدیرعامل ارجاع شده است که ماهانه در واشنگتن تشکیل جلسه می‌دهند. ۵ نفر از مدیران عامل را پنج کشوری که بیش از همه در بانک سرمایه دارند، منصوب می‌کنند. و یازده مدیرعامل دیگر نماینده‌ی باقی اعضا هستند. سرمایه‌ی اسمی بانک ۲۰،۴۴۶ میلیون دلار است که ۲۵ درصد آن پرداخته شده است و قرض داده می‌شود و ۹ درصد بقیه تشکیل ذخیره‌ای را می‌دهد که تنها برای تعهدات بانک از آن می‌توان استفاده کرد. بانک در ۱۹۵۶ «شرکت مالی بین‌المللی» را تأسیس کرد که بر سرمایه‌گذاریهای خصوصی کشورهای رشد نیافته ناظر است. «انجمن بین‌المللی رشد» (ر.ک.) را بانک به صورت یک سازمان پیوسته در ۱۹۶۰ تأسیس کرد.

شود «همه‌ی قدرت نظامی و کومک» هایی را که امکان دادنش را دارند، ارائه کنند. مفاد این پیمان الزام‌آورتر از مفاد پیمان سازمان آتلانتیک شمالی است که پیش‌بینی می‌کند اگر به یکی از دولتهای عضو پیمان حمله شود، دیگر دولتها اقداماتی را که لازم دانسته شود، به عمل خواهند آورد. به موجب این پیمان وزیران خارجه‌ی دولتهای عضو هر سه ماه یکبار در یک «شورای مشورتی» شرکت می‌کنند تا سیاست خارجی خود را هماهنگ کنند. سازمان چند کمیته‌ی فرعی برای امور اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی دارد و یک «کمیسیون دایمی» مرکب از چهار سفیر مقیم لندن و یک «کمیته‌ی نظامی» و یک دبیرخانه دولت. های عضو پیمان روایت را میان خود لغو کرده‌اند. در ۵ مه ۱۹۵۵ ایتالیا و آلمان غربی نیز به این سازمان پیوستند و نام آن به «اتحادیه‌ی اروپای غربی» (ر.ک.) تبدیل شد.

برنامه‌ی مارشال: ر.ک. مارشال، طرح. بریان-کلوگ^۲، پیمان

بروکسل، سازمان پیمان^۱

نام رسمی این پیمان «پیمان عمومی برای انصراف از جنگ» است. ۹ دولت در ۲۷ اوت ۱۹۴۸ این پیمان را امضا کردند و در ۱۹۳۰ تقریباً همه‌ی دولتها آن را پذیرفتند. مبتکران این پیمان آبریان، وزیر خارجه‌ی فرانسه، و ف. کلوگ، وزیر خارجه‌ی امریکا بودند.

این سازمان را دولتهای بلژیک، بریتانیا، فرانسه، لوکزامبورگ، و هلند، در مارس ۱۹۴۸ پدید آوردند. دولتهای امضاکننده‌ی پیمان قول دادند که اگر به یکی از آنها در اروپا حمله‌ی مسلحانه

امضاکنندگان پیمان جنگهرا به عنوان / وسیله‌ی حل اختلافات بین المللی، محکوم کردند. ۹ دولت امضا کننده عبارت بودند از آلمان، ایتالیا، ایالات متحده، بریتانیا، بلژیک، چکسلواکی، ژاپن، فرانسه، لهستان. ولی در پیمان برای اجرای تعهد ناشی از آن ویا انجام مذاکره میان دولتهای عضو در موارد نقض پیمان، چیزی پیش بینی نشده بود.

بریتانیا، ملتهای مشترك المنافع: ر. ك.
ملتهای مشترك المنافع.

بعث، حزب

این حزب پس از سقوط قاسم در عراق نیز حکومت را به دست داشت، ولی عبدالسلام عارف تدریجاً آنها را تصفیه کرد. حزب بعث در سال ۱۹۶۴ در سوریه دست به ملی کردن بسیاری از مؤسسات و کارخانه‌ها زد و با «اخوان المسلمین» (ر. ك.) مناقشاتی داشت. این حزب در اردن و لبنان نیز شعبه دارد. حزب بعث از تندترین جناح‌های ضد اسرائیل دنیای عرب و هوادار ناسیونالیزم عرب است.

بغداد، پیمان

در فوریه‌ی ۱۹۵۵ عراق و ترکیه این پیمان را بستند و پیوستن کشورهای عضو «جامعه‌ی عرب» و دیگر کشورهای علاقمند به صلح و امنیت خاورمیانه - که دولتهای مذکور آنها را به رسمیت شناخته باشند - به این پیمان، بی مانع اعلام شد. در ۱۹۵۵ ایران، بریتانیا، و

در ۱۹۴۴ در دمشق به صورت اتحادیه‌ی مخفی دانشجویان و روشنفکران جوان به رهبری میشال افلق و صلاح بیطار تشکیل شد و هدف آن برانداختن تسلط فرانسه بر سوریه بود. پس از استقلال سوریه علنی شد و يك برنامه‌ی ملایم اصلاح ارضی را اعلام داشت و مخالف تفوق سیاسی و اقتصادی زمینداران بزرگ و تاجران ثروتمند دمشق و حلب بود. حزب بعث در ۱۹۵۳ با حزب سوسیالیست سوریه («حزب الاشتراکیه») به رهبری اکرم حورانی ائتلاف کرد و این دو «حزب سوسیالیست بعث عربی» را تشکیل دادند. این حزب ابتدا از «پان عربیزم»، تندروانه‌ی رهبران انقلاب ۱۹۵۲ مصر جانبداری شدید می کرد و یکی از عوامل

بلشویزم : ر.ك. بولشویزم .

بلغراد، کنفرانس

کنفرانس سران و نمایندگان عالی کشور- های غیرمتعهد که در یکم سپتامبر ۱۹۶۱ در بلغراد، پایتخت یوگوسلاوی، برگزار شد . در این کنفرانس ۲۵ کشور - افغانستان ، الجزایر (دولت موقت) ، اندونزی، برمه، تونس، جمهوری متحد عرب، حبشه، سودان، سومالی، سیلان، عراق، عربستان سعودی، غنا، قبرس، کامبوج، کنگو، کوبا، گینه، لبنان، مالی، مراکش، نپال، هند، یمن، یوگوسلاوی شرکت داشتند. اکوادور، برزیل، و بولیوی از امریکای لاتین ناظرانی به کنفرانس فرستادند و نیز بیش از ۳۰ نهضت و سازمان ملی ضد استعمار از افریقا و آسیا و امریکای لاتین نمایندگان به کنفرانس فرستادند.

نمایندگان شرکت کننده در اعلامیه کنفرانس از به خطر افتادن صلح جهانی بر اثر دسته بندیهای نظامی و اعمال استعماری ابراز نگرانی کردند و الفای فوری و بدون قید و شرط هر گونه استعمار را خواستار شدند. اعلامیه شامل این مفاد بود : منع مداخلات مسلحانه در سرزمینهای غیر مستقل؛ تأیید مبارزات مردم الجزایر برای تعیین سرنوشت خود؛ محکوم کردن اقدامات مسلحانه ی پرتغال در آنگولا؛ تخلیه ی تونس از نیروهای مسلح فرانسوی (در پایگاه بیزرت)؛ احترام به حاکمیت و وحدت

پاکستان به این پیمان پیوستند. ماده ی اول پیمان مقرر می دارد که «کشورهای عضو برای دفاع از امنیت خود همکاری خواهند کرد .» و در هیچیک از مواد پیمان پیش بینی نشده بود که کشورهای عضو حمله ی احتمالی سایر دولتها را به هریک از اعضای پیمان، حمله به کشور خود به حساب خواهند آورد و یا موظف هستند علیه تجاوز کار به دولت هم - پیمان کومک کنند . در ماده ی ششم پیمان پیش بینی شده بود که هرگاه تعداد اعضای پیمان به چهار برسد، یک شورای دائمی تشکیل شود . این شورا اولین جلسه ی خود را در نوامبر ۱۹۵۵ در بغداد تشکیل داد و یک کمیته ی نظامی و یک کمیته ی اقتصادی برای طرح نقشه های اقتصادی برای رشد ناحیه ای، تشکیل شد .

انگلستان و امریکا پیمان بغداد را «حلقه ی شمالی» دفاع در برابر شوروی در خاورمیانه تلقی می کنند، و شوروی در ۱۹۵۵ آن را آلت تجاوز معرفی کرد و کشورهای امضا کننده ی آن را مخالف صلح و امنیت بین المللی اعلام کرد. در مه و ژوئن ۱۹۵۷ نمایندگان امریکا به عضویت کمیته های اقتصادی و نظامی پیمان درآمدند، اما ایالات متحده خود به پیمان بغداد نپیوست.

عراق، پس از انقلاب ژوئیه ی ۱۹۵۸، در مارس ۱۹۵۹ رسماً از پیمان خارج شد و این پیمان در اوت ۱۹۵۹ سازمان پیمان مرکزی، (ر.ك. سنتو) نامیده شد و مرکز آن از بغداد به آنکارا منتقل شد.

بلوك غرب

و چین، کره‌ی شمالی، و ویتنام شمالی در آسیا به کمونیزم پیوستند. یوگوسلاوی اگرچه از نظر ایدئولوژی جزء بلوك شرق به شمار می‌آید، بعد از خروج آن کشور از کومینفورم در ۱۹۴۸، از نظر سیاسی و در جنگ سرد میان دو بلوك شرق و غرب جزء کشورهای غیر متعهد است. آخرین کشوری که به بلوك شرق پیوست کوبا در امریکای لاتین است. نیز: ر.ک. بلوك غرب؛ نیروی سوم.

بلوك غرب

عنوان کشورهای اروپای غربی و امریکای شمالی که به مناسبت موقعیت جغرافیایی-شان به این عنوان خوانده می‌شوند. بلوك غرب شامل پیشرفته‌ترین کشورهای سرمایه‌داری صنعتی جهان است. این نامگذاری در مقابل نامگذاری کشورهای کمونیست شرقی به «بلوك شرق» است. بلوك غرب به معنای اخص شامل کشورهای اروپای غربی و امریکای شمالی است که در پیمان آتلانتیک متشکل شده و يك جبهه‌ی سیاسی - نظامی در برابر بلوك شرق پدید آورده‌اند و شامل کشورهای سرمایه‌داری بیطرف پیشرفته از نوع سوئد و اتریش نمی‌شود، ولی در معنای عام این اصطلاح کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته مانند استرالیا و نیوزیلند و یا افریقای جنوبی را نیز در بر می‌گیرد (اگرچه این کشورها از لحاظ جغرافیایی مشمول کلمه‌ی «غرب» نمی‌شوند) زیرا

سرزمین کنگو؛ محکوم کردن تبعیض نژادی در افریقای جنوبی و هر جای دیگر؛ اعتراض به تأسیس و نگهداری پایگاه‌های نظامی خارجی؛ لزوم خلع سلاح از طریق بازرسی بین‌المللی؛ لزوم امضای فوری پیمان خلع سلاح به وسیله‌ی دولت‌های بزرگ؛ شرکت ملل غیر متعهد در کنفرانس‌های جهانی خلع سلاح و نظارت بر خلع سلاح؛ منع فوری آزمایش‌های اتمی؛ همکاری کشورهای در حال رشد در اقتصاد و بازرگانی برای مقاومت در برابر فشارهای اقتصادی؛ لزوم تجدید نظر در منشور ملل متحد و افزایش تعداد اعضای شورای امنیت؛ توصیه‌ی شناسایی چین توده‌ای، پرهیز از حوادثی که موجب وخامت مسئله‌ی آلمان و برلن شود.

بلوك شرق

مجموعه‌ی کشورهای کمونیست اروپای شرقی و آسیای شرقی که به مناسبت موقعیت جغرافیایی‌شان «بلوك شرق» نامیده می‌شوند. این کشورها از نظر ایدئولوژی کمونیست (ر.ک. کمونیزم) هستند و در مقابل آنها بلوك غرب (ر.ک.) قرار دارد. تاجنگ جهانی دوم فقط دو کشور کمونیست، شوروی و منولستان، در جهان وجود داشت، ولی پس از آن رومانی، لهستان، بلغارستان، آلبانی، یوگوسلاوی، مجارستان، جمهوری دموکراتیک آلمان و چکسلواکی در اروپا،

این کشورها از لحاظ مشابهت وضع ایدئولوژیک و سیاسی و اقتصادی دنباله‌ای کشور های غربی به شمار می‌روند و مردمانشان نیز اصل اروپایی دارند . اصطلاح «بلوک غرب» گاه کشورهای رشد نیافته‌ی متحد غرب در آسیا و آفریقا و امریکا را نیز در بر می‌گیرد و در این استعمال مراد از آن مشخص کردن تقسیم بندی سیاسی کشور های جهان به سه دسته‌ی کمونیست، ضد کمونیست، و بی طرف است .

نیز: ر.ک. بلوک شرق؛ نیروی سوم.

بلوکه : ر.ک. محاصره‌ی دریایی.

بنلوکس^۱

عنوان اتحاد گمرکی سه کشور بلژیک، هلند، و لوکزامبورگ که دولت های در تبعید آنها در لندن، در سپتامبر ۱۹۴۴، بستند . این اصطلاح در عین حال برای این سه کشور به طور کلی نیز اطلاق می‌شود. با «معاهده‌ی لاهه» (مارس ۱۹۴۷) در موافقتنامه‌ی اصلی تجدید نظر شد و از اوایل ۱۹۴۸ به عمل درآمد. به موجب این پیمان حقوق گمرکی در داخل اتحادیه لغو می‌شود و تعرفه‌ی گمرکی واحدی در برابر سایر کشورها برقرار می‌شود .

دولت های عضو در ۱۹۵۴ موافقت کردند که در فاصله‌ی ۱ مارس ۱۹۵۴ و ۱ مارس ۱۹۵۶، سیاست تجارتی و پرداختی مشترکی برای بنلوکس در برابر سایر کشورها برقرار شود. این به آن معنا بود که سازمان بنلوکس موافقتنامه‌های مربوط به سهمیه‌ها و امور مالی و سایر جزئیات تجارتی را از طرف سه کشور منعقد خواهد کرد و موافقتنامه‌ها جداگانه نخواهد بود. و نیز موافقت شد که جریان سرمایه و مبادله‌ی آن آزاد باشد .

در ۱۹۵۸ قرارداد دلاسه بسته شد که به موجب آن يك «اتحاد اقتصادی» میان سه کشور به وجود آمد و در این معاهده جریان آزاد سرمایه، کالا، خدمات، و رفت و آمد آزادانه‌ی مردم و وسایل نقلیه و نیز هماهنگی سیاست سرمایه‌گذاری، کشاورزی، و امور اجتماعی پیشبینی شده بود.

بورژوازی (ر بورژوا)^۲

بورژوازی، در اصل، در فرانسه، بر طبقه‌ی متوسط سوداگرو کاسبکار و یا شهرنشینانی که بر ملاک دارایی از حقوق سیاسی برخوردار بودند، اطلاق می‌شد؛ اما رفته رفته در مباحثات سیاسی معنای خاص و وسیعی گرفت و مارکسیزم در اشاعه‌ی این کلمه نقش مهمی داشت . نظریه‌ی مارکسیستی جنگ طبقات به این اصطلاح

بوروکراسی

سرمایه‌داری، و « احزاب بورژوازی، به معنای « احزاب غیر سوسیالیست، و « سوسیالیزم بورژوازی، به معنای « سوسیالیزم غیر مارکسیست، است و گاه نیز همان معنی اصلی کلمه، یعنی طبقه‌ی متوسط، از آن اراده‌می‌شود.

بوروکراسی^۱

[از bureau در زبان فرانسه، به معنای اداره + kratia در زبان یونانی، به معنای حکومت]

اصطلاحاً بر قشر اداری هر سازمانی که نیازمند مدیریت وسیع است، به خصوص در سازمان‌های دولتی، اطلاق می‌شود و گاه نیز مراد از آن حاکمیت این قشر به عنوان طبقه است.

گسترش وظایف دولت در قرن بیستم در بسیاری از زمینه‌های تولید و خدمات اجتماعی و نیز ظهور دولتهای توتالیتار با سازمان بسیار پیچیده و وسیع که تقریباً بر همه‌ی فعالیتهای اجتماعیه نظارت می‌کنند، توجه خاص متفکران سیاسی و جامعه‌شناسان را به این پدیده‌ی جدید جلب کرده است. مهمترین مطالعات در باره‌ی جامعه‌شناسی و ساختمان و مکانیزم بوروکراسی از آن ماکس وبر Max Weber، جامعه‌شناس آلمانی، است. اما آنچه که توجه متفکران سیاسی را به خود جلب کرده است مسئله‌ی سلطه‌ی سیاسی و اقتصادی این قشر در جامعه است که دائماً افزون می‌شود و بسیاری آن را نوعی حاکمیت طبقه‌ای جدید، که گسترده تر و خطرناکتر از

مفهوم تازه‌ای داد و آن را بر سرمایه‌داران صنعتی و مالی بزرگ نیز اطلاق کرد. بورژوازی در اصطلاح مارکسیستی به معنای سرمایه‌داران، سوداگران، کاسبکاران و دارندگان مشاغل آزاد است، در مقابل پرولتاریا (ر.ک.) که تنها با فروش نیروی کار خود می‌زید. بر حسب این طبقه‌بندی بورژوازی از سویی به سرمایه‌داران صنعتی و مالی و از سوی دیگر به بورژوازی بزرگ (کاپیتالیستها) و خرده بورژوازی (پیشه‌وران خرده پا، دکانداران، و دیگرانی که سطح زندگیشان خیلی بالاتر از سطح زندگی پرولتاریا نیست) تقسیم می‌شود. بر طبق نظر مارکس کاپیتالیسم از رشد طبقه‌ی متوسط سوداگر و صنعتگر جامعه‌ی قرون وسطایی پدید آمد و بر ویرانه‌های آن حاکمیت سیاسی خود را مستقر کرد و با نظریات لیبرال خویش روابط اقتصادی و سیاسی جامعه را دیگرگون ساخت.

بدین ترتیب، الفاظ بورژوا (به معنای فرد وابسته به طبقه‌ی بورژوازی) و بورژوازی در اصطلاحات سوسیالیستهای قاره‌ی اروپا - که از ۱۸۹۰ به بعد اکثراً مارکسیست شدند - داخل شد و تا حدودی ناگزیر مخالفان نشان نیز آنها را به کار بردند و به معنای «سرمایه‌دار»، «غیر-سوسیالیست» و «غیر مارکسیست» باب شد. بنا بر این، در اصطلاحات مارکسیستی، «جامعه‌ی بورژوازی» به معنای «جامعه‌ی

برگزید و پیش از آن بعضی نویسندگان گاهگاه آن را استعمال می کردند. بولشویک، به طور کلی، عنوان گروهی در « حزب سوسیال دموکرات کارگران روسیه » بود که در پایان دومین کنگره ی حزب در ۱۹۰۳ اکثریت حزبی با آنها بود (در مقابل منشویکها که « اقلیت » بودند) و این عنوان برای آنها و نظریاتشان علم شد.

مختصات بولشویزم، از نظر خود بولشویکها، هواداری از مارکسیزم ارتو-دوکس در مقابل تجدید نظر طلبی (ریویزیونیسم) و سازمان متمرکز حزبی با سلسله مراتب منظم، و هسته ای از انقلابی های حرفه ای به عنوان عنصر رهبری کننده، در مقابل احزاب وسیع با سازمان نامتشکل، و تاکتیکهای انقلابی، در مقابل رفورمیسم احزاب دیگر، است.

از ۱۹۱۷ که بولشویکها در روسیه قدرت را به دست گرفتند، شماره ی هواخواهان و دوستان و نیز مخالفان نشان در دنیا افزون شد و جنبش بین المللی کارگری به دو پاره شد و هواداران بولشویکها در خارج از روسیه نیز گاهی به همین نام نامیده شدند. عنوان « بولشویکها » از ۱۹۱۲ تا ۱۹۵۲ یکی از عناوین رسمی حزب کمونیست روسیه بود.

لنین دو تعریف از بولشویزم کرده است: (الف) مارکسیزم انقلابی در روسیه؛ (ب) انطباق مارکسیزم انقلابی با اوضاع

تسلط طبقات قبلی است، به شمار می آوردند.

مارکسیزم در تحلیل طبقاتی خود بوروکراسی را طبقه نمی شمارد، بلکه آن را آلت طبقات حاکمه می شمارد و از اینجهت در جامعه شناسی کمونیستی نیز پس از برافتادن سرمایه داری امکان ظهور طبقه ی جدید مطرح نیست، اما بعضی از جامعه شناسان و متفکران سیاسی غیر کمونیست از ظهور طبقه ی جدیدی دم می زنند که با حذف مالکیت خصوصی وسایل تولید، مالکیت اجتماعی خود را جانشین آن می کند، کاپیتالیزم خصوصی را به « کاپیتالیزم دولتی » بدل می کند و خود طبقه ی حاکم استثمار کننده می شود.

بوگوتا^۱، کنفرانس

کنفرانسی که از آوریل تا مه ۱۹۴۸ در بوگوتا، کولومبیا، به عنوان « نهمین کنفرانس بین المللی کشورهای امریکایی » تشکیل شد. این کنفرانس « سازمان دولتهای امریکایی » (ر.ک.) را به وجود آورد که نوع موسع « اتحادیه ی پان - امریکن » (ر.ک.) است.

بولشویزم^۲

[از bolshe در زبان روسی، به معنای « بیشتر »]

این اصطلاح را و. ای. لینن در ۱۹۰۹

بیطرفی

یوگوسلاوی اشکال دیگرگون دارد. حد بیطرفی از سوی «انزواگرایی» (ر.ک.) و از سوی دیگر کوشش مستمر برای تخفیف بحران بین‌المللی است.

بیطرفی معمولاً دارای يك فلسفه سیاسی نسبتاً منسجم است که یا شامل قبول حد وسط اصول دو طرف رقیب و یا رد کامل اصول هر دو طرف و نیز احتمالاً در بردارنده‌ی درك خاصی از روابط بین‌المللی است، مثلاً، نکوهیدن زور، تعادل قوا، و غیره. با اینحال، بیطرفی ضرورتاً نظریه‌ی سیاسی کلی نیست. در گذشته بعضی از بیطرفها از بیطرفی خود توجیه اخلاقی می‌کردند، ولی بر حسب سنت، سیاست بیطرفی بر اساس منافع ملی اتخاذ می‌شود.

بیطرفی مستلزم نپیوستن به پیمان‌های نظامی، نگرفتن سلاح یا کمک نظامی از هیچ طرف یا ندادن پایگاه به هیچ طرف (این موارد شامل خرید اسلحه از يك طرف یا هر دو طرف نمی‌شود) و نداشتن تعهد رسمی یا غیررسمی است. این جنبه‌ی منفی بیطرفی را دنبال کردن سیاست خارجی «مستقل» می‌خوانند و پیروان آن را ملت‌های «غیر متعهد» می‌نامند. بیطرفی غالباً يك طرف مثبت نیز دارد که کوشش برای سازش یا میانجیگری میان دو گروه رقیب و تلاش برای حفظ صلح جهانی از طریق خلع سلاح و بالاتر از آن حل مسائل از راه شایسته‌ی آن، نه از طریق راه‌حلهای خشک و ایدئولوژیک است. این جنبه را «بیطرفی مثبت»

خاص عصر. لنین بولشویزم را «گرایشی در تفکر سیاسی و يك حزب سیاسی» می‌دانست. استالین بولشویزم را با لنینیزم یکی می‌دانست و آن را دو نام برای يك چیز می‌شمرد. «دایرة المعارف بزرگ شوروی» در چاپ ۱۹۵۰ خود بولشویزم را «تئوری و تاکتیکهای لنینیزم» می‌شمارد که «در يك حزب طراز نوین مجسم شده است، حزب بولشویکها...» و آن را «تنها گرایش انقلابی مارکسیستی پایدار در جنبش بین‌المللی کارگری» معرفی می‌کند.

نویسندگان غربی در سالهای ۱۹۲۰-۴۰ بولشویزم را در خارج از روسیه تندروترین نهضت مترقی چپ به شمار می‌آوردند، ولی بعد از آن، آن را در شمار اشکال توتالیتریزم جدید آوردند. این عنوان در فارسی به صورت‌های بالشوایسم، بلشوایسم نیز ضبط شده است. نیز: ر.ک. کمونیزم؛ منشویزم.

بیطرفی

این اصطلاح به خصوص بعد از جنگ جهانی دوم رایج شد و بیان‌کننده‌ی وضعیت دولتهایی است که از نظر سیاست یا دیپلماسی در مبارزه‌ی دولتهای کمونیست و هوادار سرمایه‌داری خود را در برابر هیچ‌یک از دو طرف متعهد نمی‌کنند.

مفهوم بیطرفی بر حسب وضعیت سیاسی و جغرافیایی کشورهای مختلف متفاوت است و مثلاً در اروپای غربی، آسیا،

خوانند. هند در دوران نهرو بزرگترین پیرو این سیاست در جهان بود.

شکلی از بیطرفی نیز آنست که دولتهای متخاصم بر حسب منافع خود یک کشور یا منطقه را در صورت بروز تهاجم نظامی مصون از تعرض اعلام می کنند و آن کشور نیز متعهد است که در روابط بین المللی حالت خنثا داشته باشد.

این نوع بیطرفی منفیترین شکل آنست و نوعی از آن در مورد اتریش اجرا شد. دولت شوروی شرط استقلال آن کشور را بیطرفی آن قرار داد و دولتهای بزرگ بیطرفی آن را تضمین کردند. مشهورترین و قدیمترین کشور بیطرف از این نوع، سوئیس است که حتا در سازمان ملل متحد نیز عضویت ندارد و این شکل سیاست خارجی سنت پایدار و جزء موجودیت آن کشور شده است.

بیطرفی، پیمان

پیمانی که در آن دولتها موافقت می کنند که اگر دولتی که جزء دولتهای امضا کننده پیمان نیست، به یکی از طرفین پیمان حمله کند، دولتهای دیگر بیطرف بمانند. قبل از جنگ جهانی دوم میان ایتالیا و یوگوسلاوی (در ۱۹۳۳) و ایتالیا و شوروی (در ۱۹۳۳) و میان هریک از دولتهای استونی، لتونی، لیتوانی، و فنلاند، با شوروی (در ۱۹۳۵) پیمان بیطرفی بسته شده بود.

بین الملل یا انترناسیو

عنوان سه اجتماع سازمانهای کارگری و گروهها و احزاب سوسیالیست برای ایجاد وحدت عمل جهانی و پیشبرد نهضت کارگری. «بین الملل اول» در ۱۸۶۴ در لندن تشکیل شد و کارل مارکس در آن نقش فعال و بسیار مؤثر داشت. عنوان کامل بین الملل اول «اجتماع بین الملل کارگران» بود. بین الملل اجتماعی بود از سازمانهای کارگری که تمایلات سوسیالیستی به سرعت در آن قوت گرفت، ولی در آن اختلاف و تعارض عقاید، به خصوص میان بلانکیستها، مارکسیستها و آنارشیهتها، زیاد بود. سقوط «کمون پاریس» در ۱۸۷۱، که اعضای فرانسوی بین الملل در آن شرکت داشتند، و منازعات ایدئولوژیک داخلی، در ۱۸۷۲ به حیات بین الملل پایان داد. تأثیر بین الملل اول در طبقه کارگر و همچنین در طبقات حاکم بسیار زیادتر از قدرت عددی و مالی آن بود. اعضای بین الملل در فرانسه، اتریش، آلمان متهم به خیانتهای بزرگ شدند و آنهارا به محاکمه کشیدند. در مقابل بین الملل نهضتهای کارگری را در بسیاری از کشورها تقویت کرد. «بین الملل دوم» در ۱۸۸۹ به صورت سازمان مشترک احزاب سوسیالیست، که در فاصله ۱۸۷۲-۸۹ به سرعت شکل یافته و رشد کرده بودند، به وجود آمد. کنگره های اولیه آن صرف بحث در مسائل

این انجمن در حدود پنجاه حزب سوسیالیست معتدل و معتقد به روشهای پارلمانی و مسالمت‌آمیز و حامی دموکراسی شرکت دارند. در یکی از کنفرانسهای مقدماتی تشکیل بین‌الملل، که در ۱۹۴۸ دروین تشکیل شد، حزب سوسیالیست ایتالیا، به رهبری تنی، به علت همکاری آن با کمونیستها، اخراج شد.

در این بین‌الملل علاوه بر احزاب سوسیال دموکرات اروپای غربی، چند حزب سوسیالیست در تبعید از کشورهای اروپای شرقی (بلغارستان، لتونی، لیتوانی، لهستان، یوگوسلاوی، استونی، مجارستان، چکسلواکی) نیز به عنوان مشاور و ناظر عضویت دارند. چند حزب آسیایی نیز در این سازمان عضویت دارند و یا با آن مراوده دارند.

بین‌الملل سوم: ر.ک. کمیترن.

تاکتیک حزبی شد و این سازمان تا حدود زیاد زیر نفوذ مارکسیستها بود، اما کوشش نافرجام آن برای متحد کردن سازمانهای کارگری برضد شروع جنگ جهانی اول، آن را از هم پاشید و علت آن هم موقعیتهای متضاد احزاب سوسیالیست در برابر جنگ بود. بین‌الملل دوم در ۱۹۲۳ بدون شرکت کمونیستها (که بین‌الملل سوم را تشکیل داده بودند) در هامبورگ تشکیل شد.

برای بین‌الملل سوم رجوع کنید به «کمیترن» و نیز «کمینفورم» و «بین‌الملل سوسیالیست».

بین‌الملل سوسیالیست^۱

انجمن جهانی احزاب سوسیال دموکرات که مرکز آن در لندن است. این انجمن در ۱۹۵۱ به دنبال «کنفرانس فرانکفورت» پدید آمد و آن کنفرانس اولین کنگره‌ی انترناسیونال سوسیالیست شناخته شد. در

پ

پارلمان (و پارلمانتاریزم)^۱

مجالس دوم است و مجالس دوم در امور مالی و سیاسی اختیارات کمتری دارند. مجالس مقننه نمودار دموکراسی غیر مستقیم (ر.ک. دموکراسی) هستند. مجلس آلتینگک ایسلند قدیمیترین پارلمان دنیاست. این مجلس در ۹۲۵ میلادی تشکیل شد و تا این زمان دوام دارد. پادشاهی کاستیل در ۱۱۸۸ «کورتن» را به وجود آورد که نمایندگان اشراف، کلیسا، و طبقه متوسط در آن شرکت داشتند. نخستین پارلمان بریتانیا در ۱۲۶۵ تشکیل شد و سنتهای پارلمانی انگلستان قدیمیترین و ریشه دارترین سنتهای پارلمانی دنیا به شمار می رود. دو مجلس فرانسه، به صورت کنونی، از اوایل قرن نوزدهم به وجود آمد. پارلمان آلمان بعد از انقلاب ۱۸۴۸ تشکیل شد. پارلمان ژاپن، که «دیت» نام دارد، از ۱۸۸۹ به عنوان قوه مقننه به وجود آمد. پارلمانهای استرالیا، کانادا، زلند جدید و آفریقای جنوبی، تقلیدی از سیستم پارلمانی بریتانیا هستند. نخستین مجلس ایران، که بعد از صدور فرمان مشروطیت تشکیل شد، يك مجلس صنفی مرکب از نمایندگان اصناف، شاهزادگان، علمای دین، اعیان، مالکان، و تجار بود و دومین

هیئتی را که در هر کشور مأمور وضع و تصویب قوانین و نظارت بر اجرای قوانین است، پارلمان گویند. پارلمانها معمولاً دارای مستقیم، مخفی، و عمومی مردم انتخاب می شوند و در کشورهایی که در قوانین اساسیشان تفکیک قوا پیشبینی شده، قوه مقننه را تشکیل می دهند و هیئت وزیران در برابر آن مسئول است. وجود پارلمان در هر کشور نظراً سمبول حاکمیت مردم (دموکراسی) در آن کشور است. پارلمان در بیشتر کشورها از دو مجلس تشکیل می شود. یکی مجلسی که مردم مستقیماً و تقریباً غیر مشروط آن را انتخاب می کنند و نماینده مستقیم مردم به شمار می آید (مانند مجلس عوام انگلیس، مجمع ملی فرانسه، و مجلس شورای ملی ایران) و دیگری مجلسی که شرایط انتخاب شوندگان و انتخاب کنندگان آن محدودتر و گاه جمعی از نمایندگان آن انتصابی (مانند مجلس سنای ایران) هستند و یا منصب نمایندگی را به ارث می برند (مجلس لردهای انگلستان). نمایندگان مجلس در دوره ی انتخاب خود از مصونیت سیاسی برخوردارند. معمولاً قدرت و اهمیت سیاسی نمایندگان مجالس اول بیش از

مجلس براساس رأی عمومی و مستقیم مردم به وجود آمد و مجالس بعدی نیز بر همین اساس تشکیل شدند.

مجلس سنای ایران تا ۱۳۲۸ شمسی تشکیل نشد و اولین مجلس سنا در آن سال انتخاب شد.

پارلماناریزم روش کشورهایی است که در آنها پارلمان به عنوان قوه‌ی مقننه وجود دارد و قوه‌ی مجریه در برابر آن مسئول است و انتصاب وزیران و نخست وزیر با رأی اعتماد پارلمان صورت می‌گیرد و هرگاه قوه‌ی مقننه از هیئت وزیران سلب اعتماد کند، عزل می‌شوند. در سیستم ریاست جمهوری، که در آن رئیس کشور و نخست وزیر یکی است (مانند ایالات متحده آمریکا)، رئیس جمهور با رأی مستقیم مردم انتخاب می‌شود و قوه‌ی مقننه، اگرچه به او اعتماد نداشته باشد، حق عزل او را ندارد.

پاسیفیزم^۱

[از pax و pacis در زبان لاتینی، به معنای «صلح»]

صلح دوستی و تنفر از به کار بردن نیروی نظامی، به خصوص در روابط میان ملت‌ها. پاسیفیست در درجه‌ی اول بر کسانی اطلاق می‌شود که معتقدند جنگ را می‌توان باید با جانشین کردن وسایل دیگر رفع اختلاف (داوری،

حکمت، و غیره) از میان برداشت. ویلسون، رئیس جمهور آمریکا، و دیگر هواداران تشکیل جامعه‌ی ملل را پاسیفیست نامیده‌اند، از آن جهت که جنگ را نه تنها غیر اخلاقی، بلکه منهدم کننده‌ی تمدن خوانده‌اند. با اینحال این گروه از به کار بردن نیرو بر ضد میلیتاریزم و تهاجم مسلحانه اجتناب نکردند و می‌خواستند نیروها را از کشورها جمع کنند و در خدمت یک جامعه‌ی بین‌المللی بگمارند. از اینرو باید آنها را بیشتر انترناسیونالیست خواند تا پاسیفیست.

و نیز می‌توان کسانی را پاسیفیست خواند که در هر وضع به کار بردن قدرت و نیروی نظامی را ناروای دانند. این نوع را می‌توان «پاسیفیزم شخصی (یادینی)» خواند و ریشه‌ی آن تعلیمات کسانی مانند مسیح - به خصوص در موعظه بر فراز کوه - و در شرق تعلیمات بودایی و هندو است که شفقت و تسلیم را تجلیل می‌کنند و سازش و محبت را اساس روابط بشری قرار می‌دهند. آخرین نهضت بزرگ پاسیفیزم عرفانی در جهان، جنبش «عدم خشونت» (ر.ک.) گاندی در هند است که چند سالی پایه‌ی سیاست خارجی دولت هند بود.

کسانی را که جنگ را به دلایل عقلی محکوم می‌کنند، نیز پاسیفیست می‌خوانند، به عقیده‌ی این گروه جنگ دو-طرف را در وضع بدتر و آشتی ناپذیر-

۱- pacifisme; pacifism

معاهده‌ی امنیت سه‌جانبه بین استرالیا، ایالات متحده‌ی آمریکا، و زلند جدید که عنوان مشهورتر آن پیمان آنزوس (ر.ک.) است.

پان نهضت‌های

لفظ «پان» در زبان لاتینی پیشوندی است به معنای «همه» یا «عموم». در قرن نوزدهم و بیستم ابتدا در اروپا و سپس در آسیا و آفریقا نهضت‌های سیاسی پدید شدند که با آوردن این پیشوند در ابتدای نام یک کشور یا یک نژاد یادین خود را نامگذاری کردند و هدف ایشان وحدت سیاسی افراد دارای نژاد، زبان، ملیت و یا دین مشترک است. از جمله‌ی مشهورترین این نهضت‌ها پان اسلامیزم (هوادر وحدت اسلام‌ها)، پان ژرمنیزم (ر.ک.)، و در آسیا پان اسلامیزم (هوادر وحدت ملت‌های مسلمان)، پان عربیزم (هوادر وحدت ملت‌های عربی‌زبان)، و در ایران پان ایرانیزم (شعار ایشان: فلات ایران به زیر یک پرچم) است.

پان امریکن^۱، اتحادیه‌ی

سازمان دولتهای قاره‌ی آمریکا که در ۱۸۹۵، در واشنگتن به وسیله‌ی «نخستین کنفرانس بین‌المللی دولتهای آمریکایی»

تقری قرار می‌دهد و معتقدند که برای تغییر دادن اراده‌ی دشمن باید تحمل را آموخت و فعالانه در رفع اختلافات کوشید. این نوع اخیر را می‌توان پاسیفیزم سیاسی یا عقلی خواند. بعضی از نویسندگان دوره‌ی جنگ هوادر این نوع پاسیفیزم بودند.

تاکنون هیچ دولتی پاسیفیزم را به عنوان سیاست رسمی و دائمی خود برنگزیده است. اما این نظریه در دوره‌ی بین‌دو جنگ در اروپا و آمریکا هواداران بسیار داشت و بسیاری را به ضدیت با تجدید تسلیحات برانگیخت. اما با ظهور جنگ جهانی دوم از تعداد هواداران پاسیفیزم و مخالفان خدمت نظام کاسته شد.

اختراع بمب اتمی بعد از جنگ جهانی دوم و تشکیل زرادخانه‌های اتمی پاسیفیزم را به صورت نهضت مبارزه با سلاح‌های اتمی قوت داد و بسیاری از دانشمندان مشهور جهان در این مبارزه شرکت کردند و حتی بسیاری از کسانی که با جنگ معمولی مخالف نیستند، به مخالفت با آن برانگیخته شدند. در این زمان مشهورترین جنبش پاسیفیست جهان، جنبش ضد سلاح‌های اتمی در انگلستان به رهبری برتراند راسل، فیلسوف و ریاضیدان معروف، است.

پاسیفیک^۲، پیمان امنیت

(ر.ك.) به وجود آمد كه اتحادیه‌ی پان-امریكن ركن مرکزی و دایمی و دبیر-خانه‌ی آنست. اتحادیه چهار اداره دارد كه به امور اقتصادی و اجتماعی، حقوق بین‌الملل، امور فرهنگی، و خدمات اداری، رسیدگی می‌کند. و در عین حال مشاور شورای سازمان دولتهای آمریکایی است و مقدمات تشکیل کنفرانسهای تخصصی و عقد قرارداد بین آنها را فراهم می‌کند؛ و نیز اطاق تهاثر اطلاعات دولتهای عضو است.

پانچا شیلا

[از اسانسکریت، به معنای «پنج اصل»]

پانچا شیلا در شریعت بودا به پنج قانون کردار بوداییان عامی اطلاق می‌شود كه عبارتست از (۱) اجتناب از كشتن؛ (۲) اجتناب از سرقت؛ (۳) اجتناب از شهوت؛ (۴) اجتناب از دروغ؛ (۵) اجتناب از صرف مسكرات. این اصطلاح را دولت هند برای اصول پنجگانه‌ی سیاست خارجی خود به كار می‌برد، و آن اصول عبارتند از (۱) احترام به حاکمیت ملی و تمامیت ارضی كشورها؛ (۲) عدم تجاوز؛ (۳) عدم مداخله در امور داخلی سایر كشورها؛ (۴) احترام متقابل و مساوات در روابط بین‌المللی؛ (۵) همزیستی رژیمهای مختلف. كنفرانس ملل آسیایی و آفریقایی در باندونگ این اصول را به عنوان «پنج اصل همزیستی مسالمت آمیز» تصویب كرد.

ایجاد شد. این كنفرانس «اداره‌ی بین‌المللی جمهوریه‌ای آمریکایی» را به وجود آورد كه بعداً به اتحادیه‌ی پان-امریكن موسوم شد. هدف اتحادیه گسترش همکاری سیاسی و اقتصادی میان دولتهای آمریکایی و ایجاد احساس همبستگی بیشتر میان امریکای شمالی و جنوبی بود. كار اتحادیه اغلب به علت ترس نهانی دولتهای امریکای جنوبی از تفوق سیاسی و اقتصادی ایالات متحده دوچار اشكال می‌شد، ولی بر رغم آن موسسات متعددی برای پیشبرد همکاری فرهنگی و اقتصادی میان این دولتها تأسیس شد و در حدود چهل قرارداد در مورد تجارت، تعرفه‌ی گمرکی، مهاجرت و غیره میان آنها منعقد شد. در كنفرانس ۱۹۳۹، در پاناما، بیست و يك دولت آمریکایی يك «منطقه‌ی بیطرف» به طول ۴۸۲ كيلومتر و در بعضی نقاط تا ۹۶۵ كيلومتر در اطراف تمام قاره‌ی امریکا، بجز كانادا، ایجاد كردند. این اعلامیه كلمه‌ی عملیات نظامی دریایی و هوایی را در این منطقه ممنوع نمی‌كرد، بلكه برای شروع عملیات خصمانه پیشنهاد مشاوره‌ی متقابل كرده بود. بریتانیا به این اعلامیه اعتراض كرد و ادعا كرد كه ایجاد چنین منطقه‌ای مخالف حقوق بین‌الملل است و پناهگاهی برای كشتیهای آلمانی به وجود می‌آورد. پس از جنگ جهانی دوم نیاز به همبستگی بیشتر میان دول آمریکایی پیدا شد و در ۱۹۴۸ سازمان دولتهای آمریکایی

پرده‌ی آهنین^۲

اصطلاحاً به حصارى اطلاق می‌شود که اتحاد شوروى و کشورهای کمونیست دیگر بعد از جنگ دوم جهانی دور خود کشیده بودند و جلوى نفوذ اخبار و اطلاعات و روابط آزادانه میان شرق و غرب را گرفته بود . این اصطلاح را اول بار وینستون چرچیل در ۱۹۴۵ ضمن بحث از مسائل سیاست خارجی در مجلس عوام به کار برد .

پرده‌ی خیزرانی

اصطلاحی است معادل پرده‌ی آهنین (ر.ک.) برای جمهوری توده‌ای چین .

پروئتاریا^۳

[از proletarius در زبان لاتینی، به معنای فرد فاقد مالکیت که تنها از راه فرزند آوردن به دولت خدمت می‌کند.]

در رم باستان به معنای پایینترین طبقات جامعه که فاقد مالکیت بودند، به کار می‌رفت و گاهی به معنای طبقات پست هر جامعه به کار می‌رود و در این استعمال تحقیر آمیز است . در مفهوم جدید بر طبقه‌ی کارگران صنعتی اطلاق می‌شود. این مفهوم را بیشتر مارکسیزم اشاعه

نظریات، برنامه‌ها، و جنبشهای ناسیونالیست افراطی نژاد ژرمن که هدف آنها وحدت سیاسی سرزمینهای آلمانی نشین و تفوق آلمان بر جهان است. ریشه - های فلسفی پان ژرمنیزم دست کم به یوهان گوتلیب فیخته - Johann Gottlieb Fichte، فیلسوف آلمانی (۱۷۶۲-۱۸۱۴)، می‌رسد که سرنوشت بزرگی را برای آلمانها پیشبینی می‌کرد، زیرا آنها را دارای روح مجرد و خلاق، می‌دانست و در برابر آنها لاتینیها را منحنط می‌پنداشت .

ناسیونالیزم رومانتیک قرن نوزدهم نظریه‌ی مأموریت اروپایی یا جهانی آلمانها را قوت داد، حتا از زمانی که آلمان به چندین دولت تقسیم شده بود، متفکران و نویسندگان نقشه‌هایی برای تجدید حیات رایش (امپراطوری آلمان) و تسلط بر

ملتهای دیگر میکشیدند. آدولف هیتلر با تصرف اتریش، سودت، و تمام سرزمینهای آلمانی نشین شرق اروپا، پان ژرمنیزم را تحقق بخشید و در پی تحقق تسلط آن بر جهان بود که امپراتوری او از هم گسیخت و آلمان بار دیگر، و بیش از پیش، تجزیه شد . کشورهای اروپای شرقی، به خصوص لهستان، با کوچ دادن آلمانها کوشیده‌اند تا نطفه‌های پان ژرمنیزم را

پنج اصل همزیستی مسالمت آمیز

نهادها (مانند خانواده ، کلیسا ، اتحادیه‌ها ، و حکومت‌های محلی) بر دولت تأکید می‌کند. برطبق این آیین، قدرت دولت نباید انحصاری باشد، بلکه، در عین نظارت کلی دولت، سایر نهادهای گروهی و مقدم بر دولت باید استقلال و قدرت خود را حفظ کنند. پلورالیزم در عین حال آنارشیسم انقلابی و سندیکالیزم را در بر نمی‌گیرد، از آنجا که، برخلاف نظر دسته‌های اخیر، پلورالیستها برای دولت وظایفی قایلند از قبیل تنظیم مستقیم یا غیر مستقیم اقتصاد، مالیات‌بندی، حفظ آزادیهای شخصی، امنیت ملی، و روابط خارجی. در میان هواداران این نظریه تمایلات مختلفی هست. گروهی نهادهای اجتماعی و محلی را مافوق دولت می‌شمارند و بعضی دیگر مساوی با آن و بعضی دیگر مآدون آن.

پرورشگاه اصلی این نظریه ایالات متحده‌ی امریکاست و امروز در این کشور بیش از هر کشور دیگر از این نظر در برابر مداخلات دولت در امور اجتماعی دفاع می‌شود، تا جایی که بعضی از مخالفان هر گونه مداخله‌ی حکومت مرکزی در امور ایالات و روابط اجتماعی را به عنوان «سوسیالیزم» محکوم می‌کنند.

پنج اصل همزیستی مسالمت آمیز: ر.ک. پانچاشیال.

داد و این طبقه در فلسفه‌ی تاریخی آن دارای اهمیت خاص است. مارکس و انگلس مقصود خود را از این اصطلاح در «مانیفست کمونیست» چنین توضیح می‌دهند: «مقصود از پرولتاریا طبقه‌ی کارگران مزدبگیر جدید است که مالک هیچ وسیله‌ی تولیدی نیستند و نیروی کار خود را به خاطر تأمین زندگی می‌فروشند». رسالت تاریخی پرولتاریا در مارکسیزم اینست که با اکثریت یافتن در جامعه، از راه انقلاب، قدرت سیاسی را به دست می‌گیرد و مالکیت و اسایل تولید را اجتماعی می‌کند. بدین ترتیب، جامعه‌ی بدون طبقه و سوسیالیزم (ر.ک.) مستقر می‌شود.

پلورالیزم^۱

[از plural در زبان انگلیسی، به معنای

«جمع»]

پلورالیزم را می‌توان «آیین کثرت» یا «کثرتگرایی» نیز نامید. این اصطلاح نظریاتی را در بر می‌گیرد که معتقد به کثرت عناصر و عوامل در طبیعت و جامعه‌اند و در سیاست به معنای اعتقاد به کثرت و استقلال گروه‌های سیاسی، فرهنگی، و اجتماعی در هر سیستم است. پلورالیزم مؤید ارزش اخلاقی و لزوم تکثر در هر سیستم اجتماعی است و بر تقدم حقوق بعضی گروه‌ها و

پوتسدام، موافقتنامه‌ی

پوتسدام^۲، موافقتنامه‌ی

۶۰

در کنفرانس یالتا در باره‌ی آن تصمیم قطعی گرفته نشده بود) خط او در نایسه باشد. سه دولت موافقت کردند که انتقال آلمانیهایی که در چکسلواکی، مجارستان و لهستان مانده‌اند با نظم و به صورت انسانی، انجام شود. فرانسه، که در کنفرانس یالتا به آن قول اعطای منطقه‌ی اشغالی در آلمان داده شده بود، در مذاکرات پوتسدام شرکت داده نشده بود.

پیمان امنیت سه جانبه: ر.ک. آنزوس پیمان.

پیمان عدم تجاوز

موافقتنامه‌ی میان دویچند دولت برای خودداری از به کار بردن زور بر ضد یکدیگر و حل اختلافها با مذاکره یا داوری.

پیمان مرکزی، سازمان: ر.ک. سنتو.

دولتهای امریکا و انگلیس و شوروی این موافقتنامه را در اوت ۱۹۴۵ در شهر پوتسدام، در آلمان، منعقد کردند. سه دولت در این موافقتنامه سیاست خود را در برابر آلمان، که در کنفرانس یالتا (ر.ک.) طرح شده بود، مجدداً تأیید کردند. به موجب این موافقتنامه، اقتصاد آلمان بایست از حالت تمرکز خارج شود و سلطه‌ی کارتلها، سندیکاها، تراستها، و دیگر انحصارها از آن برداشته شود. اما قوای اشغالگر باید وحدت اقتصادی آلمان را حفظ کنند و سیاست مشترکی در برابر صنعت و اقتصاد آن در پیش گیرند. تولید فلزات، مواد شیمیایی، ماشین‌آلات، و دیگر مواد لازم برای اقتصاد جنگی باید به تناسب احتیاجهای زمان صلح آلمان محدود شود. موافقت شد که شهر کونیگسبرگ و حومه‌ی آن به شوروی واگذار شود و مرز غربی لهستان (که

ت

تئوکراسی^۱

[از ریشه ی theos ، خدا + kratia در زبان یونانی ، به معنای « حکومت خدایی »]

تئوکراسی نوع حکومتی است که اساس آن را نظام دینی تشکیل می دهد و فرض بر اینست که حکومت با خدا و قوانین از جانب اوست و روحانیان، که فرمانروایان نیز هستند ، در چنین حکومت اشاعه دهندگان و مفسران فرمانهای خداوند هستند و نماینده ی آن فرمانروای نامرئی. برجسته ترین نوع حکومت تئوکراتیک حکومت موسی بر بنی اسرائیل بود . حکومت های صدر اسلام و حکومت پاپی در قرن وسطا مدت محدودی تئوکراتیک بوده اند .

تجاوز

مفهوم تجاوز از دیرباز در سیاست وجود داشته است، اما از زمان جامعه ی ملل کوشش وسیعی برای تعریف آن در حقوق بین الملل آغاز شد . با اینحال تاکنون تعریف دقیقی از این مفهوم

نشده و شورای امنیت ملل متحد هم نتوانسته است آن را تعریف کند و فقط موارد مشخصی را « تجاوز » خوانده است و به این زودیها هم، به نظر نمی رسد که میان سیاستمداران و دانشجویان حقوق -

بین الملل و علوم اجتماعی بر سر این موضوع اجماعی حاصل شود. مشکلی که در زمینه ی تعریف تجاوز وجود دارد اینست که غالباً دولتها این عمل را به عنوان «دفاع از خود» در برابر حمله ی واقعی یا احتمالی توجیه می کنند، یا به استناد توجیه های کلیتر از قبیل دفاع از قانون، نظم، و تمدن آن را می پوشانند. در مورد حمله ی ایتالیا به حبشه در ۱۹۳۵ ، حمله ی آلمان به لهستان در ۱۹۳۹ ، و حمله ی آلمان به هلند، دانمارک، نروژ در ۱۹۴۰ و حمله ی ژاپن به امریکا در ۱۹۴۱، همه متفقند که این اعمال تجاوز بوده است؛ اما در سایر موارد، به خصوص

مواردی که بایک کودتای موافق داخلی- مانند مورد الحاق اتریش به آلمان- توأم بوده است ، بحث است که بعضی اعمال دولتها را تجاوز بنامند یا نه. در «میثاق تعریف تجاوز» که ۱۹۳۳ میان

استونی، افغانستان، ایران، ترکیه، رومانی، شوروی، لتونی، ولهستان بسته شد، این موارد تجاوز خوانده شده است: (الف) اعلان جنگ به دولت دیگر؛ (ب) هجوم مسلحانه بدون اعلان جنگ به قلمرو کشور دیگر؛ (پ) حمله قوای مسلح بدون اعلان به قلمرو یا وسایل دریایی و هوایی دولت دیگر؛ (ت) کومک به دسته های مسلحی که در قلمرو دولت دیگر تشکیل شده باشند و به آن دولت حمله برند، یا، بررغم تقاضای دولت مورد حمله، محروم نکردن آن دسته ها از کومک و حمایت خود. این تعریف مشابه تعریف «کمیتة مسائل امنیتی کنفرانس خلع سلاح» در مه ۱۹۳۳ است. گاهی مداخلات سیاسی و اقتصادی دولتهای دیگر را نیز تجاوز می خوانند.

تجدید نظر طلبی^۱

این عنوان بر نظریه ها و رویه های سیاسی سوسیالیستهای اطلاق می شود که در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم در بعضی نظریات کارل مارکس در مورد جنگ طبقه ای و آینده ی جامعه ی سرمایه داری تجدید نظر کردند و به تحول تدریجی سرمایه داری به سوسیالیزم معتقد شدند. سرسلسه ی تجدید نظر طلبان يك روزنامه نویس سوسیالیست آلمانی

به نام ادوارد برنشتاین بود، و در انگلستان سیدنی وب، بتاریس وب، جورج برناردشاو، و گراهام والاس و عده ای دیگر جامعه ی سوسیالیستهای فابین را به وجود آوردند که بخشی از استنباطهای ایدئولوژیک آن بر اساس انتقاد از اقتصاد سیاسی مارکس قرار داشت. اصول انتقادهای تجدید نظر طلبان از مارکسیزم اینهاست: (۱) سقوط سیستم سرمایه داری به سرعتی که مارکس پیشبینی می کرد واقع نشد و قریب الوقوع هم نیست؛ (۲) مبارزه ی طبقه ای به شدتی که مارکس پیشبینی می کرد، توسعه نیافت و طبقه ی متوسط بهیچوجه از صحنه ی جامعه محو نشده و برعکس رشد کرده است؛ (۳) تمرکز صنعت بسیار کندتر و نامنظمتر از پیشبینی مارکس انجام شده است؛ (۴) زیر فشار طبقه ی کارگر تمایل اجتماعی در جهت کاستن از استثمار کارگران است و فعالیتهای تولید کنندگان و مصرف کنندگان موجب بالا رفتن تدریجی سطح زندگی طبقه ی کارگر شده است؛ (۵) بالاخره، در پیشرفت تدریجی امکان موفقیت بیشتری است تا اعمال خشونت و تغییر ناگهانی.

نظریات تجدید نظر طلبان به شدت مورد مخالفت و انتقاد بعضی از مارکسیستها، به خصوص کائوتسکی و لنین، قرار گرفته است. ولی پس از انشعاب نهضت کارگری به دو جبهه ی سوسیالیست

و کمونیست، سوسیالیست‌ها عموماً به تجدید نظر طلبان گرویدند، اما کمونیست‌ها خود را همچنان به اصول اولیه‌ی مارکسیستی وفادار معرفی می‌کنند. این اصطلاح در مبارزات داخلی ایدئولوژیک کمونیست‌ها نیز به صورت افترای به کار می‌رود.

تجزیه طلبی

اعتقاد به اینکه گروه یا سرزمین معینی باید از سازمان بزرگتری که وابسته به آن است، جدا شود. غالباً در تجزیه طلبی نظر بر استقلال سیاسی اقلیتی خاص از یک واحد بزرگ سیاسی است و نهضت‌های حامی چنین اندیشه‌ها را «تجزیه طلب» خوانند. در قرن گذشته و حال، بر اثر رشد ناسیونالیسم، نهضت‌های تجزیه طلب بسیار در داخل امپراتوری‌ها و کشورهای وسیع به وجود آمده و بر اثر آنها ملت‌های تازه‌ای پدید آمده‌اند. تجزیه طلبان ممکن است خواهان جدایی از کشوری و پیوستن به کشور دیگر باشند. تجزیه طلبی غالباً از جرایم سیاسی شمرده می‌شود.

تجزیه‌ی قوا: ر.ك. تفكیک قوا.

تحت‌الحمايه، کشور

سرزمینی که در امور داخلی خود مختار است، ولی کشور دیگر بر مناسبات خارجی آن نظارت می‌کند. کشور تحت‌الحمايه نوع

تحت‌الحمايه^۱

وضعیت سرزمین‌هایی است که رسماً به

خاصی از تحت‌الحمايه است، و اختلاف آن با سایر انواع تحت‌الحمايه در اینست که تحت‌الحمايه های دیگر غالباً از گروهها و قبایل متعدد با فرمانروایان متعدد تشکیل می‌شوند، در صورتی که کشور تحت‌الحمايه معمولاً دارای مرکزیت و فرمانروای واحد است. میزان اختیارات دولت تحت الحمايه بسته به قراری است که با دولت حامی دارد. تونگا، که از خود دارای ملکه است، نمونه‌ای از کشورهای تحت الحمايه‌ی بریتانیا است.

که ترور را به معنای قتل سیاسی نیز به کار می‌برند و کسانی را که به قتل سیاسی دست می‌زنند «تروریست» می‌خوانند. فاصله‌ی ازمه ۱۷۹۳ تا ژوئیه‌ی ۱۷۹۴ را در دوره‌ی انقلاب کبیر فرانسه دوره‌ی «حکومت وحشت (ترور)» می‌خوانند، زیرا در این دوره هزاران نفر با گیوتین اعدام شدند. در ایران، به خصوص از مشروطیت به این سو، چندین دسته‌ی تروریست پیدا شده‌اند که معروفترین و آخرینشان، فداییان اسلام، بودند که چندتن از نخست وزیران و مردان سیاسی را ترور کردند.

ترور^۱

تسلط مشترك^۲

در لغت به معنای «وحشت» و «وحشت افکندن» است و در سیاست به عمل حکومت یا گروههایی اطلاق می‌شود که برای حفظ قدرت و یا مبارزه با دولت با اعمال خاص ایجاد وحشت می‌کنند.

تروریزم روش حکومتهایی است که با حبس، شکنجه، اعدام و سایر اعمال مخالفان را سرکوب می‌کنند و به رعب می‌افکنند و یا روش دسته‌های انقلابی یا ارتجاعی است که برای برافکندن یا مرعوب کردن دولت به آدمکشی، آدم‌زدی، و خرابکاری دست می‌زنند. آنارشیستهای انقلابی (ر.ک. آنارشیزم) و نیز بعضی دسته‌های انقلابی در روسیه‌ی تزاری از تروریزم استفاده می‌کردند. از این جهت است

حاکمیت مشترك دو یا چند کشور بريك سرزمین. جزایر هبرید جدید، در اقیانوس آرام جنوبی، زیر سلطه‌ی مشترك انگلستان و فرانسه است؛ و سودان تا ۱۹۵۶ زیر تسلط مشترك انگلستان و مصر بود.

تعادل قوا: ر.ک. موازنه‌ی قوا.

تفكيك قوا

سنت تفكيك قواى حکومت به سه قوه‌ی مجریه، قضایه، مقننه اساس دموکراسی-های قانونی را تشکیل می‌دهد. تفكيك

قوا مستلزم آنست که هیچیک از سه قوه نتوانند در اختیارات یکدیگر دخالت کنند (مثلاً، قضات در برابر قوهی مجریه مستقل باشند) یا اینکه هیچکس نتواند جز در یکی از قوا اشتغال ورزد (مثلاً، کارمندان دولت نمی‌توانند در عین حال نماینده‌ی پارلمان نیز باشند) یا اینکه هیچیک از قوا وظیفه‌ی قوه‌ی دیگر را انجام ندهد (مثلاً، وزیران حق وضع قانون نداشته باشند). اصول تفکیک قوا را مونتسکیو، نویسنده‌ی فرانسوی در قرن هیجدهم، طرح کرد. قانون اساسی آمریکا اول بار اصل عدم مداخله‌ی قوا در یکدیگر را تصریح کرد و قوه‌ی مجریه را به رئیس‌جمهور واگذار کرد و رؤسای دولت در برابر او مسئولند نه در برابر کنگره. تفکیک قوا اساس ضمانت حفظ دموکراسی به شمار می‌رود.

دانشمندان اداره کنند. تکنوکراتها دسته‌ای بودند که بعد از جنگ جهانی اول برای مطالعه در تأثیرهای تکنیک بر جامعه در ایالات متحده‌ی امریکا پدید آمدند. تکنوکراتها معتقد بودند که پیشرفتهای فنی، دست کم در امریکای شمالی، سیستم اقتصادی موجود را که اساسش بر مکانیزم قیمتها است، منسوخ کرده است، زیرا با سیستم قیمتها جامعه بیشتر و بیشتر در قرض فرو می‌رود و در نتیجه قدرت خرید از پیشرفتهای فنی عقب می‌ماند و این عقبماندگی نتایج مصیبتبار بر روی قیمتها و ثبات اجتماعی می‌گذارد. تکنوکراتها پیشنهاد می‌کردند که معیار جدیدی - انرژی تولید - واحد سنجش باشد و این واحد با قوانین فیزیکی تغییرناپذیر سنجیده شود و در این صورت دولت به دست کاردانان فنی خواهد افتاد.

توتالیتیر (د توتالیتیریزم)^۲

تقلیل سلاح: راک. خلع سلاح.

تکنوکراسی^۱

در لغت به معنای «جامع» و «فراگیر» است و به عنوان صفت بر رژیمهای سیاسی اطلاق می‌شود که دارای این مشخصات باشند: نظارت دولت بر کلیه‌ی شئون فعالیت اقتصادی و اجتماعی و انحصار قدرت سیاسی در دست یک حزب حاکم و حذف کلیه‌ی اشکال نظارت دموکراتیک جامعه (و غالباً در داخل خود

حکومت دانندگان تکنیک؛ نوع حکومتی که، به نظر هواداران آن، متناسب با عصر پیشرفتهای فنی و علمی است و در این عصر دولت و منابع اقتصادی و مجموع جامعه را باید کارشناسان و

ایتالیای فاشیست و آلمان نازی مهمترین نمونه های حکومت توتالیتار هستند. غالباً اتحاد شوروی و کشورهای کمونیست را نیز در این شمار می آورند، اما تفاوت های اساسی میان این دو سیستم موجود است و آن اینکه اگر چه در شوروی، به خصوص در دوره استالین، روش های تروریستی و حکومت مطلقه فردی به شدت وجود داشت، ولی کمونیسم از نظر بنیاد ایدئولوژیک اساساً دموکراتیک است و ضدیت آن با دموکراسی بورژوایی از جهت محدودیت دامن های آن به حقوق سیاسی است، ولی نازیسم و فاشیسم از نظر بنیاد ایدئولوژیک اساساً ضد دموکراسی و هوادار حکومت دالیت هستند و بنا بر این مداومت سلطه ی پلیسی جزء ذاتی حکومت های فاشیستی است و در حکومت های کمونیست می توان آن را عرضی دانست.

تهران، کنفرانس

با شرکت فرانکلین روزولت، رئیس جمهور آمریکا، وینستون چرچیل، نخست وزیر انگلستان، و مارشال استالین از اتحاد جماهیر شوروی، از ۲۸ نوامبر تا یکم دسامبر ۱۹۴۳ در تهران تشکیل شد (در این زمان ایران در اشغال متفقین بود). اعلامیه ی مشترک این کنفرانس، که برای بررسی وضعیت جنگ برضد آلمان تشکیل شده بود، حاکی بود که سه

حزب (نیز) و توسل به ترور برای سرکوبی هر نوع مخالفت و تسلط يك فرد در رأس حزب و دولت و تلاش برای شکل دادن به جامعه بر اساس ایدئولوژی حزبی و تجهیز مجموع قوای جامعه در راه هدف های حزب و دولت و از میان بردن استقلال فرد. در دولت توتالیتار حدود قانونی برای مداخلات دولت در حیات جامعه موجود نیست و دولت بایکسان کردن تعلیم و تربیت (و حتا نظارت بر فعالیتهای ادبی و هنری) و در دست گرفتن تمام وسایل ارتباط عمومی و تبلیغ، مجموع قوای جامعه را در خدمت می گیرد و هدایت می کند. دولت توتالیتار وجود گروه های افرادی را که بخواهند از حوزه ی قضاوت و نظارت آن خارج باشند یا در جهت هدف های وظیفه ی معینی نداشته باشند، تحمل نمی کند. البته حدود نظارت دولت نمی تواند مطلق باشد و توتالیتاریسم اساساً مفهومی نسبی است.

دولت های توتالیتار غالباً جنبش های اجتماعی ضد دموکراتیکی به وجود می آورند که در ابتدا به صورت حزب در داخل يك سیستم دموکراتیک متشکل می شوند و پس از به قدرت رسیدن دموکراسی را بر می اندازند. بارزترین نمونه ی این نوع جنبش اجتماعی و حزبی حزب ناسیونال سوسیالیست آلمان به رهبری هیتلر بود که پس از به قدرت رسیدن از راه دموکراسی، آن را بر انداخت.

دولت نقشه های خود را برای انهدام قوای آلمان هماهنگ کرده و حدود و وقت عملیات علیه آلمان را از شرق، غرب، و جنوب معین کرده اند.

تیرانی^۱

در یونان باستان این کلمه مترادف «دیکتاتوری» بود و تیرانوس کسی بود که در یک شهر قدرت شاهانه داشت. نویسندگان یونانی گاهی از «تیرانوس» خوب، سخن می راندند. اما در مفهوم جدید این اصطلاح معادل «ستمگری» و «جباریت» است و بر حکومت هایی اطلاق می شود که با روش استبدادی مبتنی بر

ترور حکومت می کنند، اعم از آنکه انقلابی باشند (مانند حکومت روبسپیر) یا سستگرایی (مانند حکومت ایوان مخوف) یا اولیگارشیانه باشند (مانند اسپارت) و حتا دموکراتیک. دموکراسی رازمانی «جبار» می خوانند که بر اقلیتی ستم راند.

دسپوتیزم (ر.ک.) مستلزم «جباریت» نیست، اگرچه غالباً با آن همراه است. دسپوتیزم بدون جباریت هنگامی است که فرمانروا خیرخواه و بی منازع باشد. مانند حکومت مارکوس اورلیوس در روم.

نیز: ر.ک. اتوکراسی؛ استبداد؛ توتالیتیریزم؛ دسپوتیزم؛ دیکتاتوری.

ج

جامعه‌ی عرب

کنفدراسیون دولتهای عرب که رسماً در ۱۹۴۵ تشکیل شد. تشکیل این جامعه پاسخی بود به اشتیاق عمومی ملت‌های عرب برای وحدت. از زمانی که عرب‌ها از امپراتوری عثمانی بریدند، خواست‌های سیاسی آنها دوشکل مشخص یافت؛ یکی آزادی از تسلط بیگانه و دیگری تأمین وحدت از دست رفته‌ی عرب‌ها. برای برآوردن این هدف‌ها یک کنفرانس مقدماتی در ۱۹۴۴ در اسکندریه تشکیل شد و نمایندگان مصر، عراق، سوریه، لبنان، اردن، عربستان سعودی، و یمن و نماینده‌ای از اعراب فلسطین در آن شرکت داشتند. کنفرانس قطعنامه‌ای صادر کرد که در آن تشکیل جامعه‌ای از دولتهای مستقل عرب برای تقویت پیوندهای همه‌ی اعراب و تحقق آرزوهای آنها برای وحدت بیشتر، پیشبینی شده بود. ماده‌ای از این قطعنامه از دولتهای عرب درخواست می‌کرد که از خواست‌های اعراب فلسطین پشتیبانی کامل کنند. این سازمان رسماً در ۲۲ مارس ۱۹۴۵ به وجود آمد. دولتهای عضو جامعه موافقت کردند که با حفظ کامل حاکمیت خود، روابط خود را تقویت و سیاست‌هایشان را هماهنگ کنند و خود را

به امور و علایق همه‌ی کشورهای عرب علاقمند بدانند. به علاوه، در امور مالی و اقتصادی، ارتباطات، فرهنگ، مسائل ملی و امور بهداشتی و اجتماعی همکاری نزدیک داشته باشند. به این ترتیب، جامعه‌ی عرب نه یک دولت متحد و نه یک دولت فدرال است، بلکه فدراسیونی سست است. بعداً لیبی، سودان، مراکش، تونس (۱۹۵۸)، کویت (۱۹۶۱)، و الجزایر (۱۹۶۲) به این جامعه پیوستند. سازمان جامعه‌ی عرب مرکب از یک شورا است که همه‌ی دولتهای عضو در آن نماینده دارند و هر عضو یک رأی دارد. شورا در مواقع عادی سالی دو بار تشکیل جلسه می‌دهد و به تقاضای دو دولت عضو جلسه‌ی فوق‌العاده تشکیل می‌دهد. دبیرخانه‌ی جامعه در قاهره است و دبیر کل برای پنج سال انتخاب می‌شود. در ۱۹۵۵ پیمان همکاری اقتصادی و دفاع مشترک میان دولتهای عرب بسته شد. تمایل به وحدت اعراب با اتحاد سوریه و مصر (فوریه ۱۹۵۸) به صورت جمهوری متحد عرب و تشکیل اتحاد فدرال («دولتهای متحد عرب») میان جمهوری متحد عرب و یمن تشدید شد. جامعه‌ی عرب تا کنون موافقتنامه‌های بسیار در مورد امور مالی، اقتصادی،

هوانوردی، دریانوردی، رادیویی، و غیره تنظیم کرده است، اما از آنجا که وجه اصلی فعالیت آن سیاسی است، سایر جنبه‌های فعالیت آن تحت الشعاع فعالیت‌های سیاسی آن قرار می‌گیرد و اختلاف‌های سیاسی دولتهای عرب فعالیت‌های آن را در دیگر زمینه‌ها تضعیف می‌کند.

جامعه‌ی ملل

سازمان بین‌المللی که در ۱۹۲۰ به موجب یک میثاق ۲۶ ماده‌ای، که جزئی از پیمان ورسای (ر.ک.) بود، تشکیل شد. مرکز جامعه در ژنو بود. جامعه‌ی ملل با تشکیل سازمان ملل متحد (ر.ک.) در ۱۹۴۶ منحل شد. تشکیل جامعه‌ی ملل اصل چهاردهم از «چهارده اصل» ویلسون، رئیس جمهور آمریکا بود، اما کنگره‌ی آمریکا آن را تصویب نکرد و آمریکا به جامعه نپیوست. منشور جامعه اعضا را متعهد می‌کرد که به یکدیگر احترام متقابل بگذارند و علیه تجاوز به استقلال و تمامیت ارضیشان اقدام نکنند و در حل مناقشاتشان از به کار بردن زور خودداری کنند و حل اختلافاتشان را در درجه‌ی اول اول به جامعه و داوری احاله کنند و پیشینی شده بود که اگر جامعه یاداوران نتوانستند در عرض شش ماه تصمیم قاطع به اتفاق آراء بگیرند، دولتهای متخاصم می‌توانند سه ماه پس از آن وارد جنگ شوند. برای دولتهایی که منشور جامعه

را نقض کنند، مجازات در نظر گرفته شده بود. مجمع جامعه سالانه تشکیل می‌شد و نمایندگان تمام دولتهای عضو آن شرکت می‌کردند و شورای جامعه، (مرکب از ۱۵ عضو، از جمله ایتالیا، ژاپون، فرانسه، بریتانیا و بعداً آلمان و شوروی به عنوان اعضای دائمی) در سال سه بار تشکیل جلسه می‌داد. تصمیمات شورا می‌بایست به اتفاق آراء باشد. از سازمانهای وابسته به جامعه «دادگاه جهانی»، و «سازمان بین‌المللی کار» بود. هدفهای جامعه‌ی ملل اساساً همانهایی است که در منشور ملل متحد بیان شده است، اما منشور ملل متحد اصطلاحات منشور جامعه‌ی ملل را به کار نمی‌برد و عنوانهای «شورای امنیت»، «مجمع عمومی»، و «شورای قیمومت» همه تازه هستند. در جامعه‌ی ملل یکی از دولتهای بزرگ (ایالات متحده) شرکت نداشت، و یکی دیگر (اتحاد شوروی) را کنار گذاشته بودند و دو دولت (انگلستان و فرانسه) نیم بند از آن پشتیبانی می‌کردند و سه دولت (آلمان، ایتالیا، ژاپون) در برابر آن احساس مسئولیت نداشتند.

مشکل اساسی کار جامعه‌ی ملل - همانطور که سازمان ملل نیز بدان دچار است - نبودن ضمانتی برای اجرای تصمیمهای جامعه بود و جامعه نمی‌توانست دولتهای بزرگ را مجبور به رعایت مقررات خود کند. ولی با این همه توانست در حل بعضی اختلافهای بین‌المللی (از جمله اختلافات سوئد و فنلاند بر سر

جزایر آلمند و اختلاف مجارستان و یوگوسلاوی (مفید باشد . اضمحلال جامعه از زمانی شروع شد که بعضی قدرت های بزرگ دست به تجاوز های تازه زدند و جامعه نتوانست در برابر آنها اقدامی بکند . ژاپون در ۱۹۳۱ با به راه انداختن دومین جنگ چین و ژاپون از جامعه کناره گرفت ، و هینلر در ۱۹۳۳ برای تجدید تسلیحات آلمان آن دولت را از جامعه خارج کرد و پس از آن تجاوز های آلمان به سرزمین راین و اتریش و چکسلواکی و حمله‌ی ایتالیا به حبشه و خروج آن (در ۱۹۳۷) از جامعه، این سازمان بین‌المللی را عملاً مضمحل کرد.

جبهه‌ی آزادیبخش ملی (الجزایر)^۱

تنها حزب سیاسی الجزایر. این حزب قبل از استقلال الجزایر جبهه‌ی متحد جنگجویان این کشور بود که در راه استقلال میهن خود مبارزه می‌کردند . این جبهه در دنبال پیدایش دو حزب در الجزایر پدید آمد ؛ یکی « اتحادیه‌ی دموکراتیک » که معتدل بود و از اتحاد الجزایر با « اتحادیه‌ی فرانسه » پشتیبانی می‌کرد، و دیگر « نهضت فتح آزادیهای دموکراتیک » که خواهان استقلال کامل الجزایر بود . رهبران « نهضت » از جمله احمد بن بلا، استوار سابق ارتش فرانسه، به قاهره گریختند

و در آنجا سازمان نظامی برای قیام برضد فرانسه در ۱۹۵۴ تأسیس کردند. بن بلا بعداً « جبهه‌ی آزادیبخش ملی » را به وجود آورد که هدف آن بیرون کردن فرانسه از شمال آفریقا بود و اکثریت اعضای « نهضت فتح آزادیهای دموکراتیک » با آن موافقت کردند. اما رهبر « اتحادیه‌ی دموکراتیک »، مسالی حاج، « نهضت ملی الجزایر » را به وجود آورد که رقیب سازمان بن بلا بود، زیرا او با هدف نهایی « جبهه » موافق نبود و آماده‌ی سازش با فرانسه بود. ولی مسالی حاج به فرانسه تبعید شد و اهمیت خود را در نهضت ملی الجزایر از دست داد و رهبری یکسره به بن بلا و یاران‌ش منتقل شد.

«جبهه» در نوامبر ۱۹۵۴ به فرانسه اعلان جنگ داد و جنگ به شدت آغاز شد و این جنگ تا سال ۱۹۶۲ طول کشید . پس از اسارت بن بلا به دست فرانسویان (در ۱۹۵۶)، رهبری «جبهه» با فرحت عباس و کریم بلقاسم و بن خده بود. پس از آنکه «جبهه» در ۴ ژوئیه ۱۹۶۲ استقلال الجزایر را به دست آورد، نهضت به صورت تنها حزب سیاسی الجزایر درآمد و تقریباً همه‌ی رهبران درجه‌ی یک نهضت ، که بعداً مخالفان بن بلا شدند، از آن اخراج شدند.

این حزب دارای ایدئولوژی انقلابی چپ است و اقتصاد الجزایر را به سوی سوسیالیزم هدایت می‌کند ، و در عین حال حامی ناسیونالیزم عرب است.

۱- Front de Liberation Nationale (F.L.N.)

حزب کمونیست الجزایر در ۱۹۶۳ خود را منحل کرد و به این سازمان پیوست.

جبهه‌ی خلق^۱

همکاری احزاب کمونیست، سوسیالیست، و دیگر احزاب علیه فاشیزم که در اصل «انترناسیونال کمونیست» در ۱۹۳۵ تشکیل آن را پیشنهاد کرد. دولت جبهه‌ی خلق فرانسه به ریاست لئون بلوم L. Blum از ۱۹۳۶ تا ۱۹۳۷ و برای مدت کوتاهی در ۱۹۳۸ بر سر کار بود. رئیس جمهور اسپانیا، که رئیس جبهه‌ی خلق اسپانیا بود، در مه ۱۹۳۶ دولتی را منصوب کرد که به «دولت جبهه‌ی خلق» معروف شد و این دولت گرچه به اصلاحات عمیق اجتماعی اعتقاد داشت، کمونیستها و سوسیالیستها در آن شرکت نداشتند. این دولت را فاشیزم سرانجام سرنگون کرد.

جمهوری^۲

نوعی حکومت که در آن جانشینی رئیس کشور (ر.ک.) موروئی نیست و مدت ریاست غالباً محدود است و انتخاب بارأی مستقیم یا غیر مستقیم مردم انجام می‌شود. جمهوری از نظر مفهوم کلمه غالباً متضمن درجاتی از دموکراسی نیز هست، اما در عین حال بر بسیاری از دیکتاتوریه‌های غیر سلطنتی نیز اطلاق می‌شود و در این وجه صرفاً

به معنای «غیر سلطنتی» است. در سنت سیاسی غرب، قبل از انقلاب امریکا و فرانسه، جمهوری بر هر حکومتی اطلاق می‌شد که منافع و رفاه کلی مردم را در نظر داشت و در این معنی حکومت‌های سلطنتی و آریستوکراسی را نیز در بر می‌گرفت و حتی دولتهایی را که در آنها آزادی سیاسی محدود بود اما حکومت رفاه مردم را در نظر داشت. از اینرو، ژان بودن J. Bodin، مؤثرترین متفکر سیاسی قرن شانزدهم، در کتاب «جمهوری»، از سلطنت، آریستوکراسی، و دولت مردم بحث می‌کند. از زمان انقلاب امریکا و فرانسه جمهوری معنای دولت آزاد قانونی که در آن حقوق مدنی و آزادی‌های تضمین شده‌ی فردی وجود داشته باشد، گرفت و «جمهوریخواهی» مفهوم احساساتی ضد استبداد سلطنتی داشت و رادیکالهای افراطی، مانند ژاکوبنها، آن را به کار می‌بردند. اما پس از استقرار دموکراسی در بسیاری از حکومت‌های سلطنتی، جمهوریخواهی معنای رادیکال خود را از دست داد، زیرا حکومت‌های سلطنتی امروز نیز نظراً منشاء قدرت خود را اراده‌ی مردم می‌دانند، نه اراده‌ی الاهی. (ر.ک. حق الاهی)

بعضی از محافظه‌کاران امریکایی جمهوری را به معنای حکومت مشروطه، حکومت قانون، و قانونی بودن حکومت به کار می‌برند، در مقابل دموکراسی به معنای حکومت غوغا (mob) و پنجاه

ویک درصد آراء. از جمله بعضی تأکید می‌کنند که رژیم ایالات متحده آمریکا یک جمهوری است نه یک دموکراسی.

جمهوریهای جدید را می‌توان به سه دسته تقسیم کرد: (۱) جمهوریهای دموکراتیک غربی که ریشه‌های تاریخی‌شان به انقلابهای قرن هجدهم و نوزدهم می‌رسد (فرانسه و ایالات متحده) یا کشورهایی که این سنت را بعداً کسب کرده‌اند (ایتالیا، آلمان غربی). در این کشورها جمهوری با دموکراسی همراه است. درجهی دموکراسی در این کشورها با کشورهای سلطنتی مشروطی اروپای غربی مانند کشور های اسکاتلند، انگلستان، و هلند اساساً فرقی ندارد. (۲) دولتهایی که رسماً جمهوری هستند اما عملاً رژیمهای نظامی و پلیسی بر آنها حکومت می‌کنند؛ مانند اکثر کشورهای آمریکای مرکزی و جنوبی و پرتغال و اسپانیا. (۳) جمهوریهای دموکراتیک توده‌ای که در اروپا و آسیای شرقی حاکم هستند. در این کشورها عنوان رسمی حکومت «دیکتاتوری پرولتاریا» است.

جمهوری (در تاریخ فرانسه)

از انقلاب کبیر فرانسه و برافتادن سلطنت لویی شانزدهم تا کنون پنج جمهوری در فرانسه تشکیل شده است. به این شرح: «جمهوری اول»، در ۲۱ سپتامبر

۱۷۹۲ به وسیلهی کنوانسیون تشکیل شد و تا مه ۱۸۰۴ (تأسیس امپراتوری اول توسط ناپلئون بوناپارت) دوام یافت. «جمهوری دوم»، پس از استعفای لویی فیلیپ از سلطنت در ۲۵ فوریه ۱۸۴۸ به وجود آمد و تا دوم دسامبر ۱۸۵۱ (تأسیس امپراتوری دوم توسط ناپلئون سوم) دوام یافت.

«جمهوری سوم»، پس از سقوط «امپراتوری دوم» - بر اثر شکست فرانسه از آلمان - در سپتامبر ۱۸۷۰ به وجود آمد و قانون اساسی آن در ۱۸۷۵ مدون شد و تا ژوئن ۱۹۴۰ (اشغال فرانسه به وسیله آلمان) ادامه یافت.

«جمهوری چهارم»، پس از نجات فرانسه از اشغال آلمان و سقوط حکومت ویشی (۱۹۴۴) به وجود آمد و قانون اساسی آن در ۲۶ سپتامبر ۱۹۴۶ تصویب شد و تا ۵ اکتبر ۱۹۴۸ ادامه داشت. «جمهوری پنجم»، به دست شارل دوگل پدید آمد و علت به وجود آمدن آن نیز بی‌ثباتی سیاسی و بحرانهای مداوم جمهوری چهارم بر اثر کثرت حزبه‌ها و مشکلات سیستم پارلمانی و بحران الجزایر بود. قانون اساسی جمهوری در ۲۸ سپتامبر ۱۹۵۸ با مراجعه به آراء عمومی در فرانسه و سرزمینهای ماورای

بحار تصویب شد و به موجب آن بر اختیارات رئیس جمهور افزوده شد و ضعف قوهی مجریه نسبت به قوهی مقننه، که موجب سقوط جمهوری چهارم شد، در آن جبران شد

جمهوریخواه^۱، حزب

جهانی، این حزب شکست خورد و دموکراتها در کنگره اکثریت را به دست آوردند.

این حزب که در اصل هوادار «انزواگرایی» (ر.ک.) بود، اینک از سیاست خارجی فعال امریکا پشتیبانی می‌کند. غالباً این حزب را دست راستیتر از حزب دموکرات می‌شمارند، با اینحال، در آن اعضایی یافت می‌شوند که از بسیاری از دموکراتها پیشروترند. دوايت آیزنهاور از این حزب از ۱۹۵۳ تا ۱۹۶۱ رییس جمهور بود. در انتخابات ۱۹۶۵ ریاست جمهوری بری گولدواتر B. Goldwater نامزد این حزب، به علت سیاست افراطی خویش، از جانسون نامزد حزب دموکرات شکست فاحش خورد. علامت این حزب يك فیل است.

جناح چپ: ر.ک. چپ و راست.

جناح راست: ر.ک. چپ و راست.

جنایتهای جنگی

آنگونه اعمال نظامیان یا غیر نظامیان يك کشور دشمن که در صورت اسارت مرتکب قابل مجازات است. این اعمال شامل شکستن قوانین و سنتهای جنگ است، اگرچه به دستور مافوق باشد.

یکی از دو حزب بزرگ سیاسی ایالات متحده ای امریکا - دیگری حزب دموکرات (ر.ک.) است. این عنوان در اصل عنوان حزب دموکرات فعلی بود تا اینکه در ۱۸۲۸ هواداران تعرفه‌های گمرکی زیاد به رهبری جان کوینسی آدامز J.Q. Adams و هنری کلی H. Clay از آن حزب جدا شدند و خود را «جمهوریخواه ملی» یا «ویگها» (Whigs) نامیدند. حزب جمهوریخواه فعلی در ۱۸۵۴ از اتحاد «جمهوریخواهان ملی» و دموکرات های شمالی پدید آمد که هر دو دسته مخالف برده داری بودند. این حزب در ۱۸۶۱ با رییس جمهور شدن آبراهام لینکلن، به قدرت رسید و تا ۱۹۱۲ (جزر دوره ی کلوند Cleveland، ۱۸۸۵-۸۹، ۱۸۹۳-۹۷ و دوره ی مک کینلی Mc Kinley، ۱۸۹۷-۱۹۰۱) بر سر کار بود. در اواخر قرن نوزدهم این حزب هوادار تعرفه های سنگین، گسترش امپراتوری ایالات متحده، و تقویت حکومت فدرال بود. «جمهوریخواهان پس از پایان دوره ی دوم ریاست جمهوری ویلسون به قدرت رسیدند و مانع تصویب پیمان ورسای (ر.ک.) شدند و سه رییس جمهور بعدی نیز از «جمهوریخواهان» بودند (به ترتیب هاردینگ G. Harding، کولیدج C. Colidge، و هوور H. Hoover). در ۱۹۳۲، به دنبال بحران بزرگ

این اصل یکی از مواد « منشور دادگاه نظامی بین‌المللی » بود که در ۱۹۴۵ برای محاکمه‌ی جنایتکاران جنگ دوم برپا شد. با اینحال در منشور دادگاه پیشبینی شده بود که برای اعمالی که به دستور مافوق انجام شده باشد، اگر دادگاه موافق عدالت بداند، در مجازات مرتکب تخفیف قایل شوند. در عمل دادگاه‌های نظامی برای کسانی که ممکن بود بر اثر عدم اطاعت گرفتار مجازات‌های سخت شوند تخفیف‌هایی قایل شدند، اما افسرانی را که با چنین مجازات‌ها روبه‌رو نبودند و می‌توانستند فرمان را اجرا نکنند، مشمول تخفیف نکردند.

در جنگ جهانی دوم جنایتهای جنگی بسیار واقع شد که قسمت عمده‌ی آن را آلمان و متحدانش مرتکب شدند. در ۸ اوت ۱۹۴۵ ایالات متحده‌ی آمریکا، بریتانیا، شوروی، و فرانسه موافقت‌نامه‌ای برای « تعقیب و مجازات جنایت‌کاران بزرگ جنگ اروپای محور » بستند و در موافقتنامه تشکیل دادگاهی بین‌المللی برای محاکمه‌ی متهمان به جنایتهای جنگی پیشبینی شده بود. به موجب ماده‌ی ششم « منشور »، که به موافقتنامه منضم شده بود، جنایتهایی که در دادگاه مطرح می‌شد عبارت بود از: (۱) جنایت برضد صلح، یعنی طرح نقشه، تمهید، پیشقدمی، یا به‌راه‌انداختن جنگ تجاوزکارانه یا جنگی که ناقض قراردادها، موافقتنامه‌ها، یا تضمینهای

بین‌المللی باشد، یا شرکت در یک نقشه‌ی کلی یا توطئه برای انجام هر یک از موارد آینده. (ب) جنایتهای جنگی، یعنی نقض قوانین یا سنتهای جنگ؛ این موارد شامل کشتار غیر نظامیان یا بد رفتاری با آنها برای مجبور کردن آنها به بیگاری یا هر منظور دیگر یا کشتار و بد رفتاری با اسیران جنگی یا کشتار افراد در دریا، کشتار گروگانها، غارت اموال خصوصی و عمومی، انهدام بی‌جهت شهرها، روستاها، یا غارت بدون ضرورت جنگی است، اما مشمول آنها منحصراً این موارد نیست. (پ) جنایت برضد بشریت، یعنی کشتار، انهدام دسته‌جمعی، برده‌کردن، جا به جا کردن، و سایر اعمال غیر انسانی که برضد غیر نظامیان، قبل از جنگ یا در دوره‌ی جنگ، انجام شده باشد، یا آزار افراد به دلایل سیاسی، نژادی، یا دینی برای اجرای هر جنایتی که در حوزه‌ی قضاوت دادگاه است یا در ارتباط با آن، اگرچه آن اعمال ناقض قوانین کشوری که در آن اجرا شده نباشد.

دادگاه مشابیه‌ی در خاور دور برای محاکمه‌ی جنایت‌کاران جنگی در ژاپن تشکیل شد و دولتهای متفق در کشور-هایی که در معرض جنایتهای جنگی بودند، دادگاه‌هایی تشکیل دادند.

دفاعی که در «دادگاه نظامی بین‌المللی» - که در شهر نورمبرگ آلمان تشکیل شد - از متهمان شد، این بود که دولتهای پیروز جنایتهای جنگی

را طوری تعریف کرده‌اند که شامل جنایتهایی که اتباعشان مرتکب شده‌اند، نشود، درحالی‌که یقین است بعضی از این جنایتها، اگرچه به نسبت محدود، به دست خود آنها نیز انجام شده است.

جنگ سرد به عمل می‌آید بیشتر به منظور احتراز از جنگ گرمی است که ممکن است به دنبال آن روی دهد.

جهان وطنی^۱

جنگ سرد

حالت تضاد سیاسی، اقتصادی، یا ایدئولوژیک دو دولت که با جنگ شدید تبلیغاتی توأم باشد و دو دولت در عین حال از به کار بردن ارتش و دست زدن به جنگ برضد یکدیگر خودداری کنند. این اصطلاح پس از جنگ جهانی دوم در مورد مناسبات خصمانه‌ی اتحاد جماهیر شوروی با بلوک غرب به کار رفت. جنگ سرد تاکنون بارها جهان را به سرحد جنگ واقعی کشانده است و عده‌ای از دولتها خود را در «جنگ سرد» بیطرف اعلام کرده‌اند. کوششهایی که برای تخفیف

تعلق داشتن به همه‌ی جهان و نداشتن تعلقهای ملی و محلی، و به طور کلی عقیده به اینکه جهان میهن مشترک همه‌ی مردمان است و مخالفت با ناسیونالیسم و شووینیزم. جهان وطنها خواستار برداشته شدن موانع ملی سیاسی و فرهنگی و خواهان یک حکومت جهانی هستند که بر همه‌ی ملتها و اقوام، صرف نظر از اختلافهای نژادی و فرهنگی‌شان، یکسان حکومت کند. جهان وطنها خواهان تفاهم و مدارای سیستمهای مختلف سیاسی و اجتماعی هستند. نیز: ر. ک. انترناسیونالیسم.

چ

چاپولتیک پیمان^۱

اعلامیه‌ای که کنفرانس درون قاره‌ای آمریکا در ۳ مارس ۱۹۴۵ درباره‌ی جنگ و صلح منتشر کرد. این اعلامیه، همانند «اعلامیه‌ی پاناما» که «اتحادیه‌ی پان امریکن» در ۱۹۳۹ منتشر کرد، تصمیم دولتهای آمریکایی را برای کمک به یکدیگر و جلوگیری از مداخله‌ی دولت‌های غیر آمریکایی در استقلال سیاسی دولتهای آمریکایی ابراز می‌کرد. این اعلامیه یک موافقتنامه‌ی محلی اعلام شده است که تمارضی با منشور ملل متحد ندارد. این موافقتنامه پیشبینیهای آن در قرار داد ریو (ر.ک.) مجدداً تأیید شد و توسعه داده شد.

چپ و راست

اگر چه امروزه جدا کردن این دو مفهوم غالباً آسان نیست، ولی با توجه به بعضی خصوصیتها و سوابق تاریخی می‌توان تفاوتهای جناحهای سیاسی را بر حسب «چپ» و «راست» به ترتیب زیر خلاصه کرد که هر دسته از چپها و

راستها مشمول چند فقره از آنها می‌شوند. اختصاصات «چپ» از این قرار است: (ا) میل به تغییر (تغییر بیشتر، بیشترین تغییر، تغییر سریع، تغییر سریعتر یا سریعترین تغییر)؛ (ب) اعتقاد به اجتناب ناپذیری خشونت، در قیاس با تحول یا عمل پارلمانی، به عنوان روش تغییر؛ (پ) مخالفت با دخالت مقامات دینی در سیاست و به خصوص نظارت دینی بر تعلیم و تربیت؛ (ت) اعتقاد به مسئولیت دولت در مورد بخشی از رفاه فرد؛ (ث) اعتقاد به لزوم یا مطبوع بودن دخالت جزئی یا کلی دولت در جریان تولید، توزیع، و مبادله؛ (ج) اعتقاد به آزادی فردی. و گاهی، از جمله اعتقاد به آزادی از دخالت دولت در اقتصاد؛ (ج) اعتقاد به تساوی حقوق سیاسی عموم و برابری همه در مقابل قانون؛ (ح) اعتقاد به حقوق اقلیتهای نژادی و زبانی (ولی ندرتاً فرهنگی و دینی) برای تشکیل جوامع خود مختار، و در سایر موارد رد احساسات ملی به نفع همکاری بین‌المللی به منزله‌ی اعتقاد به میراث و سرشت مشترک بشری؛ (خ) رد احترام به سنت در مقابل عقل به عنوان پایه‌ی قضاوت سیاسی و در مقابل

عشق به خانواده و خویشاوندان و تأسی به دین و سنت به عنوان راهنمای کردار سیاسی ؛ (خ) اعتقاد غالباً افراطی به ناسیونالیسم و تجلیل فوق‌العاده از میراث‌های ملی و گرایش به گسترش حیطه نفوذ و قدرت ملی. اصطلاح جناح راست یا «دست راستی» به طور کلی به گروه‌ها و حزب‌های محافظه کار، ارتجاعی، هوادار قدرت مطلقه، سننگرای، وفاشیت اطلاق می‌شود.

ریشه‌ی اصطلاح «چپ» و «راست» از زمان انقلاب فرانسه است که در مجمع ملی آن نمایندگان انقلابی تندرو در طرف چپ و محافظه کارها در طرف راست می‌نشستند (این سنت بعدها نیز در پارلمان‌های اروپایی ادامه یافت). در این دوره دقیقترین تفاوتها میان چپ و راست وجود داشت، به این معنی که «چپ» بودن به معنای انقلابی بودن به درجات مختلف بود، یعنی هواداری از تغییر، تغییر بیشتر، یا بیشترین تغییر و راست بودن به معنای مخالفت با تغییر یا محدودی از بازگشت یا بازگشت کلی بود.

پیدایش جنبشهای سوسیالیست عنصر تازه‌ای را به «چپ» افزود و آن اعتقاد به دخالت دولت در اقتصاد بود. این نیز در عین حال درجاتی یافت. چپ‌های افراطی به دخالت کلی و کامل دولت در اقتصاد اعتقاد دارند و راست‌های افراطی به آزادی کامل (جز در مورد حمایت از اقتصاد ملی در برابر اقتصاد بیگانه).

رد عقل به نفع بعضی احساسات مانند کومک به ضعیفان، یا اعتماد به مردم؛ (د) گاهی اوقات، رد دین و گذاشتن انسان گرایی (اومانیزم) به جای آن؛ (ذ) تأکید بر رضایت مردم از حکومت. اصطلاح جناح چپ یا «دست چپی» به طور کلی به گروه‌ها و حزب‌های لیبرال، رادیکال، سوسیالیست، آنارشیت، و کمونیست اطلاق می‌شود.

اختصاصات راست اینهاست : (ا) اعتقاد به حداقل تغییر، یا تغییر محتاطانه یا اعتقاد به ثبات یا بازگشت به اشکال گذشته‌ی حکومت ؛ (ب) اعتقاد به دین یا نفوذ دین به عنوان عنصر ثبات دهنده یا عامل اخلاقی در سیاست، به خصوص در تعلیم و تربیت؛ (پ) اعتقاد به محدودیت دخالت دولت به حفظ نظم و قانون در روابط داخلی و خارجی یا تاحدودی که تجربه لزوم آن را نشان دهد ؛ (ت) اعتقاد به دخالت دولت در جریان اقتصاد به طور محدود یا وسیع از طریق تعرفه‌های گمرکی تاجایی که منافع ملی مجاز می‌شمارد ؛ (ث) اعتقاد به آزادی فرد ؛ (ج) بدبینی به هر طرحی که هدف آن به وجود آوردن دولتهای مستقل جدید از سرزمینهای تابع یا فدا کردن جزئی از حقوق دولت فعلی باشد تاجایی که یک تهدید قاطع خارجی علیه نظام موجود آن را ضروری نگرداند؛ (چ) اعتقاد به عدم تساوی طبیعی انسانها و امکان تغییر محدود آنها ؛ (ح) پذیرفتن بعضی احساسات و غیرتها، مانند میهن پرستی،

و گاه برای لیبرالها نیز به کار می‌رفت. اما درسالهای اخیر درهمه‌ی کشورهای اروپایی، بجز فرانسه، اصطلاحات چپ و راست بیشتر برای دسته‌بندیهای داخلی احزاب به کار می‌رود. بنابراین، در بریتانیا مقصود از جناح چپ حزب محافظه کار، محافظه کارانی هستند که بعضی از مفاهیم چپ مانند برنامه‌گذاری اقتصادی، توسعه‌ی خدمات اجتماعی، و آزادی مستعمره‌ها را قبول دارند و جناح راست حزب مخالفان آنها هستند. در حزب کارگر مقصود از جناح چپ مدتها گروهی از اعضای حزب بود که به سوسیالیزم یارسیدن سریع به سوسیالیزم عقیده داشتند و جناح راست به غیر سوسیالیستها یا سوسیالیستهای تحولخواه اطلاق می‌شد.

در ایالات متحده‌ی آمریکا «چپ» غالباً معنای بدی دارد و اصطلاحهای چپ و راست کمتر از انگلستان به کار می‌رود. در این کشور غالباً چپ بر اقلیتی از روشنفکران اطلاق می‌شود که، مثلاً، هوادار خدمات بهداشتی دولتی هستند و شوروی و حتی چین را واقعیت‌های قرن بیستم می‌شمارند که نباید با آنها کورانۀ دشمنی کرد.

نیز: ر.ک. رادیکالیزم؛ سوسیالیزم؛ کمونیزم؛ لیبرالیزم؛ محافظه‌کاری.

از زمان جنگ جهانی دوم عوامل مختلفی سبب ابهام این دو مفهوم شده‌اند و به خصوص این بحث در فرانسه بر-انگیخته شده است که کمونیستها را به سبب هواداریشان از دیکتاتوری، دست راستی بنامند و در ۱۹۵۱ پیشنهاد شد که کمونیستها در مجمع ملی در نهایت جناح راست بنشینند. ولی این پیشنهاد رد شد. بعلاوه، شرکت دست راستیها در نهضت مقاومت زمان جنگ و دفاع آنها از جمهوری اختلاف قدیمی را نامحسوس‌تر کرد و قبول بعضی از نظریات «ما فوق ملی» و اتحاد اروپایی از طرف جناح راست، یعنی قبول عناصری از مائترناسیونالیزم، که مورد قبول جناح چپ است، تداخل دو مفهوم را درهم بیشتر کرده است. پیدایش يك نهضت قوی چپ کاتوليك (M.R.P.) در فرانسه و مخالفت رادیکالها با دخالت بیشتر دولت در اقتصاد سبب شده است که بخش دیگری از مفهوم «چپ» از دست برود، بطوریکه امروز در فرانسه عده‌ای معتقدند که این دو مفهوم دیگر فایده‌ی خود را از دست داده‌اند.

در انگلستان پذیرش این مفهوم خیلی کندتر انجام گرفت و اصطلاح «چپ» از ۱۹۲۰ در انگلستان باب شد و گاهی برای کمونیستها و سوسیالیستها،

ح

حاکمیت

نظریه‌ی حاکمیت مردم امروزه در قسمت عمده‌ی دنیا پذیرفته شده است و قوانین اساسی کشورها در سرلوحه‌ی خود به این نکته اشاره می‌کنند که حاکمیت دولت ناشی از مردم است .

حاکمیت بر دو نوع است : داخلی و خارجی. حاکمیت داخلی شامل کلیه قدرتهایی است که هر دولتی بر اتباع خود یا بر خارجیان ساکن کشور و بر-کشتیهای خود در دریاها ی آزاد دارد. حاکمیت خارجی شامل حق داشتن روابط با دولتهای دیگر یا بستن قرارداد یا اعلان جنگ است.

حاکمیت داخلی به حاکمیت سیاسی و حاکمیت قضایی تقسیم می‌شود . حاکمیت سیاسی قدرت نهایی و عالییی است که در هر جامعه‌ی سیاسی وجود دارد . حاکمیت سیاسی قدرتی است که در نظارت قضایی نهفته است.

يك دولت ممكن است حاکمیت داخلی داخلی داشته باشد، اما حاکمیت خارجی نداشته باشد و حق خود را در مورد اعلان جنگ یا روابط خارجی به دولت دیگر واگذارد . اینگونه دولتها تحت الحمايه (ر.ك.) هستند .

قدرت عالی دولت که وضع کننده‌ی قانون و اجرا کننده‌ی آنست و بالاتر از آن قدرتی نیست. حاکمیت شامل این مفاهیم است : (۱) اختیار وضع و اصلاح قوانین بر حسب سیستم قانونی ؛ (ب) قدرت سیاسی و اخلاقی دولت ؛ (پ) استقلال سیاسی و قضایی يك جامعه .

در جمهوریه‌ها حاکمیت را غالباً به مردم نسبت می‌دهند، اما در بعضی کشور-ها ، مانند ژاپون ، آن را به حاکم (امپراتور) نسبت می‌دهند . در مورد منشاء حاکمیت تئوریه‌های مختلفی بیان شده است. بعضی آن را حق قدرت برتر می‌دانند ؛ بعضی دیگر آن را دارای ضمانت اجرای الهی و گروهی دیگر آن را ناشی از قرارداد داوطلبانه‌ی افراد دانسته‌اند . میلتون ولاك در قرن هفدهم مردم را منبع نهایی قدرت سیاسی معرفی کردند و انقلاب فرانسه این اصل را به کرسی نشاند . « اعلامیه‌ی استقلال » ایالات متحده‌ی امریکا نیز همین اصل را تأیید می‌کند و می‌گوید که « حاکم‌متها قدرت عادلانه‌ی خود را از رضایت حکومت شوندگان کسب می‌کنند . »

الاهی سلطنت پس از «انقلاب باشکوه»
(۱۶۸۸ - ۸۹) فراموش شد.

در فلسفه‌ی سیاسی کلاسیک چین
خاقان را تا زمانی نماینده‌ی «آسمان»
می‌شمردند که رعایت عدالت و رفاه رعیت
را در نظر داشته باشد، در غیر این صورت
«ولایت» آسمان از او سلب می‌شد و
انقلاب برضد او مجاز بود.

حق و تو: ر.ک. و تو.

حقوق بشر، اعلامیه‌ی جهانی: ر.ک.
اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر.

حکومت استبدادی: ر.ک. استبداد.

حکومت اشرافی: ر.ک. آریستوکراسی.

حکومت صنفی: ر.ک. کورپوراتیسم.

پیش از پیدایش نهضت‌های جمهوریخواه
ودموکراتیک، تقریباً در سراسر جهان
اساس قدرت حکومت‌های استبدادی را با
نظریه‌ی حق‌الاهی توجیه می‌کردند. به
موجب این حق‌پادشاهان و امپراتوران
به موجب اراده‌ی الاهی بر روی زمین
حاکم هستند نه به اراده‌ی مردم و این
نظریه‌گاه تا آنجا بسط می‌یافت که
پادشاهان را عامل اجرای اراده‌ی
خداوند و «ظلال‌الله» معرفی می‌کرد.
اما پس از پیدایش نهضت‌های آزادی-
خواهانه و دموکراتیک در عصر جدید،
این نظریه در همه‌ی کشورها، و به‌خصوص
در کشورهایی که رژیم‌های استبدادسلطنتی
آنها به رژیم‌های مشروطه بدل شد،
جای خود را به این اصل داد که حکومت
مبعوث از جانب مردم و مسئول در برابر
آنهاست. در انگلستان نظریه‌ی حق

خ

خرده بورژوازی : ر.ك. بورژوازی.

خلع سلاح

سنگینی بار تلفات جنگ جهانی اول و كرمك فوق الماده ای که اختراعاتها و اکتشافهای جدید به توسعه و تکثیر سلاح های جنگی کرد، عده ی زیادی از سیاستمداران و صلحدوستان را برانگیخت که برای نجات بشر از سلاحهای منهدم کننده چاره ای بیندیشند و برای این منظور فکر محدود کردن سلاحها و بستن قراردادهای بین المللی برای جلوگیری از توسعه ی آنها پیدا شد و این فکر به خصوص بعد از پیدایش سلاحهای اتمی به صورت يك هدف اساسی درآمد.

تاریخچه ی خلع سلاح :

از ۱۹۱۸ تا ۱۹۳۹ کوششهای بی سرانجام بسیار برای رسیدن به يك موافقتنامه ی بین المللی به منظور محدود کردن سلاحها، به عمل آمد، و در ۱۹۴۱ منشور آتلانتیک (ر.ك.) در جست و جوی راه حلهایی برآمد که «بار خرد کننده ی تسلیحات را بر دوش مردم صلحدوست سبك كند.» اعلامیه ی مسكو (اکتبر ۱۹۴۳)، که به امضای نمایندگان امریکا،

انگلستان، چین، و شوروی رسیده بود، از يك موافقتنامه ی عملی و عمومی برای تنظیم سلاحها، طرفداری کرد و ماده ی ۲۶ منشور ملل متحد حاکی از آنست که شورای امنیت باید برای تنظیم سلاحها طرحهایی بریزد. به سال ۱۹۴۶ سازمان ملل «کمیسیون انرژی اتمی» را تشکیل داد که هدف آن منع به کار بردن انرژی اتمی به قصد تخریب است. و در ۱۹۴۷ «کمیسیون سلاحهای عادی» را برای کاستن و تنظیم عمومی سلاحها و نیروهای مسلح، بر قرار کرد. این کمیسیونها جدا از هم تشکیل شدند، زیرا گمان می رفت که چنانچه توافق برای کنترل سلاحهای اتمی به موافقت درمورد خلع سلاح عمومی موکول شود، امکان آن کم خواهد شد.

شوروی در کمیسیون سلاحهای عادی پیشنهاد کرد که نخست همه ی ملل خلع سلاح شوند و سپس يك سیستم نظارت به وجود آید، اما غرب هوادار تقلیل سلاح نظارت شده بود. در ۱۹۴۸ شوروی پیشنهاد کرد که يك سوم نیروهای مسلح تقلیل یابد، اما غرب این طرح را نیز رد کرد، به این دلیل که اجرای آن موجب ادامه ی برتری شوروی در زمینه ی سلاح عادی خواهد شد.

کشورهای غربی در کمیسیون انرژی اتمی از اداره و نظارت بین‌المللی همه‌ی پایگاههای اتمی پشتیبانی کردند و معتقد بودند که نظارت به تنهایی نمی‌تواند از به‌کار رفتن مواد اتمی در راههای خطرناک جلوگیری کند. و اتحاد شوروی پیشنهاد انعقاد یک قرارداد فوری برای منع سلاح اتمی و از بین بردن مواد موجود را داد. در ۱۹۵۱، به سبب کمی پیشرفت، دو کمیسیون مزبور با تشکیل کمیسیون خلع سلاح سازمان ملل متحد، یکی شدند. اتحاد شوروی به تقاضای خود مبنی بر کاهش یک سوم نیروهای مسلح ادامه داد و منع سلاح اتمی با پیشنهاد مبادله‌ی اطلاعات و ایجاد یک سازمان بین‌المللی نظارت دنبال شد، درحالی که غرب افشای اطلاعات را به عنوان نخستین گام اجتناب ناپذیر تلقی می‌کرد. در ۱۹۵۲ نظرات مختلفی در باره‌ی نیروهای مسلح فرانسه، انگلستان آمریکا، و شوروی، و پیرامون کاهش یک سوم نیروها ابراز شد. غرب خواستار نظارت بین‌المللی در تمام مراحل تقلیل، چه در مورد سلاح اتمی و چه در مورد سلاحهای عادی، بود، و در ۱۹۵۳ پیشنهاد کرد که به عنوان نخستین اقدام، نیروهای مسلح به حدی کاهش یابند که جمع نیروهای فرانسه، انگلستان، و آمریکا با نیروهای چین و شوروی برابر باشد.

اگرچه آمریکا در سال ۱۹۵۲ تخمین زده بود که در زمینه‌ی تحقیقات

مربوط به انرژی هسته‌ای چهار سال از شوروی پیش است، اما سال بعد اتحاد شوروی اعلام کرد که یک بمب هیدروژنی منفجر ساخته است. شوروی بار دیگر تقاضای منع بدون قید و شرط سلاح اتمی و تقلیل یک سوم نیروهای مسلح را تکرار کرد، درحالی که آمریکا تقاضای تشکیل یک صندوق جهانی را داشت که همه‌ی ملتها بتوانند، برای استفاده‌ی صلح، جویانه از انرژی اتمی، در آن شرکت کنند. در مه ۱۹۵۴ مذاکرات خلع سلاح در لندن، با شرکت کانادا، فرانسه، انگلستان، آمریکا، و شوروی ادامه یافت، ولی توافقی حاصل نشد.

در مه ۱۹۵۵ اتحاد شوروی اساساً روش خود را تغییر داد و اعلام کرد که از میان بردن سلاح اتمی وقتی باید آغاز شود که تقلیل سایر سلاحها عملی شده باشد، و این کاهش باید قطعی و تاحد معینی باشد، نه نسبی. پذیرفتن این پیشنهاد، به هر حال، شامل بر افتادن پایگاههای خارجی و بازخواندن واحدهای زمینی و هوایی آمریکا از اروپای غربی و خاور دور نیز می‌شد.

در اوت ۱۹۵۵ انگلستان تقاضای امتیاز بیشتری کرد و بر روی حق نامحدود بازرسی تمام نقاطی که امکان ایجاد تأسیسات نظامی در آنها هست، اصرار ورزید، و آمریکا نظارت هوایی را، علاوه بر پستهای نظارت زمینی، پیشنهاد کرد. در مذاکرات بین‌المللی لندن، که در آوریل و مه ۱۹۵۶ ادامه داشت.

شوروی بار دیگر تقلیل سلاح عادی را مقدم شمرد، اما چون از قبول سازمان نظارت کننده‌ای که در مواقع نقض توافق های خلع سلاح اقدام لازم را به عمل آورد، سرباز زد، دولتهای غربی پیشنهادش را قبول نکردند.

پس از مباحثات بسیار در مجمع عمومی در ژانویه ۱۹۵۷، مسئله دوباره به کمیسیون فرعی کمیسیون پیشین، که از مارس تا سپتامبر ۱۹۵۷ در لندن برقرار بود، احاله شد. امریکا پیشنهاد مبادله اطلاعات درباره آزمایشهای هسته‌ای، کاهش نیروهای مسلح، و نظارت بین‌المللی بر مصرف انرژی هسته‌ای را داد و شوروی برای اولین بار نظارت هوایی دو جانبه را پیشنهاد کرد، اما نه به وسعتی که امریکا پیش از آن پیشنهاد کرده بود. بریتانیا پیشنهاد کرد که میزان سلاح اتمی موجود قبلاً ثبت شود و سپس آزمایشهای اتمی قطع شود، اما مذاکرات متوقف ماند.

در نوامبر ۱۹۵۷ اتحاد شوروی از کمیسیون خلع سلاح کنار کشید و اعلام کرد که این کمیسیون و کمیته سیاسی ملل متحد، به خاطر بی‌نمر بودن کارشان، اعتبار خود را در نظر مردم از دست داده‌اند. در ژانویه ۱۹۵۸ مارشال بولگانین سران دول بزرگ را برای مذاکره در باب این مسائل دعوت کرد: (۱) قطع آزمایشهای هسته‌ای و انرژی حرارتی هسته‌ای برای دو یا سه سال؛ (۲) تحریم استفاده و ساختن بمبهای

اتمی و هیدروژنی؛ (۳) بسته شدن يك پیمان عدم تعرض بین اعضای پیمان ناتو و پیمان ورشو؛ (۴) ایجاد يك منطقه‌ی بیطرف اتمی در اروپای مرکزی، شامل آلمان شرقی و غربی، لهستان. وچک-سلواکی که در آن سلاح اتمی و هیدروژنی نه ذخیره و نه ساخته شود. پیشنهاد آخر مبتنی بر طرح راپاکی (ر.ک.) بود. ایالات متحده‌ی امریکا، در پاسخ این پیشنهادها، اعلام کرد که حاضر نیست در کوششهای خود برای از سر گرفتن مذاکرات خلع سلاح، سازمان ملل متحد را نادیده بگیرد (مارس ۱۹۵۸).

در پایان مارس ۱۹۵۸ اتحاد شوروی اعلام کرد که به آزمایشهای اتمی و هیدروژنی خود پایان داده است، و از دیگر دولتها درخواست کرد که آنان نیز چنین کنند و چنانچه کشورهای دیگر این تقاضا را ندیده بگیرند شوروی حق خواهد داشت که آزمایشهای خود را از سرگیرد. ایالات متحده در آوریل همان سال اظهار داشت که اعلامیه‌ی شوروی جنبه‌ی تبلیغاتی دارد. وزیر طبیعی است که شوروی پس از پایان يك سلسله آزمایشهای اتمی آزمایشهای خود را معلق سازد. و به دنبال آن از شوروی دعوت کرد که به کمیسیون خلع سلاح باز گردد. بریتانیا بر آن بود که هرگونه توافق عملی باید متکی بر قبول يك سیستم بازرسی و کنترل باشد. پیشنهاد امریکا مبنی بر ایجاد يك سیستم بازرسی بین-المللی در قطب شمال، برای جلوگیری

از حملات ناگهانی، به تصویب دبیر کل سازمان ملل متحد و همه‌ی اعضای شورای امنیت رسید، مگر شوروی که این پیشنهاد را وتو کرد (۱۹۵۸هـ).

خودمختاری^۱

تامارس ۱۹۶۰ در مذاکرات خلع سلاح پیشرفتی حاصل نشد، تا اینکه دولتهای کانادا، فرانسه، ایتالیا، بریتانیا، و امریکا پیشنهاد کردند که يك سازمان بین‌المللی نظارت بر خلع سلاح عمومی و يك سازمان جداگانه برای حفظ صلح به وجود آید که به صورت یکی از ارکان سازمان ملل ویا وابسته بدان باشد و از تهاجم جلوگیری و صلح و امنیت را حفظ کند. این دولتها همچنین يك پیشنهاد سه مرحله‌ای برای خلع سلاح اتمی و عادی دادند. شوروی نیز پیشنهادهای متقابلی داد که برای غرب پذیرفتنی نبود، زیرا حاکی از آن بود که امریکا باید طی دو مرحله‌ی خیلی نزدیک از تهدید اتمی و پایگاههای خود در اروپا دست بردارد.

شوروی در اوت ۱۹۶۰ پیشنهاد کرد که در هر کشور سه پاسگاه نظارت وجود داشته باشد و ایالات متحده پیشنهاد بیست پاسگاه کرد. در فوریه‌ی ۱۹۶۳ شوروی پیشنهاد دو تاسه و امریکا هفت پاسگاه کرد. در ژوئیه‌ی ۱۹۶۳ مقدمات بستن قرارداد منع آزمایشهای اتمی (ر.ک.) فراهم شد.

به هر حال تا این زمان هیچگونه پیشرفت اساسی در زمینه‌ی خلع سلاح

استقلال سیاسی ملتها و بری بودن آن از تأثیر خارجی را «خودمختاری» گویند. شناسایی اصل خودمختاری ملتها و عمل به آن در حقوق و روابط بین‌المللی برپایه‌ی پذیرفته شدن نظریه‌ی «حق خودمختاری» ملتهاست. در زمان حاضر عمل سازمان ملل متحد برای استقلال دادن یا خودمختار کردن گروههای اقلیت و سرزمینهای مستعمره و حمایت از دولتهای ضعیف در جهت اعمال دسته جمعی حق استقلال ملتها است که نظراً اصل پذیرفته شده است. اصل خودمختاری ملی بارشده نهضت های استقلال طلب ملی اروپا در قرن نوزدهم اشاعه یافت و این اصل متضمن آنست که هر ملت حق دارد دولت مستقلی تشکیل دهد و حکومت خود را خودانتخاب کند. نفوذ افکار ناسیونالیستی از اروپا به سایر قاره‌های جهان نهضت های ملی را در دیگر نقاط جهان پدید آورد و طوفان ملتهای مستعمره اصل خودمختاری ملی را به صورت یکی از اصول روابط بین‌المللی درآورد.

مشکل اساسی خودمختاری، نظراً و عملاً، در شناسایی گروه «ملی» یا واحدی است که این حق را دارد؛ زیرا در این اصطلاح تأکید بر کلمه‌ی «خود» است و منشور ملل متحد نیز که بر «خودمختاری

ملتها ، تاکید می‌کند نشان نمی‌دهد که کدام گروهها قدرت و حق خود مختاری دارند. به طور کلی گروههای بزرگ ملی و سرزمینهایی را که از دولت حاکم فاصله‌ی جغرافیایی زیاد دارند ، دارای چنین حقی می‌شناسند ، خود مختاری در عین حال شامل آزادی استقرار دولت و تعیین شکل و سیاست آن و آزادی از نفوذ و فشار خارجی پس از کسب استقلال نیز هست . امروزه بعضی از مداخله‌های سیاسی و حتا نظامی دولتی در کشور دیگر به عنوان « دفاع از استقلال و خود مختاری » آن کشور در مقابل تهاجم خارجی ، توجیه می‌شود.

خود مختاری گاه به معنای استقلال محدود و محلی (autonomy) جوامع و اقلیتهای دینی و نژادی و غیره در داخل يك کشور یا يك ملت یا کشور در يك امپراتوری نیز به کار می‌رود .

دسپوتیزم^۱

[از despotes در زبان یونانی، به معنای
«ارباب»، «خداوندگار»]

بر اقتداری اطلاق می‌شود که هیچ حد قانونی و سنتی ندارد و خود سرانه اعمال می‌شود. دسپوتیزم غالباً معنای بد دارد و معادل استبداد بی‌بندوبار است، اما گاه از «دسپوتیزم روشنفکرانه» سخن می‌رود که مقصود از آن نوعی حکومت ایدئال است که افلاطون و بعضی از متفکران عصر جدید خواهان آن بوده‌اند.

کارل ویتفوگل K. A. Witfogel، جامعه‌شناس آلمانی، مفهوم تازه‌ای از دسپوتیزم را تحت عنوان «دسپوتیزم شرقی» عرضه کرده است و مقصود او از این اصطلاح جامعه‌ی است که دارای این مشخصات باشد: (۱) حکومت فردی (اتوکراسی)؛ (ب) اداره‌ی کشور با سازمان اداری متمرکز؛ (پ) نبودن يك اشرافیت ثابت؛ (ت) پست بودن موقعیت بازرگانان در جامعه؛ (ث) کم‌اهمیتی برده‌برداری؛ (ج) کشاورزی مبتنی بر آبیاری وسیع. به عقیده‌ی ویتفوگل عامل آخری اساس مشخصات دیگر است. این نوع سازمان اجتماعی و سیاسی علاوه

بر تعدادی از ملتهای آسیای تمدنهای سرخپوستان امریکایی را نیز در بر می‌گیرد.

دسپوتیزم با اتوکراسی (ر.ک.)، استبداد (ر.ک.)، و دیکتاتوری (ر.ک.) مترادف است.

دست چپی: ر.ک. چپ و راست.

دست راستی: ر.ک. چپ و راست.

دماغوژی (و دماغوژیزم)^۲

[از demagogia در زبان یونانی، به معنای «هدایت مردم»]

این لفظ در اصطلاح سیاسی امروز به معنای توسل به احساسات و تعصبهای عوام و مترادف «عوامفریبی» است و به روش سیاستمدارانی اطلاق می‌شود که به جای نشان دادن حقایق به مردم از احساسات آنها سوء استفاده می‌کنند. اما در اصل، در یونان باستان و همچنین در روم، این لفظ به معنای رهبری مردم بود و جنبه‌ی افتخار داشت و شخصیتهای

۱- despotisme; despotism ۲- dèmagogie; demagogisme

و نیز بعضی از ایالات صنعتی شمالی مانند نیویورک، میشیگان، و ایلینویز از آن پشتیبانی می کنند. نشان رسمی حزب يك الاغ است. در حال حاضر (۱۹۶۵) رئیس جمهور ایالات متحده، لیندن جانسون، از این حزب است و قبل از او جان کندی نیز از این حزب بود.

بزرگ را « دماغوگ » (به یونانی demagogos) می نامیدند و کسانی چون پریکلس، دموستنس، و سیزرون را به این عنوان می خواندند.

دموکرات^۱، حزب

یکی از دو حزب سیاسی بزرگ ایالات متحده ای آمریکا که به سال ۱۷۸۷ در مقابل فدرالیستها به وجود آمد و از تحدید قدرت دولت فدرال پشتیبانی می کرد. این حزب نخست حزب «جمهوریخواه» و سپس حزب «جمهوریخواه دموکرات» نام داشت و از ۱۸۲۸ به بعد عنوان «دموکرات» برای آن مسجل شد. به سال ۱۸۵۱ تامس جفرسن، رهبر حزب، رئیس جمهور شد و در « دوره ی خوشبینی » (۱۸۱۷-۱۸۲۵) تنها حزب سیاسی بود. اما گروهی که طرفدار تعرفه های گمرکی سنگین بودند، از این حزب جدا شدند و عنوان «حزب جمهوریخواه» (ر.ك.) گرفتند و باقی ماندگان به رهبری اندرو جکسن، به حزب دمکرات معروف شدند. حزب دموکرات قبل از جنگ داخلی (۱۸۶۱-۱۸۶۵)، که بر سر مسئله ی بردگی درگیر شد، بار دیگر دوچار انشعاب شد و دموکراتهای شمالی با « جمهوریخواهان ملی » متحد شدند و حزب جمهوریخواه را تشکیل دادند. در قرن بیستم بیشتر ایالات جنوبی به پشتیبانی خود از حزب دموکرات ادامه داده اند

دموکراسی^۲

[از demos، مردم + kratia، حاکمیت، در زبان یونانی]

تا کنون تعریف جامعی از دموکراسی نشده است، از آن جهت که رژیمها و دسته های مختلف آن را به معانی نسبتاً متفاوت به کار می برند. ولی عامترین معنای آن پرا بری فرصتها برای افراد يك جامعه به منظور برخورداری از آزادیها و ارزشهای اجتماعی است؛ و در معنای محدودتر شرکت آزادانه ی افراد در گرفتن تصمیمهایی است که در زندگی فرد و جمع مؤثر است. محدودترین معنای این کلمه شرکت آزادانه ی افراد در گرفتن تصمیمهای سیاسی مهم جامعه (مستقیم یا غیر مستقیم) است.

معنای دموکراسی در طول تاریخ از محدودترین به وسیعترین آن گسترش یافته و این کلمه امروزه، خارج از حدود سیاست، به صورت «دموکراسی اجتماعی» و «دموکراسی اقتصادی» نیز به کار می رود.

دموکراسی سیاسی در عمل به معنای حکومت اکثریت یا نصف به اضافه‌ی یک مجموع رأی‌دهندگان است و آبراهام لینکلن آن را «حکومت مردم، به دست مردم، و برای مردم» تعریف می‌کند. دموکراسی، به عنوان فلسفه‌ی سیاسی، مردم را در اداره‌ی امور خود و نظارت بر دولت شایسته و توانا و محق می‌شناسد و وجود دولت را ناشی از اراده‌ی مردم می‌شمارد.

از مفهوم سیاسی دموکراسی دو استنباط وجود دارد که در عمل متضادند. یکی عبارتست از مطلق‌انگاشتن اراده‌ی اکثریت و تحمیل آن بر همه و دیگری عبارتست از لزوم شرکت آزادانه‌ی افراد در متظاهر کردن آن اراده و امکان دادن به اقلیت که به «اکثریت» تبدیل شود. شکل اول غالباً صورت تظاهر اراده‌ی طبقه یا طبقه‌هایی را دارد که اکثریت جامعه را تشکیل می‌دهند، و در یک حزب پیشرو، که خود را نماینده‌ی آن طبقه‌ها معرفی می‌کند، مجسم می‌شود. «دیکتاتوری پرولتاریا» تظاهر این نوع استنباط از دموکراسی است.

در مقابل این استنباط، دموکراسی غربی بر برابری اتباع کشور در مقابل قانون، مسئولیت دولت در برابر اکثریت، اجبار به اطاعت از قوانین ناشی از اراده‌ی اکثریت، حق رأی آزادانه‌ی مخفی عمومی، انتخابات آزاد و وجود چند حزب، و آزادی گفتار، مطبوعات، مذهب، و

سایر آزادیها تأکید می‌کند. اما بر طبق نظریه‌ی مارکسیستی، که آزادیهای دموکراتیک را جزئی از «روبنای» دولت می‌شمارد، تازمانی که مالکیت خصوصی وسایل تولید وجود دارد، طبقه‌ی مالک این آزادیها را ترسانه در خدمت خود می‌آورد. بنا بر این، تازمانی که مالکیت خصوصی لغو نشود جلوی تظاهر اراده‌ی اکثریت گرفته شده و آزادیهای مدنی جز صورت ظاهری نیستند. مارکس دموکراسی نوین را «دیکتاتوری بورژوازی» می‌خواند. از این جهت، رژیمهای کمونیست اگر چه به «دموکراسیهای توده‌ای» معروفند و سمبولهای دموکراتیک دارند، ولی دموکراسی سیاسی به مفهوم غربی در آنها وجود ندارد.

یکی از مباحث مهم بر سر لوازم دموکراسی رابطه‌ی آن با مالکیت فردی است. دموکراسی غربی در اساس با مالکیت فردی رابطه‌ی بسیار نزدیک دارد و نهضت‌های لیبرال قرنهای هیجدهم و نوزدهم آزادی اراده‌ی فرد در امور اقتصادی را از لوازم دموکراسی می‌شمردند. اما پس از پیدایش نهضت‌های سوسیالیست این اصل مورد تردید قرار گرفت و به خصوص پس از توسعه‌ی حق رأی به طبقات فاقد مالکیت مداخله‌ی دولت به نفع طبقات محروم و تسلط دولت بر وسایل تولید لازمه‌ی دموکراسی شمرده شد. از این رو، بعضی معتقدند که دموکراسی یک الگوی کامل روابط اجتماعی یا سیستم اقتصادی نیست و دموکراسی هیچ نوع سیستم خاص

اقتصادی را در بر نمی گیرد. از سوی دیگر عده ای، باتکیه بر آزمایش شوروی، معتقدند که تسلط کامل دولت بر اقتصاد دموکراسی سیاسی را به خطر می اندازد، از این رو در صدد یافتن یک سیستم اقتصادی مختلط برآمدند که در عین حفظ آزادی های فردی حداقل لازم رفاه را به عنوان پایه ی دموکراسی سیاسی تأمین کند.

باتوسعه ی معنای دموکراسی این کلمه کاملاً از حدود سیاسی خود خارج شده و معنای پراپری فرصتها در همه ی زمینه ها را به خود گرفته است. از این جهت، حدودی از رفاه اقتصادی و برخورداری از تعلیم و تربیت برای هر فرد لازمه ی وجود دموکراسی در هر جامعه شمرده می شود و امروزه دموکراسی به معنای صرف پراپری سیاسی نادرست تلقی می شود و دموکراسی جدید هر چه بیشتر به سوی کاستن از عدم تساوی فرصتها که ناشی از موقعیت، ثروت، نسب، نژاد، و غیره است، پیش می رود. دموکراسی سیاسی به دو صورت مستقیم (مراجعه به آراء عمومی) و غیرمستقیم (نماینده گی) اعمال می شود.

دموکراسی سیاسی مستقیم شکل متقدم دموکراسی است که ابتداء در دولت شهر های یونان، به خصوص در آتن (قرن پنجم) ظاهر شد و در آن عموم مردم (به استثنای زنان و بردگان) مستقیماً در وضع قوانین شرکت می کردند. برای امور اجرایی نیز مردم به نوبت عهده دار سمتها می شدند و دادرسان را با قرعه

انتخاب می کردند. افلاطون این نوع حکومت را مطلقاً رد می کرد و ارسطو آن را به عنوان شرکتمتر می پذیرفت. جمهوری رم نیز با بعضی از مظاهر دموکراسی آشنایی داشت و روش نمایندگی نخستین بار در آن معمول شد؛ اما با پیدایش دوره ی امپراتوری مظاهر دموکراسی نیز از آن رخت بر بست.

دموکراسی پارلمانی جدید با پیدایش دولتهای ملی در دوره ی «اصلاح دینی»، اروپای غربی (قرن شانزدهم) نضج گرفت و اولین عناصر آن در فرانسه و انگلستان و هلند ظاهر شد. اندیشه های اساسی دموکراسی در انگلیس با انقلاب پیرایشگر (پیوریتن) ظاهر شد و انقلاب ۱۶۸۸ که منجر به سرنگون شدن جیمز دوم شد، به طور نهایی نظریه ی حق الاهی (ر.ک.) سلطنت را از میان برداشت و پارلمان را بر شاه مسلط کرد. انقلاب کبیر فرانسه نقطه ی عطف بزرگی در تاریخ پیروزی دموکراسی است. این انقلاب شعارهای اساسی دموکراسی (آزادی، برادری، پراپری) را اعلام کرد که از آن پس در سراسر جهان به کار رفت.

فیلسوفان هوادار حقوق طبیعی در بسط نظری دموکراسی تأثیر عمیق داشته اند. مشهورترین ایشان جان لاک در انگلیس، و ژان ژاک روسو و منتسکیو در فرانسه بودند. کتاب قرارداد اجتماعی روسو مشهورترین کتابی است که مبانی حقوق اساسی افراد را در برابر دولت تشریح می کند.

خودزده‌اند که آن را «دموکراسی هدایت شده» می‌خوانند. با اینهمه، بعضی نمونه‌های دموکراسی سیاسی غربی در آسیا وجود دارد که مهمترین آن وجود بزرگترین دموکراسی سیاسی جهان، یعنی هند، است و نیز ژاپون و سیلان و اسرائیل در این قاره از دموکراسیهای باثبات جهان هستند.

نیز: ر.ك. پارلمان؛ رفراندوم.

دو ژور، شناسایی

[de jure، از زبان لاتینی، به معنای «محق» و «قانونی»]

شناسایی بی‌قید و شرط يك دولت یا کشور جدید به عنوان دولت مستقلی که در قلمرو خود قدرت مؤثر اعمال می‌کند و تعهدات بین‌المللی خود را می‌خواهد و می‌تواند اجرا کند. شناسایی دوفاکتو (ر.ك.) موقت است، اما شناسایی دو ژور شامل روابط دیپلماتیک کامل و مصونیت نمایندگان سیاسی است.

دو فاکتو، شناسایی

[de facto، از زبان لاتینی، به معنای «واقعی» (بدون در نظر گرفتن ملاحظات قانونی و اخلاقی)]

شناسایی يك دولت یا کشور جدید به عنوان دولت یا کشوری که در واقع مستقل است و قادر به اعمال قدرت در قلمرو

انقلاب صنعتی و جنبشهای طبقه کارگر در بستر دموکراسی و تسریع آن تأثیر بسزاداشت، بطوریکه تا ۱۸۵۰ اکثر کشورهای غربی نهادهای دموکراتیک را پذیرفتند، ولی تا اوایل قرن بیستم دموکراسی هنوز سیر تکاملی خود را طی می‌کرد، و موانعی مانند میزان ثروت و پرداخت مالیات و جنسیت (محرومیت زنان از حق انتخاب) گروه کثیری از جمعیت را از حق انتخاب شدن و انتخاب کردن محروم می‌کرد.

در انگلیس طبقه کارگر تا ۱۸۶۷ و زنان تا ۱۹۱۸ حق انتخاب نداشتند.

دموکراسی مستقیم هنوز در بعضی کانتونهای سویس به صورت مراجعه دایمی به آراء عمومی و در بعضی کشورهای دیگر در حالات استثنایی اعمال می‌شود.

در کشورهای آسیایی و آفریقایی در این قرن، به علت نفوذ افکار جدید اروپایی، نهضت‌های خواهان دموکراسی در تمام کشور های این دو قاره نضج گرفت که نهضت مشروطیت ایران از جمله پیشقدمان آن نهضتها بود. ولی به علت نبودن شرایط اجتماعی و اقتصادی مناسب و ریشه دار بودن سنت‌های استبدادی این نهضتها اکثراً با شکست روبه رو شدند و پس از چندی با حفظ ظواهر دموکراسی جای خود را به استبداد کهن یا دیکتاتوریهایی نوین سپردند. از این جهت، بعضی از کشورهای قاره‌ی آسیا، به خصوص اندونزی و پاکستان، دست به آزمایشهایی برای انطباق دموکراسی با شرایط اجتماعی

زمان جنگ بین‌المللی دوم در لندن تشکیل شده بود؛ و دولت آزاد الجزایر که در زمان جنگ داخلی با فرانسه تشکیل شد و مرکز آن قاهره بود.

دولت کامله‌الوداد^۱

اصطلاحی است که در قراردادهای تجارتي بین‌المللی به کار می‌رود. در بعضی از قراردادها ماده‌ای گذارده می‌شود که به موجب آن دو طرف مشمول امتیاز دولت کامله‌الوداد می‌شوند؛ به این معنی که هرگاه هر یک از طرفین دولت سومی را مشمول کاستن تعرفه‌های گمرکی یا امتیازهای تجارتي دیگر قرار دهد، طرف دیگر خود به خود مشمول آن امتیازها خواهد شد.

دولتهای جانشین

عنوان دولتهای مستقلی است که پس از جنگ جهانی اول از تجزیه‌ی امپراتوری اتریش-هنگری به وجود آمدند یا سهمی از آن به ایشان رسید. این کشورها عبارت بودند از اتریش، ایتالیا، چکسلواکی، رومانی، لهستان، مجارستان و یوگوسلاوی. جانشینی در خاک غالباً مستلزم جانشینی در دیون و حقوق بین‌المللی دولت قبلی نیز هست،

خود هست، با اینحال هنوز نمی‌خواهد یا نمی‌تواند تعهدات بین‌المللی را اجرا کند. بنا براین، شناسایی دو فاکتور شناسایی وجود واقعی يك دولت یا کشور است نه شناسایی حقوقی و قانونی آن چنانکه بعضی کشورها (مانند انگلستان) شناسایی دو فاکتور مستلزم روابط کامل دیپلماتیک نمی‌شمارند و به نمایندگان دولت یا کشور شناخته شده مصونیت اعطا نمی‌کنند، اما ایالات متحده‌ی امریکا به نمایندگان چنین دولت مصونیت اعطا می‌کند.

دولت آزاد

دولتی که ملیون يك کشور در حال اشغال در خارج از سرزمین اصلی به عنوان دولت موقت تشکیل می‌دهند و وظیفه‌ی اصلی آن تلاش برای رهایی آن کشور است. دولتهای آزاد غالباً در وضعیتی تشکیل می‌شوند که عده‌ای از کشورها آن را به رسمیت بشناسند و برای آن نمایندگی مردم کشور اصلی را قایل باشند. اینگونه دولتها اگر چه بسیاری از سمتهای وزارتي دولتهای عادی را در کابینه‌های خود دارند، ولی عملاً، جز در سیاست خارجی، نمی‌توانند وظایف يك دولت را اجرا کنند. از نمونه‌های مشهور دولت آزاد، دولت موقت فرانسه به رهبری ژنرال دوگل است که در

چنانکه قراردادهای صلح قرضهای قبل از جنگ امپراتوری اتریش - هنگری را میان دولتهای جانشین تقسیم کرد.

دومینیون ۲

دومبارتن اوکس^۱، کنفرانس

در اوت ۱۹۴۴ در عمارت دومبارتن اوکس، واشنگتن، تشکیل شد. در این کنفرانس دولتهای امریکا، بریتانیا، چین، شوروی شرکت داشتند و درباره پایه گذاری سازمان ملل متحد مذاکره کردند. کنفرانس تا ۱۷ اکتبر ۱۹۴۴، که پیشنهادها منتشر شد، ادامه داشت و رئیس مطالب پیشنهادها بسیار شایع به منشور ملل متحد داشت که بعداً منتشر شد. نمایندگان پیشنهاد کردند که رکن اصلی سازمان ملل برای حفظ صلح جهانی «شورای امنیت» باشد و در این شورا کشورهای امریکا، بریتانیا، چین، شوروی، و فرانسه عضو دائمی باشند و به آن نسبت به مجمع عمومی قدرت بیشتری داده شد. مسئلهی رأی دادن در شورای امنیت تا فوریهی ۱۹۴۵ معلق ماند و سرانجام در کنفرانس یالتا (ر.ک.) با شرکت امریکا، بریتانیا، و شوروی حق و تو برای دولتهای پنجگانهی بالا برقرار شد.

این کلمه به معنای قدرت، اختیار، حکومت، و تفوق است و در گذشته بر سرزمینهای داخلی یا ماوراء دریای تحت حاکمیت شاه انگلستان اطلاق می شد. کانادا تا ۱۸۶۷ عنوان «دومینیون کانادا» را داشت. این کلمه از ۱۹۰۷ به بعد برای مستعمره های خود مختار بریتانیا به کار رفت و عنوان «دومینیونهای خود مختار» بر آن قسمت از امپراتوری انگلستان اطلاق شد که در امور داخلی خود مختاری کامل داشتند و در آن زمان این عنوان کانادا، استرالیا، آفریقای جنوبی، نیوزیلند و (از ۱۹۲۲) دولت آزاد ایرلند را در بر می گرفت. این دولتها تحت لوای تاج امپراتوری با بریتانیا موقعیت مساوی داشتند.

در ۱۹۴۷ هند و پاکستان و سیلان نیز به صورت دومینیون درآمدند و از آن به بعد این بحث پیش آمد که این لفظ مبین تفوق بریتانیاست و با واقعیات سازگار نیست، به خصوص که هند و پاکستان و آفریقای جنوبی جمهوری شدند و زیر لوای تاج امپراتوری قرار

درآورد. دیالکتیک هگلی فلسفه‌ای است که می‌گوید همه‌ی اشیاء با یکدیگر مربوطند و هر چیز در حرکت دائمی است و این حرکت بر طبق قوانین معینی صورت می‌گیرد و در این قوانین مفهوم «تضاد» نقش مهمی دارد. تغییرناشی از برخورد متضادها است. اما در جریان تغییر متضادها با یکدیگر متحد می‌شوند و این اصل «وحدت متضادها» است. در واقع در هر مبارزه‌ای وحدتی در سطح بالا نهفته است. یا از سوی دیگر تضاد لازمی پیشرفت است و همه‌ی موجودات نطفه‌ی چیز متضاد خود را در خود دارند. سر-انجام، دیالکتیک مدعی است که همه‌ی تغییرها در نهایت، پس از آنکه کشمکش میان متضادها به مرحله‌ی خاصی برسد، با یک جهش ناگهانی اتفاق می‌افتد و از این جهش چیز تازه‌ای زاده می‌شود که کیفیت و جوهر جدیدی دارد.

مارکس دیالکتیک هگلی را برای تبیین مادی تاریخ به کار برد و فلسفه‌ی خود را ماتریالیزم دیالکتیک نامید (در برابر ایدئالیزم دیالکتیک هگل). اصول دیالکتیک مارکس چنین است:

(۱) دیالکتیک، برخلاف فلسفه‌ی متافیزیک، طبیعت را کل همبسته‌ی مرتب‌تبی می‌انگارد که در آن اشیاء و پدیده‌ها بر-یکدیگر متکی هستند و یکدیگر را تعیین می‌کنند؛ (ب) دیالکتیک، برخلاف فلسفه‌ی متافیزیک، معتقد است که طبیعت در حالت حرکت و تغییر مداوم است و

نگرفتند. اصطلاح دومینیون پس از آن رفته رفته جای خود را به «اعضای کامنولک» داده است.

نیز: ر.ک. ملت‌های مشترک المنافع.

دونکیرک^۱، پیمان

معاهده‌ای که در مارس ۱۹۴۷ بین فرانسه و بریتانیا منعقد شد و به موجب آن مقرر گشت که دو دولت در مقابل هر نوع تجاوز و یا تهدید به تجاوز از طرف آلمان با یکدیگر مذاکره و اقدام کنند، و در باره‌ی روابط اقتصادی دو کشور دایماً با یکدیگر در تماس باشند. این معاهده پس از اشغال فرانسه در هنگام جنگ و شرکت نکردن آن دولت در «موافقتنامه‌ی پوتسدام»، بار دیگر نشانه‌ی ظهور فرانسه به عنوان یکی از قدرتهای بزرگ اروپایی بود.

دیالکتیک^۲

معنی دیالکتیک جست و جوی حقیقت از راه مباحثه است. همچنین به معنای مباحثه‌ی منطقی از طریق سؤال و جواب است که گفته‌اند اول بار زنون الائی به آن دست زد و افلاطون آن را گسترش داد.

هگل این کلمه را به معنای جدیدی به کار برد و به صورت فلسفه‌ی جامعی

دایماً تجدید و گسترده می‌شود؛ (پ) دیالکتیک، برخلاف فلسفه‌ی متافیزیک، جریان تکامل و گسترش را رشد ساده تلقی نمی‌کند و تغییرات کیفی را تدریجی نمی‌داند بلکه آن را جهشی از یک مرحله به مرحله‌ی دیگری می‌داند؛ (ت) دیالکتیک، برخلاف فلسفه‌ی متافیزیک، تضاد درونی را در همه‌ی اشیاء و پدیده‌های طبیعت می‌داند و مبارزه‌ی این اضداد را محتوی ذاتی جریان تکامل می‌شناسد.

۲. در مورد استعمال دیگر این اصطلاح، که مفهوم آن وسیع‌تر است، همه توافق دارند و آن اینکه دیپلوماسی مترادف مذاکره است. از آنجا که هدف مذاکره موافقت است و موافقت ناگزیر به معنای سازش است، دیپلوماسی را می‌توان چنین تعریف کرد: فن سازش در سیاست بین‌المللی که به جای به‌مخاطره انداختن منافع و امنیت ملی آن را افزون می‌کند.

دیپلوماسی

دیپلوماسی مشتق از «دیپلمات» - به معنای نماینده‌ی سیاسی کشوری در کشور دیگر - در زبان فرانسه است و دیپلمات نیز مشتق از «دیپلوما» ی یونانی و لاتینی است که به معنای کاغذ تاشده و سند و تصدیق است.

دیپلوماسی در اصطلاح عام و در علم سیاست به سه معنای اصلی به کار می‌رود.

۱. وسیع‌ترین معنای دیپلوماسی روابط میان دولتهاست. بعضی از صاحب نظران سیاست بین‌المللی دیپلوماسی را در این معنا «عصر»ی از قدرت ملی می‌دانند و بعضی دیگر آن را فقط «وسیله»ی اعمال سیاست ملی می‌شمارند. در استنباط اخیر تفاوتی میان سیاست خارجی به عنوان هدف و غرض و دیپلوماسی به عنوان وسیله و روش گذاشته می‌شود.

۳. بالاخره، دیپلوماسی به عمل دستگاه اداره‌کننده‌ی روابط بین‌المللی و به ویژگیهای شخصی کسانی که مأمور این روابطند نیز اطلاق می‌شود.

یکی از مسائل مهم در تعریف دیپلوماسی مسئله‌ی رابطه‌ی دیپلوماسی و جنگ است. بنا به یک تعریف، دیپلوماسی وسیله‌ایست که سیاست خارجی با استفاده از آن، به جای جنگ، از راه توافق به هدفهای خود می‌رسد و بر-اساس این تعریف آغاز جنگ شکست دیپلوماسی است؛ ولی گروهی دیگر بر-این عقیده‌اند که دیپلوماسی در دوران جنگ نیز می‌تواند ادامه داشته باشد. اما به هر حال، داشتن قدرت نظامی عاملی در دیپلوماسی است. از ۱۹۵ به این سو عده‌ای معتقد شده‌اند که دیگر هیچ ملتی نمی‌تواند با جنگ به هدفهای خود برسد، زیرا جنگ سبب انهدام عمومی خواهد شد. اما بعضی دیگر بر جنگهای محدود

غیرقانونی یافت. سولا ویولیوس قیصر محدوددیت‌های دیکتاتوری را برداشتند و غیرقانونی حکومت کردند.

مقصود از دیکتاتوری نوع قدرتی است که چندان از این مشخصات را دارا باشد: (ا) نبودن قوانین یا سنت‌هایی که فرمانروا (یا فرمانروایان) آنها را در اعمال خود در نظر داشته باشند؛ (ب) نامحدود بودن قدرت؛ (پ) به دست آوردن قدرت عالی با نقض قوانین قبلی؛ (ت) نبودن مقررات منظم برای جانشینی؛ (ث) به کاربردن قدرت در جهت منافع گروه اندک؛ (ج) اطاعت اتباع تنها به سبب ترس از قدرت دولت؛ (چ) تمرکز قدرت در دست يك نفر؛ (ح) به کار بردن ترور.

بعضی از این معیارها را می‌توان عمومیت‌ر و شاخص‌تر دانست، چنانکه می‌توان صفات دیکتاتوری را در مطلق بودن قدرت، به زور به دست آوردن قدرت عالی دولت، و نبودن قواعدی منظم برای جانشینی، خلاصه کرد.

لفظ دیکتاتور بر فرمانروایان هر نوع حکومت مطلقه و فردی اطلاق می‌شود.

نیز: ر.ك. اتو کراسی؛ استبداد؛ توتالیتیریزم؛ دسپوتیزم.

دیکتاتوری پرولتاریا

ظاهراً اول بار لویی آگوست بلانکی، انقلابی معروف فرانسوی، این اصطلاح

به عنوان يك وسیله سیاسی تکیه می‌کنند. و بعضی دیگر بر توانایی فرود آوردن ضربه‌ی اول و استراتژی آن اشاره می‌کنند.

دیپلوماسی بر حسب سنت همیشه به وسیله دیپلمات‌هایی که به دولت‌های دیگر معرفی می‌شده‌اند، اعمال می‌شده است، اما رؤسای دولت‌ها و وزیران خارجه نیز رفته‌رفته هر چه بیشتر در این کار شرکت می‌کنند. در گذشته دیپلوماسی عمل دوجانبه بود، جز در موارد نادری که پس از جنگ‌ها کنفرانسی از دیپلمات‌ها تشکیل می‌شد، اما با پیدایش جامعه‌ی ملل دیپلوماسی از راه کنفرانس از حالت استثنا به صورت قاعده‌ی کلی درآمد و دیپلوماسی که در گذشته مخفیانه اعمال می‌شد، امروزه دست‌کم جزئی از آن به صورت علنی درآمد و در پیش چشم عموم انجام می‌شود و افکار عمومی را در نظر می‌گیرد.

دیکتاتوری (و دیکتاتور)

عنوان دیکتاتور در روم باستان به کسانی اطلاق می‌شد که در مواقع بحرانی برای مدت ششماه با اختیارات فوق‌العاده حکومت می‌کردند. بنا بر این، دیکتاتوری رومی نوعی قدرت قانونی بود. ولی در اواخر دوره‌ی جمهوری سردارانی که قدرت حکومت را به‌وسایل غیرقانونی تصاحب می‌کردند، این عنوان را به خود بستند و دیکتاتوری صورت

را به کار برده است، ولی اهمیت خاص آن در فلسفه‌ی سیاسی مارکسیزم (ر.ک.) است. مارکس در طرح خود برای انتقال جامعه از حالت سرمایه داری به سوسیالیستی، یک مرحله‌ی عبور موقت را در نظر می‌گیرد که آن را دیکتاتوری پرولتاریا می‌نامد. به نظر مارکس پس از آن که طبقه‌ی پرولتاریا (ر.ک.) قدرت سیاسی را از طریق انقلاب به دست گرفت، یک حکومت طبقه‌ای از آن خود تشکیل می‌دهد. چنین حکومتی مزدها را به نسبت کار پرداخت می‌کند و مالکیت وسایل تولید، توزیع، و مصرف را به خود منتقل کرده و سلطه‌ی محکمی بر سایر طبقات برقرار می‌کند. ولی در صفوف پرولتاریا بعضی از اشکال دموکراسی، مانند رأی عمومی، استقرار به نوبت در مشاغل دولتی، محدودیت حقوق کارمندان به اندازه‌ی کارگران، باید محفوظ باشد. این حکومت با از میان بردن تفاوت کاردستی و فکری و اختلاف طبقه‌ای راه را برای ظهور کمونیسم (ر.ک.)، یعنی جامعه‌ی بدون طبقه، باز خواهد کرد. در این مرحله پرولتاریا نیز به عنوان طبقه از میان می‌رود و جای خود را به مجامع تعاونی اداره‌ی وسایل تولید می‌دهد.

دیوان دادگستری بین‌المللی^۱

رکن قضایی سازمان ملل متحد است.

دیوان در آوریل ۱۹۴۶ در لاهه، پایتخت هلند، گشایش یافت. اساسنامه‌ی دیوان جزئی از منشور ملل متحد است. به جای این دادگاه در زمان جامعه‌ی ملل دیوان دائمی دادگستری بین‌المللی، وجود داشت که در ۱۹۲۱ منقرض شد.

در قریب‌های پیشین دولتها برای حل اختلاف به دادگاههای داوری روی می‌کردند و خود داوران را برمی‌گزیدند. اصل ایجاد یک دادگاه دائمی و قضاوت اجباری آن در ۱۹۲۱ پذیرفته شد، اگرچه «دیوان دادگستری، امریکای مرکزی» قبل از آن، در ۱۹۰۸-۱۸، قضاوت اجباری را در سطح منطقه‌ای پدید آورده بود.

۱۵ قاضی دادگاه را مجمع عمومی شورای امنیت مشترکاً انتخاب می‌کنند و هر سه سال ۵ کرسی خالی می‌شود. اساسنامه‌ی دیوان می‌گوید که دیوان مرکب است از «هیئتی از قضات مستقل که بدون در نظر گرفتن ملیتشان بر-گزیده می‌شوند». این ماده برای تضمین این مطلب است که دولتهای بزرگ حق خاصی در انتخاب قضات ندارند. اما در عمل هر یک از دولتهای عضو دائمی شورای امنیت یک قاضی در دیوان دارند و هنگامی که یک قاضی بازنشسته می‌شود یا می‌میرد، باز از همان ملیت قاضی دیگری انتخاب می‌شود.

هنگامی که دولتی «ماده‌ی اختیاری» اساسنامه‌ی دیوان را می‌پذیرد، قبول می‌کند که قضاوت دیوان در این موارد

اجباری است : (۱) تفسیر قراردادها ؛
 (۲) هر مسئله‌ای از حقوق بین‌الملل ؛
 (۳) اثبات هر واقعیتی که موجب نقض قوانین بین‌المللی است ؛ (۴) ماهیت و میزان غرامتی که باید برای نقض قوانین بین‌المللی پرداخت شود. در حدود ۴۰ دولت « ماده‌ی اختیاری » را قبول کرده‌اند ، اگرچه بعضی برای مدت کوتاه و مشروط . مثلاً ، بریتانیا اختلاف بادولتهای مشترك المنافع را از قضاوت اجباری دیوان مستثنا کرده است و ایالات متحده دخالت دیوان را در اختلافهایی که اساساً « به تصمیم ایالات متحدهی امریکا » در حوزهی قضاوت آن کشور است ، نمی‌پذیرد. اما این شرط با اساسنامهی دیوان که تصمیم راجع به قرارداد داشتن یا نداشتن مسائل در حوزهی قضاوت داخلی را به عهدهی دیوان می‌گذارد ، متناقض است.

از موارد مشهور قضاوتهای دیوان دادگستری ، قضاوت آن در اختلاف دولت ایران با شرکت نفت ایران و انگلیس بر سر ملی کردن صنایع نفت جنوب ایران است. دیوان در این دعوا به نفع ایران رای داد.

راپاکی، طرح

امیدواری کرده بود که به وجود آمدن چنین منطقه‌ای به کاسته شدن سلاحهای عادی در این منطقه منجر شود و این سیستم سابقه‌ی مفیدی برای موافقتهای وسیعتر در زمینه‌ی خلع سلاح به وجود آورد.

شوروی از طرح پشتیبانی کرد و امریکا و انگلستان با آن مخالفت کردند، به این دلیل که این طرح به نفع کشورهای شرقی است که در سلاحهای عادی تفوق دارند. و دلیل دیگر این بود که این طرح اتحاد مجدد آلمان را در نظر ندارد.

نیز: ر.ك. خلع سلاح.

راپالو، قرارداد

قرارداد دوستی آلمان و شوروی که در ۱۹۲۲ در راپالو، نزدیک جنوا، در ایتالیا، بسته شد. در این زمان يك كنفرانس بین‌المللی برای رسیدگی به مسائل اقتصادی و مسئله‌ی غرامتهای جنگی در این محل تشکیل شده بود. مواد این قرارداد اهمیتی نداشت و اهمیت آن تنها از این جهت بود که برای اولین بار يك دولت بزرگ دولت شوروی را به

پیشنهادی برای غیراتمی کردن اروپای مرکزی که لهستان در یادداشتی به تاریخ ۱۴ فوریه ۱۹۵۸ در ورشو تسلیم نمایندگان نه دولت کرد. این طرح به نام آدام راپاکی، وزیر خارجه‌ی لهستان، معروف است که در اکتبر ۱۹۵۷ آن را در مجمع عمومی ملل متحد مطرح کرد. منطقه‌ی پیشنهاد شده عبارتست از لهستان، چکسلواکی، و آلمان شرقی و غربی که بر طبق یادداشت دولت لهستان «در این منطقه نباید سلاحهای اتمی ساخته و ذخیره شود و وسایل و تأسیسات به کار بردن سلاحهای اتمی در این حدود مستقر نشود؛ و به کار بردن سلاحهای اتمی علیه این منطقه نیز ممنوع باشد.» همچنین دولتهای منطقه به اضافه‌ی انگلستان و امریکا و شوروی و فرانسه و دولتهای دیگر (که بعداً شامل بلژیک، کانادا، دانمارک، و هلند شد) در برابر این مواد متعهد باشند.

در این یادداشت همچنین پیشنهاد شده بود که دولتهای عضو پیمان ناتو و پیمان ورشو بر یکدیگر نظارت هوایی و زمینی داشته باشند. دولت لهستان اظهار

رسمیت می‌شناخت. این قرارداد نتیجه‌ی سیاست تحقیر آمیز دولتهای بزرگ دیگر نسبت به آلمان و شوروی بود.

برد. فاکس لزوم «اصلاحات رادیکال» را اعلام کرد و از آن پس جناح محافظه کار حزب لیبرال به عنوان رادیکال مشهور شد که در میان آنها شخصیهایی مانند جان استوارت میل، جوزف جیمبرلین، و دیوید لوید جورج وجود داشتند. رادیکالیزم اروپایی در ۱۹۲۰-۳۰ به شدت تحت تأثیر مارکسیزم و استالینیزم بود، اگرچه بعضی جنبش های سوسیالیست رادیکال غیر استالینی نیز وجود داشت.

درفرانسه حزبی به نام «رادیکال سوسیالیست» وجود داشت که در دوره‌ی جمهوری سوم مدت درازی حکومت کرد و بین دو جنگ اعضای خود را به نفع حزب سوسیالیست ازدست داد و پس از جنگ جهانی دوم به سرعت از اعتبار افتاد. بزرگترین رهبر این حزب ژرژ کلمانسو، سیاستمدار معروف فرانسوی، بود و در این اواخر ادوارد اوریو رهبری آن را داشت.

راست: ر. ک. چپ و راست.

راسیزم^۲

[از race در زبان انگلیسی، به معنای «نژاد»]

نظریه‌ای که میان پدیده های فرهنگی و نژاد رابطه ای می‌شناسد و بعضی نژادها

رادیکالیزم^۱ (و رادیکال)

[از radix در زبان لاتینی، به معنای «ریشه»]

این اصطلاح هر عمل و نظر سیاسی و اجتماعی را که خواهان تغییرات فوری و قاطع در نهادهای اجتماعی موجود باشد، دربرمی گیرد.

اصطلاحهای رادیکالیزم و رادیکال بیشتر برای اعمال و نظریه های دستهای چپ افراطی، اعم از مارکسیست و غیر مارکسیست، که خواهان تحولات اساسی و از ریشه در نهادهای اجتماعی هستند، به کار می رود.

رادیکالها را غالباً در جناح چپ افراطی قرار می دهند و پس از آنها لیبرالها قرار دارند که خواهان تحولات آرامتر هستند و پس از آنها محافظه کاران قرار دارند که بابت تحول اساسی مخالفند و پس از آنها راستهای افراطی یا ارتجاعی قرار دارند که خواهان بازگشت به گذشته اند.

این اصطلاح را در انگلستان اول بار چارلز جیمز فاکس، C. J. Fox، از رهبران حزب لیبرال (ویگ)، به کار



خود برتر یا حقیر است و این حقارت یا برتری ربطی به مکان و عوامل اجتماعی ندارد. این نظریه در امور داخلی و سیاست جهانی بسیاری از ملتها در قرن بیستم نقش مهمی بازی کرده است. چنانکه در مورد رفتار نازیهای آلمان با یهودیان و توجیه آنها از سیاست جهانگیری خود، مبارزه‌ی کنونی برای حقوق مدنی در ایالات متحده و سیاست آپارتهیت (ر. ک.) در افریقای جنوبی، این نظریه مطرح بوده و هست.

رایش^۱

اصطلاحاً بر کشور آلمان و امپراتوری آلمان اطلاق می‌شود. این اصطلاح را مولر وان دن بروک Möller Van den Bruck از راه کتاب Das Dritte Reich، که در ۱۹۲۴ منتشر شد، باب کرد. به عقیده‌ی نازیها در آلمان سه «رایش» وجود داشته است: **رایش اول** «امپراتوری مقدس روم» (غربی) است که در قرن نهم میلادی در اروپای مرکزی به وجود آمد و قسمت اعظم آن را کشورهای آلمانی زبان تشکیل می‌دادند و خاندان هابسبورگ بر آن حکومت می‌کرد. **رایش اول** در ۱۸۰۶ از میان رفت. **رایش دوم** امپراتوری آلمان از ۱۸۷۱ تا ۱۹۱۹ بود که بسمارک تأسیس کرد. پس از آن، تا آغاز

را ذاتاً بر مبنای دیگر متفوق می‌شمارد. **رایش سوم** با **رایش اول** و **رایش دوم** بدون اشتغال به ایده‌های اجتماعی نامربوط به زیست‌شناسی مانند فرقه‌های دینی، ملتها، گروههای زبانی و فرهنگی رادربر می‌گیرد و درباره‌ی آنها حکم می‌کند. خلاصه، راسیزم عبارتست از عقیده به اینکه يك گروه نژادی طبیعتاً محکوم به حقارت است و نژاد دیگر دارای برتری موروثی است. راسیزم چیزی بیشتر از تعصب نژادی است و ریشه‌های آن در عصر جدید به نظریات کنت دو-گوبینو A. de Gobineau، نویسنده‌ی فرانسوی، می‌رسد که در ۱۸۵۳ آن را اعلام کرد. در قرن بیستم بزرگترین حامی این نظریه هاستن استوارت چمبرلین H. S. Chamberlain (۱۸۵۵ - ۱۹۲۷) نویسنده‌ی آلمانی انگلیسی-الصل بود.

راسیزم خصوصیات ملی، قومی، و فرهنگی را با خصوصیات نژادی درهم می‌آمیزد و حقارتها یا امتیازات آنها را به نژاد نسبت می‌دهد. راسیزم قبول نتایج مطالعه‌ی عینی و علمی در نژادها و سنجش نابرابریهای کنونی نیست و راسیستها غالباً برای توجیه نظریات خود به عوامل متافیزیکی و تقدیری توسل می‌جویند، راسیزم نابرابری را مطلق و بی‌قید و شرط می‌شمارد؛ به این معنی که يك نژاد از طریق وراثت و به سبب طبیعت

رایش سوم، دوره‌ی «جمهوری وایمار» بود. رایش سوم از ۱۹۳۳ تا ۱۹۴۵ دوام داشت و مؤسس آن، آدولف هیتلر، می‌خواست يك «رایش هزار ساله» به وجود آورد.

رفراندوم^۱ با مراجعه به آراء عمومی

رایگیری مستقیم از اعضای تشکیل‌دهنده‌ی يك سازمان یا جامعه برای رد یا تصویب سیاستی که رهبران یا نمایندگان پیشنهاد کرده‌اند. با مراجعه به آراء عمومی يك جامعه خود را از قانونگذاری زیان‌آور یا نامطلوب حفظ می‌کند. اوایل از رفراندوم فقط برای تصویب قوانین اساسی استفاده می‌شد. در کانتون سنت گال سوئیس از ۱۸۳۱ برای مصوبات عادی مجمع نمایندگان نیز رفراندوم وضع شد و از آن پس دیگر کانتونهای سوئیس نیز رفراندوم را برای هر نوع قانونگذاری به کار بردند و بیست و يك ایالت از ایالات متحده‌ی آمریکا نیز در ۱۸۹۸-۱۹۵۷ از این روش استفاده می‌کردند و چند کشور دیگر نیز چنین بودند.

دو نوع مراجعه به آراء عمومی وجود دارد: اختیاری، و اجباری. رفراندوم اجباری معمولاً برای تصویب قانون اساسی و متمم قانون اساسی است. این قاعده ممکن است در مورد بعضی از قانونگذار پیهای عادی نیز، مطابق

پیشبینی قانون اساسی، اعمال شود؛ مثلاً در مورد پیشنهادهایی برای افزایش قرضه‌ی عمومی. در رفراندوم اختیاری نمایندگان مجلس ممکن است با اکثریت قاطع مسئله‌ای را به رأی عمومی ارجاع کنند و یا دولت در غیاب مجلس و یا برغم تمایل آن موضوعی را به رأی عمومی گذارد.

روش دیگر ارجاع به رفراندوم درخواست عمومی است؛ بدین صورت که اگر مجلس قانونگذاری به میل خود موضوعی را به رفراندوم ارجاع نکند، کسانی از مردم که صلاحیت رأی‌دادن دارند، ممکن است درخواستی را امضا کنند که موضوع به رأی عمومی گذاشته شود. تعداد لازم این اشخاص بر حسب قوانین کشورها از ۵ تا ۱۵ درصد مجموع رأی‌دهندگان آخرین انتخابات است. در فرانسه از ۱۹۴۶ به این سو تاکنون سه بار برای اصلاح قانون اساسی مراجعه به آراء عمومی شده است و آخرین رفراندوم در آن کشور در ژانویه ۱۹۶۸ برای استقلال الجزایر انجام شد.

رم، قراردادهای

دو موافقتنامه‌ای که در ۲۵ مارس ۱۹۵۷ در رم توسط نمایندگان آلمان غربی، ایتالیا، بلژیک، فرانسه، لوکزامبورگ، و هلند امضا شد و به موجب آنها جامعه‌ی

ریو، پیمان

۱۰۲

انرژی‌اتمی اروپا (ر.ك.) و وجامعه‌ی
اقتصادی اروپا (ر.ك.) بازار مشترك
به وجود آمد.

اقتصادی، نیز به عنوان نوعی تهاجم
باشد، و بعضی دیگر می‌خواستند که ایالات
متحده برای امریکای لاتین پیشنهادهایی
شبه طرح مارشال (ر.ك.)، که در همان
زمان برای اروپا وضع شده بود، بدهد.
اما این قرارداد سرانجام به امور نظامی
محدود شد.

ریو، پیمان

پیمان كومنك متقابل بین قاره‌ای امریکا
که در ۲ سپتامبر ۱۹۴۷ در ریو دو ژانیرو،
پایتخت برزیل، امضا شد و نمایندگان
همه‌ی کشور های نیمکره‌ی غربی، جز
کانادا، اکوادور، نیکاراگه، درامضای
آن شرکت داشتند. به موجب این قرار
داد، هرگاه به یکی از دولتهای امضاکننده
تجاوز شود، دیگر دولتها حق دخالت
دارند و هر حمله‌ی مسلحانه به يك دولت
امریکایی حمله به همه تلقی می‌شود. اهمیت
مداخله‌هایی که اجرای موافقتنامه را
ایجاب می‌کند، تعیین نشده، و همچنین
تصمیمهای کنفرانس دولتهای امریکایی
(که به اکثریت دو سوم دولتهای امضاکننده
گرفته می‌شود) هیچ دولتی را مجبور
نمی‌کند که بدون رضایت خود قوای
مسلح به کاربرد و اگر، مثلاً، به قوای
ایالات متحده‌ی امریکا در خارج از حدود
منطقه‌ی امنیت قرارداد (که از قطب شمال
تا قطب جنوب امتداد دارد) حمله شود،
دیگر دولتهای امریکایی خود به خود
متعهد به مداخله نیستند.

بعضی از دولتهای امریکایی
می‌خواستند که قرارداد شامل تهاجم

ریویزیونیزم : ر.ك. تجدید نظر طلبی.

رییس مملکت

قبل از پیدایش رژیمهای جمهوری در همه‌ی
کشورها شاه رییس مملکت بود و سفیران از
جانب اومی رفتند و امور رسمی دولتی از
جانب او انجام می‌شد. در این سیستمها
رییس مملکت رییس دولت نیز بود و شاه
شخصاً مسئولیت سیاست داخلی و خارجی
و نصب مسئولان امور را به عهده داشت.
در رژیمهای سلطنتی مشروطه قوه‌ی
مجریه به دو قسمت تقسیم شده است :
(۱) رییس مملکت، شاه، که سفیران
از جانب اومی روند و در مراسم تشریفاتی
از جانب کشور عمل می‌کند؛ (۲) دولت
که قدرت سیاسی واقعی (جز انتصاب
نخست وزیر) در دست آنست. این
دولتها نیز قدرت را به نام شاه (به عنوان
رییس فساد مسئولیت قوه‌ی مجریه)
اعمال می‌کنند.

در جمهوریهای پارلمانی نیز قوه‌ی

رییس مملکت

شوروی، مقام ریاست مملکت وجود ندارد. در بعضی از کشورهای کمونیست، به خصوص در شوروی، قدرت عالی در دست شورای عالی (ر.ک. سوویت) است و در فاصله‌ی جلسات آن در دست هیئت ریسه‌ی شورای عالی است. بر طبق قانون، «هیئت ریسه» به عنوان رییس مملکت عمل می‌کند (ماده‌ی ۹۴ قانون اساسی شوروی) و در عمل «صدر هیئت ریسه» از جانب آن در امور تشریفاتی حکم رییس مملکت را دارد.

مجریه به دو قسمت تجزیه می‌شود: (۱) رییس مملکت که رییس جمهوری است و غالباً توسط قوه‌ی مقننه انتخاب می‌شود؛ (۲) دولت که رییس آن نخست وزیر است و یا، مانند جمهوری فدرال آلمان، صدراعظم.

در سیستم‌های ریاست جمهوری، مانند ایالات متحده‌ی امریکا، رییس جمهور هم رییس دولت و هم رییس مملکت است و این سیستم در چند کشور جدید نیز اقتباس شده است.

در بعضی کشورها، مانند اتحاد

س

ساتیاگراها^۱

[از سانسکریت * به معنای « نیروی روح » یا « نیروی حقیقت »]

در برابر شریر با کناره گرفتن از اوست،
حتا اگر از این کار به او زیان یا صدمه‌ی
جسمی برسد.

این اصطلاح را مهاتما گاندی، پیشوای
نهضت ملی هند، وضع کرد و مقصود از
آن به کار بردن قدرت روحی در عمل
اجتماعی و سیاسی بجای نیروی مادی
است. گاندی برای اعمال نیروی روح
و پرهیز از به کار بردن نیروی مادی
« عدم خشونت » را تجویز می‌کند که
اگرچه به ظاهر منفی است، ولی برای
گاندی اصلی مثبت است.

به عقیده‌ی گاندی پیرو ساتیاگراها
اگرچه سلاح خشونت و حثا اندیشه و گفتار
خشن را رها می‌کند، ولی همچنان يك
مبارز باقی می‌ماند و در مواجهه با شر
از خود عکس العمل نشان می‌دهد. سلاح
های او حقیقت و محبت و خیر خواهی
هستند. گاندی می‌نویسد که « عدم خشونت
تنها حالت منفی بی‌آزاری نیست، بلکه
حالت مثبت محبت و ورزیدن و نیکی کردن
حتا به شریر است. اما به معنی کومک به
شریر برای ادامه دادن به بدکاری و یا
تحمل او نیست. برعکس، محبت، یعنی
حالت مثبت عدم خشونت، مستلزم مقاومت

سازمان بین‌المللی آوارگان^۲

این سازمان از مؤسسات وابسته به سازمان
ملل متحد بود و از ۲۵ اوت ۱۹۴۸ تا
دسامبر ۱۹۵۱ مسئولیت مواظبت و باز
گرداندن آوارگان به میهنشان را داشت
و نیز مأمور بود که هویت آنها را تعیین
و از آنها حمایت سیاسی و قانونی کند و
آنها را در کشورهایی که خواهان
پذیرفتنشان هستند، جاده‌دهد. اساسنامه‌ی
این سازمان را مجمع عمومی ملل متحد در
دسامبر ۱۹۴۶ تصویب کرد. سازمان
بین‌المللی آوارگان در فاصله‌ی ۱۹۴۷ تا
۱۹۵۱ بیش از يك میلیون نفر را در
سراسر جهان در کشورهای دیگر ساکن
کرد و ۷۳۰۰۰ نفر را به میهنشان باز
گرداند و به ۱،۶۰۰،۰۰۰ نفر کمک‌های
مختلف کرد. این سازمان در اصل موقتی بود
و با انحلال آن در ۱۹۵۱، مسئولیت‌هایش
به « مأمور عالی ملل متحد برای آوارگان »
(ر.ك.) منتقل شد.

سازمان بین‌المللی کار^۱

در ۱۹۱۹ به صورت مؤسسه‌ای مستقل و وابسته به جامعه‌ی ملل به وجود آمد و هدف آن بهتر کردن شرایط کار، بالا بردن سطح زندگی، و پیشبرد اقتصادی و اجتماعی جهان بود. در ۱۹۴۶ سازمان ملل متحد مسئولیت‌های این سازمان را در زمینه‌های بالا به رسمیت شناخت و از آن پس از سازمان‌های تخصصی ملل متحد شد. این سازمان در درجه‌ی اول با مسائل تنظیم ساعات کار، عرضه‌ی کار و جلوگیری از بیکاری، تأمین مزد کافی، محافظت کارگران در مقابل بیماری و صدمه‌های ناشی از کار، حمایت کودکان، جوانان، و زنان، پیشبینی برای ایام پیری و بیماری، حمایت از منافع کارگرانی که در خارج از وطن خود استخدام می‌شوند، شناسایی اصل مزد برابر برای کار برابر و آزادی اجتماع، و سازمان‌های تربیت فنی و شغلی، سروکار دارد.

خط مشی سازمان را کنفرانس سالانه‌ی بین‌المللی - که هر دولت بادو هیئت نمایندگی، یکی کارگری و دیگری کارفرمایی، در آن شرکت دارد - تعیین می‌کند. یک هیئت مدیره - مرکب از ۲ نماینده‌ی دولتی، ۱۰ نماینده‌ی کارگر، و ۱۰ نماینده‌ی کارفرما - مدیر کل را تعیین می‌کند و بر کار «اداره‌ی کار بین‌المللی» (دبیرخانه‌ی دائمی سازمان بین‌المللی کار) نظارت می‌کند.

مرکز سازمان در ژنو است. کارفرمایان غربی کوشیده‌اند تا هیئت کارفرمایی کشورهای کمونیست را حذف کنند، به این دلیل که هیئت کارفرمایی این دولت‌ها نماینده‌ی مستقیم دولت است و نماینده‌ی منافع جداگانه‌ای نیست. ده کشور (آلمان فدرال، آمریکا، انگلستان، ایتالیا، چین، ژاپن، شوروی، فرانسه، کانادا، هند) که اهمیت صنعتی دارند در هیئت مدیره‌ی سازمان عضویت دائمی دارند و هر یک از گروه‌های سه‌گانه‌ی عضو سازمان نمایندگان خود را برای ۳۰ کرسی باقیمانده‌ی هیئت مدیره انتخاب می‌کنند.

سازمان پیمان آنلانتیک شمالی: ر.ك.
ناټو، پیمان.

سازمان پیمان آسیای جنوب شرقی: ر.ك.
سیتو، پیمان.

سازمان پیمان مرکزی: ر.ك. سنتو، پیمان.

سازمان تربیتی، علمی، و فرهنگی ملل متحد: ر.ك. یونسکو.

سازمان جهانی بهداشت^۲

یکی از مؤسسات تخصصی سازمان ملل متحد است که در ۷ آوریل ۱۹۴۸، به

پیشنهاد کنفرانس سانفرانسیسکو (آوریل تا ژوئن ۱۹۴۵) و کنفرانس بین‌المللی بهداشت در نیویورک (ژوئن تا ژوئیه ۱۹۴۶) به وجود آمد. کنفرانس نیویورک «کمسیون موقت سازمان جهانی بهداشت» را به وجود آورد و تصویب اساسنامه‌ی سازمان را به عهده‌ی سازمان ملل متحد گذاشت.

سازمان خواربار و کشاورزی

از مؤسسات تخصصی سازمان ملل متحد است که در ۱۶ اکتبر ۱۹۴۵ به دنبال کنفرانس (مه ۱۹۴۳) خواربار و کشاورزی در ایالت ویرجینیا، آمریکا، به وجود آمد. این سازمان وظایف متعددی دارد که عبارتند از: (۱) مدام وضعیت خواربار و کشاورزی جهان را زیر نظر دارد و دولتهای عضو را از حقایق و رقمهای مربوط به مواد غذایی، کشاورزی، جنگل، ماهیگیری و قیمت محصولات پیشبینی تولید، توزیع، و مصرف محصولات کشاورزی مطلع می‌کند؛ (۲) اقدامات ملی و بین‌المللی برای پیش بردن مراحل عرضه به بازار، توزیع، و ذخیره‌ی منابع انجام می‌دهد و توسعه‌ی اعتبارات کشاورزی را تشویق و توصیه می‌کند؛ (۳) برای کشف زمینهای تازه، بالا بردن محصول، کم کردن قیمت تولید، و بالا بردن سطح زندگی روستایی به اعضا اعتبار می‌دهد. کنفرانس سازمان، که در آن هر يك از اعضا يك نماینده دارند و هر دو سال يك بار تشکیل جلسه

رکن قانونگذار سازمان «مجمع بهداشت جهانی» است که سالی يك بار تشکیل جلسه می‌دهد و نمایندگان همه‌ی دولتهای عضو در آن شرکت می‌کنند. این مجمع خط مشی سازمان و بودجه‌ی آن را معین می‌کند. در «هیئت عامل» نمایندگان ۲۴ دولت عضویت دارند و این هیئت سالی دوبار اجتماع می‌کند تا تصمیمهای مجمع را به اجرا گذارد. امور جاری را دبیرخانه‌ای بر گزار می‌کند که زیر نظر يك «مدیر کل» است. مرکز دائمی سازمان در ژنو است.

سازمان جهانی بهداشت دو فعالیت عمده دارد: (۱) خدمات مشورتی برای بهبود مدیریت بهداشتی کشورها. گروههای بهداشت عمومی سازمان می‌آموزند که چگونه با بیماریهایی مانند مالاریا، سل، بیماریهای آمیزشی، تیفوس، وبا، و خناق مبارزه شود و چگونه وضع بهداشت و تغذیه‌ی مادران و کودکان بهتر شود. برای اینکه کشورها بتوانند کادرفنی آشنا با فنون جدید داشته باشند، سازمان افراد را نیز تربیت می‌کند.

آوردند که با تنظیم تولید قیمت‌ها را ثابت نگاهدارد؛ (۳) اگر یکی از شرکت‌های نفتی کشوری را به خاطر اجرای رأی به اتفاق آراء سازمان مجازات کند، دیگر اعضا حق ندارند امتیازهایی را به صورت افزایش صادرات یا بالا بردن قیمت‌ها، قبول کنند. مرکز سازمان در ژنو است.

می‌دهد، تعیین‌کننده‌ی خط‌مشی سازمان است. شورای منتخب کنفرانس، که بیست و پنج عضو دارد، وضعیت خواربار و کشاورزی جهان را زیر نظر دارد و به اعضا و دیگر مؤسسات بین‌المللی برای بهتر کردن وضع توصیه‌هایی می‌کند. سازمان یک مدیر کل و یک هیئت دائمی دارد که مقر آنها رم، پایتخت ایتالیا، است.

سازمان ملل متحد^۲

سازمان بین‌المللی که در ۲۴ اکتبر ۱۹۴۵ در نتیجه کنفرانس‌های بین‌المللی زمان جنگ جهانی دوم، به عنوان جانشین جامعه ملل (ر.ک.) به وجود آمد. در کنفرانس مسکو، نوامبر ۱۹۴۳، نمایندگان آمریکا، انگلستان، چین، و شوروی اعلام کردند که به نظرایشان ایجاد یک سازمان عمومی بین‌المللی برای حفظ صلح و امنیت بین‌المللی در اولین فرصت لازم است. این سازمان باید «بر اساس تساوی همه دولتهای صلحدوست تشکیل شود و درهای آن به روی همه کشورها بزرگ و کوچک باز باشد». کنفرانس دومبارتن اوکس (ر.ک.)، که در ۷ اکتبر ۱۹۴۴ پایان یافت، پیشنهادهایی برای بنیاد این سازمان جهانی کرد و از ۲۵ آوریل تا ۲۶ ژوئن ۱۹۴۶ نمایندگان ۵۰ کشور در سانفرانسیسکو

سازمان دولتهای امریکای مرکزی: ر.ک.
امریکای مرکزی، سازمان دولتهای.

سازمان دولتهای امریکایی: ر.ک.
امریکایی، سازمان دولتهای.

سازمان کشورهای صادرکننده نفت^۱

در ژانویه ۱۹۶۱ در کاراکاس، پایتخت ونزوئلا، به وجود آمد و دولتهای ایران، عراق، عربستان سعودی، قطر، کویت، و ونزوئلا به عضویت آن درآمدند. بعداً اندونزی و لیبی نیز به این سازمان پیوستند. دولتهای عضو تصمیم گرفتند که: (۱) از شرکت‌های نفتی بخواهند که قیمت‌ها را ثابت و دور از نوسانهای نگاه دارند که بر رشد اقتصادی کشورهای تولیدکننده اثر می‌گذارد؛ (۲) سیستمی به وجود

۱- Organization of Petroleum Exporting Countries (OPEC)

۲- United Nations

(علامت اختصاری)

اجتماع کردند تا پیشنهاد منسوخ ملل متحد و اساسنامه دیوان دادگستری بین‌المللی (ر.ك.) را تنظیم کنند. عضویت ملل متحد برای همه دولت‌های صلح‌دوست که بخواهند و بتوانند - به قضاوت سازمان - تعهدات ناشی از منشور را اجرا کنند، آزاد است. اعضای جدید با توصیه شورای امنیت و با اکثریت دو سوم اعضای مجمع عمومی پذیرفته می‌شوند. بر سر پذیرفتن اعضای جدید گاهی مباحثه‌هایی در گرفته و هنوز چند دولت در این سازمان عضویت ندارند. دولت‌های آلمان غربی، آلمان شرقی، کره‌ی شمالی، کره‌ی جنوبی، ویتنام شمالی، ویتنام جنوبی، منولستان خارجی، وچین (کمونیست) از جمله دولت‌هایی هستند که به سازمان ملل راه نیافته‌اند. بعضی از دولت‌هایی که هنوز به عضویت پذیرفته نشده‌اند در بعضی از سازمان‌های تخصصی حق شرکت دارند.

دبیرخانه‌ی سازمان از یک دبیر کل و اداره‌هایی که سازمان ملل نیاز دارد، تشکیل می‌شود. دبیر کل مدیر اصلی سازمان ملل است و برای پنج سال توسط مجمع عمومی، به توصیه شورای امنیت، منصوب می‌شود. دبیر کل هر سال به مجمع عمومی یک گزارش سالانه درباره‌ی کارهای سازمان می‌دهد. مقر دائمی سازمان در نیویورک است.

سازمان ملل شش رکن اصلی دارد: مجمع عمومی (ر.ك.)، شورای امنیت (ر.ك.)، شورای اقتصادی و اجتماعی

(ر.ك.)، شورای قیمومت، دیوان دادگستری بین‌المللی (ر.ك.)، و دبیرخانه. در همه‌ی این رکن‌ها، جز دیوان دادگستری بین‌المللی، زبان رسمی اسپانیایی، انگلیسی، چینی، روسی، و فرانسه است و زبان‌های نشریات انگلیسی و فرانسه است. در مجمع عمومی زبان اسپانیایی نیز به کار می‌رود. زبان‌های رسمی دیوان بین‌المللی انگلیسی و فرانسه است.

هدف‌های ملل متحد در دیباچه‌ی منشور آن به این شرح آمده است: «ما مردم ملل متحد با تصمیم به محفوظ داشتن نسل‌های آینده از بلای جنگ که دوبار در مدت عمر یک نسل افراد بشر را دوچار مصایب ناگفتنی کرده است، و با اعلام مجدد ایمان خود به حقوق اساسی و حیثیت و ارزش شخصیت انسان و به تساوی حقوق مرد و زن و همچنین حقوق ملت‌ها، اعم از کوچک و بزرگ، و به ایجاد موجبات لازم برای حفظ عدالت و احترام به تعهدات ناشی از عهد و سایر منافع حقوق بین‌المللی و به پیشبرد و ترقی اجتماعی و برقراری پایه‌های بلندتری برای زندگی با آزادی بیشتر... عزم کردیم برای تحقق این مقاصد مساعی خود را توأم کنیم.»

مرام ملل متحد عبارتست از: (۱) نگاهداری صلح و امنیت بین‌المللی؛ (۲) توسعه‌ی روابط دوستانه‌ی ملت‌ها؛ (۳) همکاری بین‌المللی برای حل مسائل بین-

با اینهمه، با وجود شکست سازمان ملل در بسیاری از تصمیمهای خود و ناتوانی آن در حوزه نفوذ دولتهای بزرگ، این سازمان توانسته است در حل بعضی مناقشها و فرونشاندن جنگهای محلی کومکهای سودمند کند. از جمله این موارد مداخلات سازمان در جنگ اعراب و اسرائیل، جنگ هند و پاکستان، و جنگ کانال سوئز بوده است.

سازمان همکاری و توسعه اقتصادی^۱

در ۳۰ دسامبر ۱۹۶۱ بیست دولت (اتریش، اسپانیا، امریکا، انگلستان، ایتالیا، ایرلند، ایسلند، بلژیک، پرتغال، ترکیه، جمهوری فدرال آلمان، دانمارک، سوئد، سوییس، فرانسه، کانادا، لوکزامبورگ، نروژ، هلند، یونان) این سازمان را به عنوان جانشین سازمان همکاری اقتصادی اروپا، (ر.ک.) به وجود آوردند. در این سازمان ۱۸ کشور عضو سازمان همکاری اقتصادی اروپا، به اضافه ایالات متحده، آمریکا که با آن سازمان همکاری می کردند، عضویت دارند. ژاپن نیز در ۱۹۶۳ به این سازمان پیوست. وظایف این سازمان عبارتست از: (۱) تشویق و هماهنگ کردن سیاستهای اقتصادی کشورهای عضو؛ (۲) کمک به کشورهای در حال رشد، اعم از آنکه عضو

المللی اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و نوپرووری و توسعه و تشویق احترام به حقوق بشر و آزادیهای اساسی (ر.ک. اعلامیه جهانی حقوق بشر).

سازمان ملل متحد با آنکه نقطه امید بسیاری کسان در سراسر جهان برای تخفیف مناقشه های بین المللی و حنا سر انجام تشکیل يك دولت جهانی است، امروزه با بحرانهای فراوان رو به رو است. مهمترین نقطه ضعف این سازمان نبودن ضمانت اجرایی برای تصمیمهای آن است. امروزه تعداد اعضای ملل متحد از ۱۱۰ کشور متجاوز است و دولتهای جدید نسبت به منشور سازمان، که در شرایط بعد از جنگ جهانی دوم تهیه شده و برای شورای امنیت و در نتیجه برای دولتهای بزرگ که در آن عضویت دارند، امتیازهای مخصوص در نظر گرفته، انتقادهایی دارند و آن را کهنه اعلام می کنند و خواهان امتیازهای مساویتری برای همه کشورهای هستند. یکی از مسائل مهمی که این سازمان با آن رو به روست مسئله عضویت چین (کمونیست) است که تاکنون به سازمان پذیرفته نشده است و بدین ترتیب هنوز بخش عمده ای (بیشتر از يك چهارم) مردم جهان در این سازمان عضویت ندارند. اندونزی در سال ۱۹۶۵ به عنوان اعتراض به پذیرفته شدن مالزی در سازمان، از آن خارج شد.

سانترالیزم

۱۱۰

کار رفته است. در قرن شانزدهم میلادی کلیسای کاتولیک اولین صورت کتابهای ممنوع را منتشر کرد. پروتستانها در دوره‌ی «اصلاح دینی» از سانسور استفاده می‌کردند.

سازمان باشند یا نباشند؛ (۳) رواج تجارت جهانی و حل مسائل تجاری.

سانترالیزم^۱

سانسور در عصر ما به دو صورت اعمال می‌شود: سانسور ممانعت‌کننده و سانسور مجازاتی. تفاوت این دو در اینست که اولی قبل از انتشار اعمال می‌شود و دومی بعد از انتشار. سانسور ممکن است شخصی و براساس توافق نیز باشد، چنانکه در مسائل امنیت ملی ناشران با یکدیگر توافق داشته باشند که مطلبی را منتشر نکنند. فرض بر اینست که در عصر ما سانسور مختص جوامع استبدادی و توتالیتر است. اما در جوامع دموکراتیک نیز سانسور چه به صورت شخصی و چه به صورت رسمی وجود دارد و در این جوامع در مواقع فوق‌العاده، به خصوص در زمان جنگ، ممکن است سانسور شدید اعمال شود.

[از central در زبان فرانسه، به معنای «مرکزی، اصلی»]

سیستم سیاسی که در آن همه‌ی کشور از یک مرکز هدایت می‌شود و در مقابل آن سیستم‌هایی قرار دارند که اداره‌ی کشور در آنها متمرکز نیست و به صورت فدرال یا حکومت‌های ایالتی و ولایتی اداره می‌شوند. در سیستم اخیر واحدهای محلی (ایالت، جمهوریهای فدرال) کم و بیش از خود مختاری برخوردارند.

سانترالیزم به معنای تمرکز، به طور کلی، برای موارد دیگر نیز به کار می‌رود.

سانسور^۲

[از censere در زبان لاتینی، به معنای «قضاوت کردن، ارزش گذاشتن»]

ممانعت به وسیله‌ی قدرت (سیاسی، دینی، و غیره) از بیان هر عقیده‌ای که برای قدرت یا نظام سیاسی یا اخلاقی که قدرت از آن حمایت می‌کند، خطرناک به نظر آید. سانسور از اولین جوامع سیاسی و تئوکراتیک آغاز می‌شود، اما از اختراع چاپ به این سو قاطعتر به

سان فرانسسکو، کنفرانس

کنفرانس نمایندگان ۵۰ دولت در سان فرانسسکو، واقع در ایالت کالیفرنیا، از ۲۵ آوریل تا ۲۶ ژوئن ۱۹۴۵، که در آن پیشنویس منشور ملل متحد و اساسنامه‌ی دیوان دادگستری بین‌المللی (ر.ک.) تهیه شد.

تلقی می‌شود که ناتو (ر.ک.) و ستون پنجم (ر.ک.) را به هم می‌پیوندند.

سندیکالیزم^۲

نظریه یا نهضت اجتماعی که معتقدانست در یک جامعه‌ی سوسیالیست اتحادیه‌های کارگری باید اساس مدیریت صنعتی و اجتماعی باشند. این اصطلاح از ۱۹۰۷ در انگلستان رایج شد. و سندیکالیزم نهضت جناح تندروی جنبش کارگری انگلستان بود که می‌خواست وسایل تولید و توزیع را از کف مالکان فعلی خارج کند و به دست اتحادیه‌های کارگری بسپارد. سندیکالیستها برای رسیدن به این هدف روش عمل «مستقیم» (در مقابل اعمال سیاسی پارلمانی) را می‌پسندیدند، یعنی خرابکاری، اعتصاب، تحریم، و غیره. اوج این عملیات، به عقیده‌ی سندیکا لیستها، «اعتصاب عمومی» خواهد بود که مقدمه‌ی یک انقلاب اجتماعی است. خلاصه، سندیکالیستها می‌خواستند با ستیزه‌ی مداوم وسایل تولید را از چنگ مالکان خارج کنند و به اتحادیه‌ها بسپارند. یکی از رهبران برجسته‌ی این نهضت در انگلستان، به نام مان، نظامی را که مورد نظر سندیکالیستهاست چنین شرح می‌دهد: «وضع اجتماعی که در آن تولید کنندگان بر صنایع نظارت کنند و نظام اجتماعی متشکل از جوامع آزاد باشد و تولید کنندگان برای تولید آنچه

اصطلاحاً بر عوامل خرابکار و جاسوسان یک دولت در دولت دیگر یا عوامل گروه مخالف دولت در سازمان دولت اطلاق می‌شود. این اصطلاح در جنگهای داخلی اسپانیا (۱۹۳۶-۳۹) پدید آمد و وجه آن نیز این بود که هنگامی که فرانکو، فرمانده سپاه ضد جمهوری، با چهار ستون به مادرید حمله می‌کرد، در همان حال هواداران او در صفوف حکومت به جاسوسی و خرابکاری اشتغال داشتند و این عوامل مخفی «ستون پنجم» نامیده شدند.

سرمایه‌داری: ر.ک. کاپیتالیزم.

سنتوا، پیمان

سازمان پیمان مرکزی (علامت اختصاری: سنتو) در ۲۱ اوت ۱۹۵۹ به عنوان جانشین پیمان بغداد (ر.ک.) به وجود آمد. در این پیمان دولتهای عضو پیمان بغداد (ایران، انگلستان، پاکستان، و ترکیه)، بجز عراق، شرکت کردند. ایالات متحده‌ی آمریکا عضو این پیمان نیست، اما بر آن ناظر است و در مانورهای آن شرکت می‌کند و به اعضای آن کمک کمک نظامی می‌کند. سازمان پیمان مرکزی حلقه‌ی مرکزی سیستم دفاعی غرب

که مورد نیاز است از سودمندترین راهها بایکدیگر همکاری کنند... جامعه‌یی که در آن دولت و مجلس وجود نداشته باشد.^۱ این نهضت در فرانسه به «سندیکالیزم انقلابی» معروف شد. در انگلستان و آمریکا نیز سندیکالیزم يك جنبش انقلابی به شمار می‌آید.

بعد از جنگ جهانی اول، هواداران اصلی این نهضت آنارشیستها بودند و با تأکید بر جنبه‌ی ضد دولتی و ضد سائترالیزم آن به آن عنوان «آنارشو-سندیکالیزم» دادند.

قبل از جنگ جهانی اول این نهضت در بریتانیا، فرانسه، آلمان، ایتالیا، اسپانیا، آرژانتین، و مکزیک رونق داشت، اما پس از آن جمع‌کثیری از پیروانش به کمونیستها پیوستند. نیز: ر. ک. سوسیالیزم صنفی.

سوسیال دموکراسی: ر. ک. سوسیالیزم.

سوسیالیزاسیون: ر. ک. ملی کردن.

سوسیالیزم^۲

[از social در زبان فرانسه، به
معنای «اجتماعی»]

تعریف معمول این اصطلاح که در بسیاری از فرهنگها، از جمله «فرهنگ انگلیسی

آکسفورد»، می‌توان یافت، اینست: «سوسیالیزم تئوری یا سیاستی است که هدف آن مالکیت یا نظارت جامعه بر وسایل تولید - سرمایه، زمین، اموال، و غیره - بطور کلی و اداره‌ی آنها به نفع عموم است.» اما چنین تعریفی نمی‌تواند مبین اختلاف نظرها و روشهای سوسیالیستها در مفاهیم این تعریف و تنوع بسیار مدعیان هواداری آن باشد. از اینجهت، يك تعریف واحد و قطعی از سوسیالیزم ممکن نیست، زیرا مفهوم «مالکیت و نظارت عمومی» بسیار کشدار و قابل انعطاف است و بر سر آن توافق نهایی وجود ندارد. مهمترین عنصر مشترك نظریه‌های سوسیالیست تکیه بر تقدم جامعه و منافع عمومی بر فرد و منافع فردی است و سوسیالیزم از جهت تاریخی در واقع طغیانی است بر ضد اندیویدوالیزم (ر. ک.) و لیبرالیزم (ر. ک.) عصر جدید. سوسیالیزم نفی این نظریه است که تعقیب نفع فردی توسط افراد خود به خود به نفع اجتماعی می‌انجامد، بلکه، به عقیده‌ی این مکتب، مداخله‌ی اکثریت و دولت، به عنوان نماینده‌ی اکثریت، می‌تواند نفع عمومی را از تجاوز افراد مصون دارد.

بعضی ریشه‌های سوسیالیزم را تا اولین نظریه‌های اخلاقی و دینی مشوق برابری و همکاری اجتماعی و یامدینه‌ی فاضله‌ی افلاطونی، پیش می‌برند، اما سوسیالیزم مدرن در واقع محصول مستقیم

۱- T. Mann, *From Single Tax to Syndicalism*, London, 1913.

۲- socialisme

اما در مورد روشهای رسیدن به این هدف میان مکتبهای مختلف وابسته به این عنوان کلی اختلاف نظر زیاد وجود دارد. پرودون تحقق این هدف را در بازگشت به يك اقتصاد ساده که تولید در آن به دست جوامع کوچک خود مختار باشد، می دانست. از سوی دیگر، پیروایان دیگر مکتبهای اولیه ی سوسیالیست - سن سیمون، فوریه، آون - انقلاب صنعتی را پذیرفتند، اما به نظر آنها نیروی مولد این انقلاب می بایست به نفع تمام جامعه به کار افتد. همچنین مارکس اظهار می کرد که سرمایه داری مانع رشد تولید است و «هرج و مرج اجتماعی»، ناشی از روش تولید سرمایه داری سرانجام باید به يك «برنامه ی عمومی» تبدیل شود.

پیدایش مارکسیزم در نیمه ی قرن نوزدهم نقطه ی تحول بسیار بزرگی در اندیشه ی سوسیالیستی است، زیرا از آن پس تا این زمان تقریباً همه ی جنبشهای سوسیالیست به نحوی از انحاء و به درجات مختلف زیر نفوذ و تأثیر مارکسیزم بوده اند.

مارکسیزم عنوان «سوسیالیزم علمی» به خود می دهد. از آنجا که مبنای آن بر تحلیل اجتماعی و تاریخی و کشف قوانین «اجتناب ناپذیر» تاریخ قرار دارد. مارکس سوسیالیستهای پیش از خود را «خیالپور» (utopian) می خواند، از آنجا که آنها خواستار تحولاتی بودند که در نظرشان مطبوع و از نظر اخلاقی شایسته بود، حال آنکه مکتب او می کوشد تا نشان دهد که آن تحولات

انقلاب صنعتی است. انقلاب صنعتی که منجر به پیدایش دو طبقه ی جدید و بزرگ، یعنی سرمایه داران و کارگران شد، ایدئولوژی خاص طبقه ی کارگر یعنی سوسیالیزم را نیز به وجود آورد. بنا بر این، سوسیالیزم يك ایدئولوژی طاغی علیه نتایج شوم انقلاب صنعتی برای اکثریت جامعه بویژه پرولتاریاست.

اصطلاح «سوسیالیست» به معنای جدید آن، اول بار در ۱۸۲۷ برای پیروان رابرت آون به کار رفت، و اصطلاح «سوسیالیزم» در ۱۸۳۲ در نشریه ی ارگان پیروان سن سیمون برای عقاید سن سیمون استعمال شد و پس از آن در فرانسه و انگلستان و آلمان و آمریکا اشاعه یافت.

نخستین سوسیالیستها کسانی بودند که به يك سیستم «اجتماعی» اعتقاد داشتند و نقطه ی توافقشان دشمنی با نظام اندیویدوالیستی اقتصاد موجود و اهمیت بیشتر قایل شدن برای مسائل سیاسی نسبت به مسائل اجتماعی و اقتصادی بود. سوسیالیزم از آغاز پیدایش خود بر مدعاهای فرد به عنوان عضو جامعه (نه در برابر جامعه) تکیه کرده است و این اندیشه ی اصلی اشکال و عنوانهای بسیار گرفته است که از مهمترین آنها آنارشیزم، سندیکالیزم، سوسیالیزم، سوسیالیزم مسیحی، سوسیالیزم دموکراتیک، و بولشویزم است. هر يك از این مکتبها اصول خاص خود دارند، اما هدف همه ی آنها پدید آوردن اقتصادی است که در آن جامعه مسئولیت طریقه ی استفاده از وسایل تولید را داشته باشد.

برای کمونیستها تقریباً بکل متروک شده است.

بین الملل سوسیالیست (ر.ک.) در ۱۹۵۱ هدفهای جنبش سوسیالیزم دموکراتیک را به این صورت تشریح می کند:

«سوسیالیزم خواهان جانشینی سیستمی به جای سرمایه داری است که در آن نفع عمومی بر نفع خصوصی تقدم داشته باشد. هدفهای اولیه سیاست سوسیالیستی اشتغال کامل، تولید بیشتر، بالا بردن سطح زندگی، امنیت اجتماعی، و توزیع عادلانه درآمد و اموال است. برای رسیدن به این هدفها برنامه ای باید تولید را مطابق منافع عموم مردم تنظیم کند.

«چنین برنامه ای با تمرکز قدرت اقتصادی در دست عده معدود ناسازگار است و لازمی آن نظارت دموکراتیک مؤثر بر اقتصاد است.

«بنابراین، سوسیالیزم دموکراتیک هم با برنامه گذاری کاپیتالیستی و هم با هر نوع برنامه گذاری توتالیتر به سختی مخالف است، زیرا این هر دو مانع نظارت عمومی بر تولید و توزیع عادلانه محصول می شوند.

«به برنامه گذاری سوسیالیستی از راههای مختلف می توان رسید. زیر بنای هر کشور باید حدود مالکیت عمومی و شکل برنامه گذاری را تعیین کند.

«برنامه گذاری سوسیالیستی مستلزم مالکیت عمومی همه وسایل تولید نیست،

همانقدر که مطبوع هستند «اجتناب ناپذیر» هم هستند، زیرا ناشی از جبر تاریخند و مارکسیزم می خواهد زمینه ای این اجتناب ناپذیری را نشان دهد.

اما در میان مارکسیستها، پس از مرگ مارکس، مباحثات بسیاری در مورد شیوه تحقق این «اجتناب ناپذیری» در گرفت که هنوز هم ادامه دارد. بویژه جریان اقتصادی و اجتماعی اروپا که منجر به پیدایش انقلاب پروتاریایی (مطابق پیشبینی مارکس) و سرنگون شدن سرمایه داری نشد، تردیدهایی را برانگیخت که به ظهور اشکال مختلف تجدید نظر طلبی (ر.ک.) انجامید.

ظهور بولشویزم (ر.ک.) در روسیه و پیروزی آن در ۱۹۱۷ یک مرحله ای اساسی دیگر در تاریخ تحول سوسیالیزم است. زیرا از آن پس (از ۱۹۲۰ به بعد) نهضت سوسیالیستی به دو شاخه ای اصلی کمونیست و سوسیالیست تقسیم شد. مشخصه ای اصلی کمونیسم تکیه بر محتوی انقلابی و ارتودوکس مارکسیزم و «اجتناب ناپذیری» تحقق سوسیالیزم بود، در حالیکه سوسیالیستها رفته رفته از محتوی انقلابی و «علمی» مارکسیزم به محتوی اخلاقی سوسیالیزم و سنتهای دموکراسی غربی گرایش یافتند و بدینگونه نهضت سوسیالیستی به دو جناح انقلابی و مسالمتجو تجزیه شد و دو جناح به صورت دشمنان آشفتی ناپذیر درآمدند و جناح اخیر عنوان «سوسیال دموکرات» گرفت. امروزه به کاربرد عنوان «سوسیالیست»

بلکه با وجود مالکیت خصوصی در زمینه‌های مهمی مانند کشاورزی، صنایع دستی، تجارت و صنایع متوسط، سازگار است. دولت باید از سوء استفاده‌ی بخش خصوصی از قدرت خود جلوگیری کند. دولت می‌تواند و باید به بخش خصوصی کمک کند تا به‌سوی افزایش تولید و رفاه در قالب برنامه‌ی اقتصادی هدایت شود. « بنا براین، سوسیالیزم دموکراتیک متعادل به ملی کردن صنایع کلید است و با مالکیت خصوصی در رشته‌های دیگر ضدیتی ندارد.

سوسیالیزم و دموکراسی: اعلامیه‌ی بین‌الملل سوسیالیست‌ها مدعی است که سوسیالیزم بدون وجود دموکراسی ناممکن است و «سوسیالیست» نامیدن جوامعی را که به روش توتالیتار یا دیکتاتوری اداره می‌شوند، خطایی‌داند. سوسیالیست‌ها به‌عنوان وسیله‌ی پیشبرد دموکراسی در صنایع سوسیالیستی و جلوگیری از سوء استفاده‌های بورژوازی - کراتیک - چنانکه اعلامیه‌ی «بین‌الملل» می‌گوید - تقویت اتحادیه‌های کارگران و مدیران صنایع را لازم می‌شمارند.

سوسیالیزم و انترناسیونالیزم: نهضت سوسیالیستی از آغاز پیدایش خود دارای روحیه‌ی انترناسیونالیستی بود و بویژه مارکسیزم در تقویت این جنبه‌ی سوسیالیزم تأثیر فراوان داشت. مارکسیزم میان پرولتاریای همه‌ی کشورها یک همبستگی جهانی تشخیص می‌دهد که به

«انترناسیونالیزم پرولتاریایی» (ر.ک. انترناسیونالیزم) مشهور است. اعلامیه‌ی بین‌الملل سوسیالیست نیز تأکید می‌کند که «جامعه‌ی جهانی جدید، که سوسیالیست‌ها برای آن تلاش می‌کنند، تنها در صحنه‌ی که با همکاری داوطلبانه‌ی ملت‌ها ایجاد شده باشد، می‌تواند کمال یابد. بنا براین، دموکراسی باید در مقیاس بین‌المللی و تحت یک قانون بین‌المللی که آزادی ملی و حقوق بشری را تضمین کند، استقرار یابد. . . سوسیالیزم دموکراتیک هر نوع امپریالیزم را مردود می‌شمارد و علیه استثمار یا آزار هرملتی مبارزه می‌کند.»

نیز: ر.ک. سندیکالیزم؛ سوسیالیزم صنفی؛ سوسیالیزم مسیحی؛ کاپیتالیزم؛ کمونیزم؛ مارکسیزم.

سوسیالیزم صنفی^۱

یکی از شاخه‌های نهضت سندیکالیزم (ر.ک.) است. این نهضت در ۱۹۰۶ در انگلستان آغاز شد و خواهان بازگشت به سیستم صنفی قرون وسطایی به‌صورت جدید بود. سوسیالیست‌های صنفی در انتقاد بر جامعه‌ی سرمایه‌داری اظهار می‌داشتند که جامعه ارزش را به‌صورت دسته‌جمعی به‌وجود می‌آورد نه فردی، و اقتصاددانان حامی سرمایه‌داری از جمع‌آوری ثروت دفاع می‌کنند بدون آنکه به مسئولیت‌های فرد در برابر جامعه‌ی که از آن تحصیل

تعلیمات انجیل مسیحیت با وضع اقتصادی و اجتماعی و سیاسی عصر بودند. این جنبش پس از شکست (۱۸۴۸) نهضت چارتمیزم، پدیدار شد.

سوسیالیستهای مسیحی از هیچیک از جنبشهای سوسیالیست و کمونیست، از جمله مارکسیزم، ملهم نبودند، بلکه نظریه‌های خود را مستقیماً از اخلاقیات کتاب مقدس استخراج می‌کردند. نهضت سوسیالیزم مسیحی در اروپا، به عنوان جانشین سوسیالیزم غیر دینی، صوّت سیاسی قوی گرفته‌است و در میان حزبهای سیاسی آلمان، اتریش، فرانسه، ایتالیا، و دیگر کشورها پایگاهی خاص یافته است و گاهی نام دیگری گرفته‌است مانند «حزب سوسیال دموکرات مسیحی».

کلیسای کاتولیک رومی به روشن شدن نظریات سوسیالیست مسیحی کمک بسیار کرده است و فرمانهای پاپی در مورد وضعیت کارگران، زندگی خانوادگی، وظایف کارگر و کارفرما، مسئله مزد و کار به تبلور ایدئالهای سوسیالیزم مسیحی کمک کرده است و هواداران آن معتقدند که در برابر نظام سوسیالیزم مادی مارکسیست می‌توان یک نظام سوسیالیست مسیحی آفرید که از «فساد» سرمایه‌داری و مادیگری برکنار باشد.

ثروت می‌کند و نیز خدمتهایی که باید نسبت به آن انجام دهد، اشاره‌ای نکنند. از اینرو، اتحادیه‌های کارگری باید به صورت اصناف متشکل شوند و مدیریت صنایع را پس از ملی کردن آنها به عهده بگیرند. این سیاست در مقابل سوسیالیزم دولتی قرار دارد که معتقد است دولت باید بر صنایع نظارت داشته باشد. بعد از انحلال «جامعه‌ی اصناف علمی» در ۱۹۲۵ (تأسیس ۱۹۱۵) نهضت سوسیالیزم صنفی در انگلستان از میان رفت، اما تئوریدانان حزب کارگر بارها به تئوریهای سوسیالیستهای صنفی اشاره کرده‌اند.

سوسیالیزم علمی: ر.ک. سوسیالیزم.

سوسیالیزم مسیحی

نوعی جنبش سوسیالیستی (ر.ک. سوسیالیزم) که از تضاد عمل و ایدئالهای جامعه‌ی سرمایه‌داری صنعتی جدید با تعلیمات انجیل پدید آمده است. سوسیالیزم مسیحی می‌کوشد تا نشان بدهد که انطباق تعلیمات انجیل با اوضاع اجتماعی جدید مشکلات بشری را حل خواهد کرد و مسائل اقتصادی جامعه‌ی جدید از قبیل بیکاری و فقر را از میان بر خواهد داشت.

این عنوان بطور خاص برای دسته‌ای از نویسندگان، معلمان دانشگاه، و روحانیان انگلیسی به کار می‌رود که در نیمه‌ی قرن نوزدهم خواهان انطباق کامل

سوویت

این کلمه در زبان روسی به معنای «شورا»

تغییر کرد و سیستم انتخابات غیرمستقیم منسوخ شد، اما عنوان شورا حفظ شد. امروزه همه‌ی شوراهای در هر درجه که باشند با رأی مستقیم مردم انتخاب می‌شوند و شوراهای پایین‌تر شوراهای بالا نظارت نمی‌کنند. بالاترین شورای اتحاد شوروی «شورای عالی» است که از «شورای اتحاد» و «شورای ملیتها» تشکیل می‌شود. این دو شورا برای چهار سال انتخاب می‌شوند. شورای عالی عمده‌ی قدرت خود را به «هیئت ریسه»ی برگزیده‌ی خود تفویض می‌کند. صدر «هیئت ریسه» در شوروی معادل رئیس‌جمهور در سایر کشورهاست. شورای عالی «شورای وزیران» را نیز انتخاب می‌کند که عالیت‌ترین مرجع اداری و مجریه در شوروی است.

سیاست درهای باز

سیاست تجارت با همه‌ی افراد و ملت‌ها با شرایط مساوی و ندادن هیچ‌گونه انحصار یا ترجیح به یک کشور یا قایل-نشدن امتیاز برای کالاها و تولیدکنندگان داخلی.

سیتو، پیمان

پیمان (دفاع مشترک) آسیای جنوب شرقی (علامت اختصاری سیتو) که «پیمان مانیل»

است و اول‌بار در انقلاب ۱۹۵۵-۷ روسیه معنای سیاسی یافت، زیرادراین زمان بود که «شوراهای نمایندگان کارگران» در شهرهای صنعتی تشکیل شد. این شوراهای اعتصاب‌های بزرگ به راه می‌انداختند و در دست احزاب سوسیالیست و سازمان‌های آنارشیت و سیله‌ی تهییج انقلابی بودند. شوراهای پس از انقلاب فوریه‌ی ۱۹۱۷ به صورت «شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان» احیا شدند و شوراهای نمایندگان دهقانان نیز در این زمان به وجود آمدند. سپس شوراهای به صورت گروه‌های مقتدر درآمدند و با «دولت موقت» بر سر قدرت رقابت می‌کردند و رهبری حزب بولشویک آنها را وسیله‌ی انقلاب و پایه‌های رژیم جدید تلقی می‌کرد. لنین سیستم شوراهای را شکل دولت «دیکتاتوری پرولتاریا» می‌دانست. به همین مناسبت وقتی که بولشویک‌ها در اکتبر ۱۹۱۷ قدرت را به دست گرفتند، روسیه را «کشور شوراهای» نامیدند و به نام شوراهای به عمل پرداختند. تا ۱۹۳۶ شوراهای پایین شوراهای بالا (ناحیه‌ای، ایالتی، و دولتی) را از طریق انتخابات غیرمستقیم انتخاب می‌کردند. مشخصه‌ی شوراهای اصلی این بود که قوه‌ی مجریه و مقننه را توأم کرده بودند و در آنها قدرتهای محلی و دولتی یکی شده بود و ادعا می‌شد که این سیستم توده‌ها را در اداره‌ی کشور شرکت می‌دهد؛ در ۱۹۳۶ قانون اساسی شوروی

تهدید هریک از دولتهای عضو به انهدام داخلی، دست به عملیات جمعی بزنند و موافقت کردند که همکاری اقتصادی نیز داشته باشند، اما تکیه‌ی اصلی بر روی مقررات نظامی و ضدکمونست پیمان است تا مقررات اقتصادی. حوزه‌ی عمل پیمان معین شده و حمله به فرمز یا هونگ کونگ دولتهای عضورا متعهد به دخالت نمی‌کند.

نیز خوانده می‌شود. دولتهای استرالیا، ایالات متحده، بریتانیا، پاکستان، تایلند، فرانسه، فیلیپین، و نیوزیلند این پیمان را درمانیل، پایتخت فیلیپین، در سپتامبر ۱۹۵۴ بستند و به موجب آن «سازمان پیمان آسیای جنوب شرقی» (سیتو) ایجاد شد که مرکز آن بانکوک است. هشت دولت امضاکننده موافقت کردند که در موارد تهاجم خارجی یا

ش

شرق ، بلوك : ر. ك. بلوك شرق .

شرکت مالی بین‌المللی^۱

بانك بین‌المللی ترمیم و توسعه (ر.ك.) این شرکت را برای تشویق رشد مؤسسات مولد خصوصی، به خصوص در کشورهای کم‌رشد، تأسیس کرده‌است. این شرکت در مواردی سرمایه‌گذاری می‌کند که سرمایه‌ی خصوصی کافی و با شرایط مناسب وجود نداشته باشد و این کار را با استفاده از سرمایه‌های خصوصی و یافتن مدیران مجرب و تسهیل جریان سرمایه‌گذاری انجام می‌دهد. سرمایه‌ی پرداخت شده‌ی این شرکت ۱۵۵ میلیون دلار است که به طلا یا دلار امریکایی پرداخت شده و اعضای بانک بین‌الملل آن را به نسبت سرمایه‌ی خود در بانک پرداخته‌اند. این مؤسسه در ۱۹۵۶ به وجود آمد و یکی از مؤسسات اختصاصی سازمان ملل متحد است.

شورای اقتصادی و اجتماعی^۲

یکی از ارکان ششگانه‌ی سازمان ملل

متحد (ر.ك.) است و از جانب مجمع عمومی مأمور است که وظایف اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، بهداشتی و تربیتی سازمان ملل را به جای آورد و در پیشبرد حقوق بشر و آزادیهای اساسی کوشا باشد. این شورا از ۱۸ عضو تشکیل می‌شود که مجمع عمومی آنها را بر می‌گزیند و هر سال ۶ عضو دوباره انتخاب می‌شوند. دوره‌ی عضویت در شورا سه سال است.

منشور ملل متحد برای ارتباط «مؤسسات اختصاصی» ملل متحد که مسئولیتهای وسیع اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، بهداشتی، و غیره دارند، پیشبینیهایی کرده است و شورای اقتصادی و اجتماعی مأمور این ارتباط است. شورا مأمور است که فعالیتهای مؤسسات اختصاصی را هماهنگ کند. این مؤسسات عبارتند از سازمان خواربار و کشاورزی (ر.ك.)، سازمان مشورتی دریایی، بانک جهانی (ر.ك.)، سازمان بین‌المللی کار (ر.ك.)، صندوق بین‌المللی پول (ر.ك.)، اتحادیه‌ی بین‌المللی مخابرات، یونسکو (ر.ك.)، اتحادیه‌ی پستی جهانی، سازمان جهانی بهداشت

۱- International Finance Corporation

۲- Economic and Social Council

(ر.ك.)، سازمان جهانی هواشناسی، سازمان بین‌المللی هوانوردی غیرنظامی، آژانس بین‌المللی نیروی اتمی (ر.ك.)، و شرکت مالی بین‌المللی (ر.ك.).

شورا کمیسیونهای زیر را برای نظارت بر مسائل جهانی تأسیس کرده است: کمیسیون تجارت، حقوق بشر، مواد مخدره، جمعیت، امور اجتماعی، آمار، وضعیت زنان، ارتباطات و مخابرات. شورا در عین حال کمیسیونهای اقتصادی منطقه‌ای برای آسیا و خاور دور، آفریقا، اروپا، و آمریکای لاتین تأسیس کرده است که در آنها کشورهای منطقه و دولتهایی که علائق خاص دارند، شرکت می‌کنند.

شورای امنیت

یکی از ارکان ششگانه‌ی سازمان ملل متحد (ر.ك.) است. این شورا یازده عضو دارد که پنج عضو آن (آمریکا، انگلستان، شوروی، چین، و فرانسه) اعضای دائمی هستند. وظیفه‌ی اصلی شورا حفظ صلح و امنیت بین‌المللی است. شش عضو غیر دائمی را مجمع عمومی برای مدت دو سال انتخاب می‌کند. به موجب منشور ملل متحد، اعضای سازمان موافقت کرده‌اند که تصمیم‌های شورا را به اجرا گذارند. در مسائل مربوط به نظامنامه رأیگیری با اکثریت ۷ رأی به عمل می‌آید، اما در سایر مسائل این رأی باید آراء موافق پنج عضو دائمی

را در برداشته باشد. این اصل موجب به وجود آمدن حق وتو (ر.ك.) شده است که دولتهای انگلستان، آمریکا، و شوروی آن را در کنفرانس بالتا (ر.ك.) به رسمیت شناخته‌اند. هنگامی که مسئله‌ی حل مسالمت آمیز يك مناقشه در میان باشد، دولتی که طرف مناقشه است حق رأی دادن ندارد.

شورای امنیت، به موجب منشور ملل متحد در شناسایی تهدید علیه صلح و عمل تجاوز کارانه صلاحیت دارد و در این مسائل توصیه‌هایی می‌کند و یا برای بازگرداندن صلح و امنیت بین‌المللی از طریق مداخله‌ی مستقیم اقدام می‌کند. اقدامهای شورا ممکن است به صورت توصیه به اعضا برای قطع رابطه‌ی اقتصادی و قطع ارتباطات با متجاوز باشد و یا به صورت تهیه‌ی نیروی هوایی و دریایی و زمینی برای مواجهه با متجاوز دولتهای عضو می‌توانند به تنهایی یا دسته جمعی قبل از اقدام شورای امنیت از خود دفاع کنند.

شورا هر چند گاه کمیسیونها و کمیته‌هایی را برای امور خاص مأمور کرده است، از جمله کمیته‌ای برای پذیرش اعضای جدید و سازمان نظارت ملل متحد بر متارک‌های موقت جنگ در فلسطین.

شورای امنیت طوری سازمان یافته است که همیشه در حال خدمت است و هر عضو شورای امنیت باید در همه‌ی اوقات نماینده‌ای در مقر سازمان ملل داشته باشد.

شورای شمالی^۱ یا شورای اسکاندیناوی

شامل نمایندگانی از دانمارك ، سوئد ، ایسلند ، فنلاند ، و نروژ است که برای همکاری کشورهای اسکاندیناوی فعالیت می کند . این شورادولتهای اسکاندیناوی را برانگیخت که برای ایجاد يك بازار مشترك برای کالاهای معین فعالیتهای خود را هماهنگ کنند و این گامی باشد به سوی اتحاد گمرگی ؛ اما پیدایش داتحادیهی تجارت آزاد اروپا (ر.ك.) در ۱۹۵۹ این کار را متوقف کرد ، زیرا سوئد

و نروژ و دانمارك به عضویت این اتحادیه درآمدند . شورا به زمینه های دیگر همکاری نیز می پردازد ، از جمله گذرنامه رامیان کشورهای اسکاندیناوی لغو کرده است .

شورای عالی (اتحاد جماهیر شوروی) :
ر.ك. سوویت .

شورای کومك اقتصادی متقابل

شورای کومك اقتصادی اروپای شرقی (به اضافه ی فنوولستان) که به علامت اختصاری آن - کومکون - نیز مشهور است . این شورا در ژانویه ی ۱۹۴۹ تأسیس شد و هدف آن ایجاد سازمانی شبیه « سازمان همکاری اقتصادی اروپا »

(ر.ك.) در اروپای غربی بود . دولتهای عضو این شورا بلنارستان ، چکسلواکی ، جمهوری دموکراتیک آلمان ، مجارستان ، جمهوری خلق فنوولستان ، لهستان ، رومانی ، و شوروی هستند . آلبانی نیز عضو این سازمان بود ، اما در ۱۹۶۱ از آن خارج شد . این شورا برنامه هایی برای رشد اقتصادی و همکاری کشورهای عضو براساس تخصص در تولید ، تأمین مواد خام کافی ، و همکاری در تحقیقات علمی و فنی ، طرح کرده است .

شوینیزم^۲

این اصطلاح از نام نیکولا شووین N. Chauvin ، سرباز امپراتوری اول فرانسه ، گرفته شده است . ستایشهای مبالغه آمیز شووین از ناپلئون او را در میان رفقایش اسباب مسخره ساخت ، بطوریکه این اصطلاح را از نام او ساختند و نام او اسم مستعار همه ی کسانی شد که وطنپرستی مبالغه آمیز نشان می دادند .

يك قطعه ی درام به نام La cocarde tricolore (۱۸۳۱) که یکی از آرمهای آن شووین نام داشت ، و ترانه ای که به زودی استقبال شدیدی از آن شد ، شووینیزم را در زبان فرانسه تثبیت کرد و از آنجا به دیگر زبانها اشاعه یافت و معنی وطنپرستی افراطی گرفت .

ص-غ

صندوق بین‌المللی پول^۱

پولی، مالی، و اعتباری آنها، تاجایی که به مسائل پرداختهای بین‌المللی مربوط می‌شود، و نیز درباره‌ی استقرار سیستم بانک مرکزی‌اندزهایی می‌دهد. صندوق يك «هیئت عامل» دارد و يك «هیئت مدیره» و يك مدیر با هیئت کارکنان. هر دولت عضو در هیئت عامل نماینده دارد. هیئت عامل جلسات سالانه دارد و بیشتر اختیارات خود را به هیئت مدیره و امی‌گذار دارد. هیئت مدیره کارهای عمومی صندوق را انجام می‌دهد. هر يك از دولتی که بیش از همه سهم دارند یکی از اعضای هیئت مدیره را منصوب می‌کند و ۷ نفر باقی‌مانده را هیئت عامل به نمایندگی خود انتخاب می‌کند. در این انتخابات آراء به نسبت سهامست و در هیئت مدیره‌ی منتخب نیز هر کس به نسبت آرائی که دارد رأی می‌دهد. نسبت سهم هر عضو به سهام کل در بدو درآمدن به عضویت صندوق تثبیت می‌شود و هر عضو باید ۲۵ درصد سهمیه‌ی خود را به طلا بپردازد یا حداقل ده درصد آن را به طلا و دلار و باقی را می‌توان به پول کشور پرداخت. در ۱۹۶۱ مجموع پرداختهای ۷۵ کشور به صندوق به طلا و پولهای ملی ۱۵۰۴۳ میلیون دلار بود.

کنفرانس مالی و پولی ملل متحد که با شرکت ۴۴ ملت در ژوئیه‌ی ۱۹۴۴ در نیوهمشرا ایالات متحده‌ی امریکا تشکیل شد، این صندوق و نیز بانک بین‌المللی عمران و توسعه (ر.ك.) را به وجود آورد و موافقتنامه‌ی صندوق از دسامبر ۱۹۴۵ به اجرا درآمد. این صندوق از مؤسسات تخصصی سازمان ملل متحد است، و در عین حال يك سازمان مستقل بین‌المللی است. هدف صندوق توسعه‌ی تجارت بین‌المللی، مالا افزایش اشتغال، درآمد‌های حقیقی، تولید، تثبیت نرخهای مبادله و گذاردن سرمایه در اختیار اعضا است. برای رسیدن به این هدفها صندوق با اعضای خود درباره‌ی مسائل موازنه‌ی پرداختها، ارزش پول آنها، موانع ارزی، و به کار بردن منابعشان مذاکره می‌کند. صندوق با کمک اعضای خود الگویی از نرخ ثابت مبادله‌ی ارزی به نسبت قیمت طلا یا دلار امریکایی تهیه می‌کند و اعضا بدون جلب موافقت هیئت مدیره‌ی صندوق نمی‌توانند این نرخها را بیش از ده درصد بالا ببرند. هیئت مدیره‌ی صندوق به اعضا درباره‌ی سیاست

صندوق بین‌المللی فوق‌العاده‌ی ملل متحد
برای کودکان : ر.ك. یونیسف .

صهیونیزم

اولین کنگره‌ی آن در ۱۸۹۷ تشکیل شد.

صهیونیزم^۱

اقدامات نهضت برای استقرار میهن یهودی در فلسطین - که در آن زمان در تصرف عثمانی بود - به جایی نرسید ، ولی بر اثر اقدامات يك دانشمند یهودی به نام وایزمن - که بعدها اولین رئیس جمهور اسرائیل شد - دولت انگلستان اعلامیه‌ی بالفور (ر.ك.) را صادر و با تقاضای یهودیان موافقت کرد . در این ضمن گروه‌های یهودی مهاجر از اروپا به فلسطین وارد شدند تا پایه‌های دولت جدید را بگذارند. در فاصله‌ی دو جنگ جهانی و در طول جنگ دوم ، به خصوص بر اثر سیاست ضد یهود نازیها ، یهودیان گروه گروه به سوی فلسطین روانه شدند و بر رغم مقررات سخت مهاجرت و پیش-گیریهای مقامات انگلیسی ، خود را به آن سرزمین می‌رساندند. این مهاجرتها که با مقاومت اعراب ساکن فلسطین مواجه می‌شد ، زمینه‌ی جنگ وسیع اعراب و یهود فراهم کرد . پس از جنگ جهانی دوم ، سازمان ملل متحد با تجزیه‌ی فلسطین و تشکیل يك دولت یهودی در آن موافقت کرد ، و این دولت بلافاصله پس از پایان تحت‌الحمایگی فلسطین و خروج انگلیسیها (۱۹۴۸) به وجود آمد. اگرچه هدف اصلی نهضت صهیونیزم ، که به وجود آوردن دولت اسرائیل بود ، برآورده شده است ، این نهضت همچنان در سراسر جهان برای حفظ و گسترش

نهضت ملی یهود برای به وجود آوردن جامعه‌ی خود مختار یهودی در فلسطین. نام این نهضت از کوه صهیون ، گرفته شده است که در اورشلیم قرار دارد و نام آن رفته رفته در عصر باستان مظهر سرزمین فلسطین شد. یهودیان که پس از ویرانی اورشلیم در سال ۷۰ میلادی به دست رومیان در سراسر جهان پراکنده شدند ، با وجود پراکندگی وحدت دینی و فرهنگی خود را حفظ کردند و در ملت‌های دیگر حل نشدند و به همین دلیل همواره در طول تاریخ به عنوان يك اقلیت دینی و گاه نژادی ، در میان ملت‌های دیگر مورد شکنجه و آزار بوده‌اند. یهودیان همواره شوق بازگشت به سرزمین اصلی را در سر داشتند و نهضت‌های بسیار برای این منظور به وجود آوردند ولی موفقیتی نیافتند. صهیونیزم جدید پس از پیدایش موج تازه‌ی ضدیت با یهود (ر.ك. آنتی-سمیتیزم) در اروپای شرقی در اواخر قرن نوزدهم و تحت تأثیر موج نهضت‌های ناسیونالیست اروپایی به وجود آمد و پیشرو آن يك روزنامه نویس مجارستانی به نام تئودور هرتسل (۱۸۶۰-۱۹۰۴) بود . این نهضت به زودی از پشتیبانی یهودیان سراسر جهان برخوردار شد و

نفوذ دولت اسرائیل فعالیت می‌کند و از ۱۹۳۹ به این پیمان پیوستند .
پشتیبانی یهودیان برخوردار است.

ضدیت با یهود : ر.ک. آنتی سمیتیزم.

ضد کمینترن، پیمان

عدم خشونت : ر.ک. ساتیاگراها.

پیمانی که در ۲۵ نوامبر ۱۹۳۶ بین
آلمان و ژاپون به امضای رسید. این پیمان
کمونیسم بین‌المللی را محکوم و دولت-
های امضاکننده را به «همکاری و اتحاد»
برضد فعالیت‌های مخرب کمونیست‌های
«جهان» تشویق می‌کرد. دولت‌های دیگر
نیز حق پیوستن به این پیمان را داشتند.
ایتالیا در سال ۱۹۳۷، اسپانیا و مجارستان
عوام‌فریبی: ر.ک. دماغوژی.
غرب، بلوک : ر.ک. بلوک غرب.

ف

فابینیسم^۱

يك جنبش سوسیالیستی است که در انگلستان پدید آمد. هواداران این جنبش در ۱۸۸۴ در «جامعه‌ی فابین» متشکل شدند و از سرمداران این جامعه‌سیدنی وب، جورج برنارد شا، گراهام والاس، و ه. ج. ولز بودند. فابینیسم يك جنبش مسالمت‌جو است و نام خود را از نام فابیوس، سردار رومی، گرفته است که با استراتژی صبورانه و جنگ و گریز هانیبال سردار کارتاژی را شکست داد. به عقیده‌ی فابینها، سوسیالیزم از طریق عکس‌العمل مسالمت‌جویانه و تدریجی جامعه در برابر مالکیت انحصاری و در نتیجه‌ی پیشرفت دموکراسی سیاسی و تطبیق اصول دموکراسی بر اقتصاد و توسعه‌ی مالکیت ملی و تغییر نظر مردم نسبت به اخلاق اجتماعی و احساس مسئولیت در برابر منافع عمومی، پدیدمی‌آید. برنارد شا و دیگر فابینها از تئوری ارزش مارکس انتقاد می‌کردند و پیرو نظریه‌ی استوارت میل و هنری جورج بودند.

بعد از تشکیل حزب کارگر (ر.ک.) جامعه به آن حزب پیوست، اما موجودیت خود را از دست نداد و به صورت يك گروه روشنفکر برای تحقیق و تبلیغ در داخل

حزب باقی‌ماند.

فاشیزم^۲

فاشیزم از fascismo گرفته شده است که عنوان اصول نهضت فاشیستی است. فاشیسمو نیز از fasces در زبان لاتینی گرفته شده است و آن علامتی بود مرکب از تیری که بر گرد دسته‌ی آن میله‌هایی در امتداد دسته می‌بستند و در پیش حکام به عنوان سمبول قدرت، حمل می‌کردند. این علامت بعداً سمبول حزب فاشیست ایتالیا شد. نهضت فاشیست ایتالیا در مارس ۱۹۱۹ متشکل شد و در ۱۹۲۲ به رهبری موسولینی دولت ایتالیا را در دست گرفت.

فاشیزم يك نهضت سیاسی و نظریه-ایست که این نهضت را توجیه می‌کند. هدف نهضت استقرار يك رژیم دیکتاتوری ضد پارلمانی است که اساس آن بر-بزرگداشت دولت و دشمنی آشکار با دموکراسی، لیبرالیزم، و سوسیالیزم قرار دارد. این نهضت وایدئولوژی آن اصلاً ایتالیایی است، اما در بسیاری از کشورها هوادار دارد و بنابراین، آن

را کاملاً ایتالیایی نمی‌توان تلقی کرد. فالانخیزم (ر.ک.) اسپانیا و حکومت پرون در آرژانتین از انواع حکومت‌های فاشیست هستند.

اصطلاح فاشیزم و فاشیست مسامحتاً برای برچسب زدن به دیگر نهضت‌های توتالیتئر و نظریه‌ها و رژیم‌های جدید نیز به کار می‌رود، اما از جنبه‌ی تحلیلی سودمندی به کار بردن آن محل بحث فراوان است. بعضی از نویسندگان و سیاستمداران برای لجنمال کردن عقاید سیاسی و نهادهایی (institutions) که نمی‌پسندند، برچسب فاشیزم را به کار می‌برند (مثلاً، منتقدان کمونیست احزاب سوسیال دموکرات را آلت دست «سوسیال فاشیزم» معرفی می‌کنند).

فاشیزم در ایتالیا قبل از آنکه به دست موسولینی و دیگران از نظر دگرترین سروصورت یابد، نهضت سیاسی فعالی بود. اصول اساسی نهضت، که موسولینی آن را تدوین کرد، در جلد چهاردهم «دایرةالمعارف ایتالیا»، در ۱۹۳۲ به قلم خود او آمده است. موسولینی این اصول را در دو قسمت بیان کرده است. یکی آنچه که فاشیزم با آن ضدیت دارد و دیگری آنچه که فاشیزم از آن دفاع می‌کند:

(۱) فاشیزم «نه به امکان صلح پایدار اعتقاد دارد نه به سودمندی آن». صلح «فرض زیانمندی» است.

(ب) فاشیزم با مارکسیزم و دیگر اشکال اندیشه‌ی سوسیالیستی مخالف است.

به گفته‌ی موسولینی، سوسیالیزم «اشتیاق به يك وضع اجتماعی است که در آن غمها و آلام پستترین مردمان از میان برود». و این اشتیاقی است به قدمت بشر. «به این ترتیب، فاشیزم، در تئوری و در عمل، مخالف «ایدئولوژی دموکراتیک» است و با لیبرالیزم سیاسی و اقتصادی سر ستیز دارد.

(ب) موسولینی میان جنبه‌ی منفی و مثبت بیان خود با این گفته پلی می‌زند که فاشیزم عناصری را که «در لیبرالیزم و نظرهای سوسیال دموکراتیک ارزش حیاتی دارند» حفظ می‌کند و این عناصر را به «قرن کولکتیویزم و به عبارت دیگر قرن دولت، منتقل می‌کند زیرا» اساس فاشیزم مفهوم دولت است... یعنی مطلقاً که در قیاس با آن همه‌ی افراد و گروه‌ها نسبی هستند و تنها در رابطه با دولت قابل درکند. دولت فاشیست «حکومت و اراده‌ی به قدرت مجسم است: سنت رومی در اینجا ایدآل قدرت در حال عمل است... از نظر فاشیزم رشد امپراتوری تظاهرزنده بودن و خلاف آن علامت انحطاط است».

اصطلاح فاشیزم مبین يك سیستم توتالیتئر سیاسی است که با دیگر انواع آن نقاط اشتراك دارد، اما اختصاصاتی نیز متفاوت با آنها دارد. از اشتراک‌های فاشیزم با سایر انواع دولت توتالیتئر تبعیت زندگی همه‌ی گروه‌ها از دولت، به کار بردن ترور، حفظ سیستم يك حزبی و انحصار قدرت و وسایل ارتباط عمومی

جهانی، بودند. بطور کلی، بنیاد نظری فاشیزم بر این اساس است که ملت کلی است و احد که دولت تظاهر اراده‌ی مطلق آنست و هر نوع تجزیه در قدرت مطلق دولت نشانه‌ی تجزیه در پیکر ملی و انحطاط آنست. فاشیزم تقسیم ملت را به طبقات و تنازع طبقه‌ای را انکار می‌کند و تضاد اصلی را میان ملتها بر سر گسترش حوزه‌ی اقتدار و تسلط خود می‌شناسد و از این جهت مبلغ سیاست خارجی تجاوزکارانه است. فاشیزم آیین تبعیض نژادی، قهرمان پرستی، تبلیغ روح جنگجویی، و هوادار میلیتاریزم (ر.ک.) است. فاشیزم ضد پاسیفیزم، اندیویدوالیزم، دموکراسی، سوسیالیزم و اومانیزم است و از حکومت گروه اندک (اولیگارش) هواداری می‌کند. نیز: ر.ک. توتالیتاریزم؛ کورپورا-تیزم؛ نازیزم.

فالانخیزم^۱ (یا فالانژیزم)

نهضت فاشیست اسپانیا که اینک عنوان ایدئولوژی تنها حزب قانونی اسپانیا «فالانخه اسپانیولا ترادیسیونالیستا» Falange Española Tradicionalista است. فالانخیزم را در اصل خوزه آنتو-نیو پریمو دو ریورا، سردیکتاتور سابق، پریمو دو ریورا، در اکتبر ۱۹۳۳ بنیاد گذاشت. در مارس فالانخیستها بادیگر

در دست دولت است. بر سر شباهتهای فاشیزم بادیگراشکال توتالیتاریزم جدید مباحثات بسیار در گرفته است. همه‌ی اشکال دولت توتالیتار بنیاد ایدئولوژیک دارند و همه‌ی جامعه‌های توتالیتار جوامع ایدئو-لوژیک هستند، اما این ایدئولوژیها متفاوتند و قابل تبدیل به هم نیستند و عمل اجتماعی یکنواخت (یا تغییرناپذیر) ندارند. بعضی از نویسندگان عنوان فاشیزم را نه تنها برای سیستم اقتصادی - اجتماعی ایتالیا در دوره‌ی موسولینی به کار می‌برند، بلکه آن را بر اندیشه‌ها و نهادهای ناسیونال سوسیالیزم آلمان (نازیزم) نیز تعمیم می‌دهند. بعضی دیگر در عین بیان اینکه نازیزم و فاشیزم از یک رده هستند، بر اختلافهای آنها تکیه می‌کنند. بعضی در اختلاف نازیزم و فاشیزم به ریشه‌ی سندیکالیستی فاشیزم اشاره می‌کنند و در مقابل نفوذ سوسیالیزم دولتی در تکوین نازیزم و جنبه‌ی سنتگرایی فاشیزم و خوی سنت ستیز نازیزم و بزرگداشت نازیزم از «مردم» (Volk) یا ملت به جای تجلیل از دولت، را خاطر نشان می‌کنند. نازیزم دارای عنصر قوی داروینیزم اجتماعی بود، اما فاشیزم چنین نبود. در هر دو نهضت عناصر غیر عقلی و عمل غیر معقول قوی بود. این دو نهضت از این جهت نیز بایکدیگر تفاوت داشتند که فاشیستهای ایتالیا اعمال امپریالیستی مرتکب می-شدند، اما نازیها خواهان یک نظم نوین

خود دارای حدودی از اختیار و اقتدار هستند و غالباً امور خارجی خود را به فدراسیون و امی گذارند. قانون اساسی فدراسیون حدود اختیارات داخلی واحد های تشکیل دهنده فدراسیون را، که معمولاً ایالت خوانده می شوند، معین می کند و نیز حدود نظارت دولت فدرال (مرکزی) را تعیین می کند. در سیستم های فدرال غالباً يك دادگاه عالی برای تفسیر قوانین و حل اختلافات دولتهای ایالتی و دولت مرکزی وجود دارد. در این نوع دولت، تغییر قانون اساسی با موافقت تعداد معینی از ایالتها صورت می گیرد.

حدود اختیارات ایالتها یا دولتهای تشکیل دهنده فدراسیون در سیستمهای مختلف متفاوت است؛ چنانکه در ایالات متحده آمریکا، ایالتها حق بستن قرار داد با دولتهای خارجی ندارند، اما در شوروی جمهوریهای تابع قانوناً اجازه ای عقد قرارداد دارند و حتا دوجمهوری از جمهوریهای شوروی (اوکراین و روسیه سفید) در سازمان ملل متحد نماینده دارند. همچنین جمهوریهای شوروی قانوناً حق دارند ارتش مستقل داشته باشند (اگرچه عملاً ارتش آن کشور واحد است). از نمونه های مهم دولت فدرال در جهان ایالات متحده آمریکا، اتحاد جماهیر شوروی، کانادا، استرالیا، آرژانتین، مکزیک، و هند هستند. در دولتهای فدرال، هر يك از دولتهای عضو

دسته های فاشیست یکی شدند و فالانخه اسپانیولای متحد به رهبری خوزه ریورا، با برنامه ای حاوی الفای احزاب سیاسی، ملی کردن سرمایه ها و اصلاحات ارضی، توسعه ای ارتش، و روش انقلابی برای رسیدن به هدف، به میدان آمد و در جنگهای داخلی (۱۹۳۶-۳۹) نقش مهمی داشت. این حزب جنبه ای حاد ضد چپ داشت و با دست راستهای معتدل مخالف بود و با دست چپها (سوسیالیستها، کمونیستها، آنارشیستها) کشمکشهای سخت داشت. ریورا در فوریه ۱۹۳۶ دستگیر و در نوامبر اعدام شد. در آوریل ۱۹۳۷ به دستور ژنرال لیسیمو فرانکو، فرمانده ارتش، فالانخه با نهضت سلطنت طلب «کارلیست» یکی شد و فرانکو رسماً ایدئولوژی فالانخه را برگزید و این حزب، حزب دولتی شد.

این حزب تا کنون نتوانسته است به علت قدرتمندی عناصر محافظه کار و ارتجاعی هیچیک از برنامه های خود را اجرا کند.

فدراسیون^۱

[از foederatus در زبان لاتینی، به معنای «جمع شدن»]

اتحاد چند واحد سیاسی (ایالت، کشور) و تشکیل دولت واحد. در فدراسیون واحدهای کوچکتر برای خود و بر اتباع

های آمریکایی و انگلیسی و چند ملت دیگر بکل از این فدراسیون کناره گرفتند و بعداً در همان سال «کنفدراسیون بین-المللی اتحادیه‌های کارگری آزاد» را به وجود آوردند که تعداد زیادی از اتحادیه‌های کارگری غیر کمونیست از کشور-های مختلف در آن عضویت دارند.

فرصت طلبی: ر.ک. اپورتونیزم .

فضای حیاتی

طلب فضای حیاتی شعار ناسیونالیستهای آلمان، به ویژه از ۱۹۳۳ تا ۱۹۴۵، بود. تئوری فضای حیاتی (به آلمانی Lebensraum) بر این اساس است که آلمان به علت زیادی جمعیت خود نیازمند سرزمین بیشتری است تا غذای خود را تأمین کند و آلمان در دوران نازیها خواهان گسترش خاک خود از شرق بود. طلب فضای حیاتی شامل زیر نفوذ آوردن بعضی از کشورهای اروپای شرقی نیز بود. این اصطلاح را بعضی از احزاب نئونازی در کشورهای دیگر نیز به کار می‌بردند.

فدراسیون دارای سازمان اداری و (غالباً) مجالس قانونگذاری مستقل هستند، ولی قوانین آنها نباید ناقض قوانین اساسی فدرال باشد.

اگر در اتحادیه‌ای از کشورها قانون اساسی و مرجع قانونگذار واحد وجود نداشته باشد، آن اتحاد کنفدرال-سیون نامیده می‌شود که اتحادیه‌ای سستر از فدراسیون است. فرق اساسی فدراسیون و کنفدراسیون اینست که سازمانهای مرکزی فدراسیون تسلط مستقیم بر اتباع کشور دارند. کشور سوئیس رسماً کنفدراسیون خوانده می‌شود، اما در واقع فدراسیون است.

فدراسیون جهانی اتحادیه‌های کارگری^۱

سازمان بین‌المللی که در پاییز ۱۹۴۵ به وجود آمد و اتحادیه‌های کارگری ۵۴ کشور، از جمله آمریکا و انگلستان و شوروی، در آن شرکت داشتند. اما گروهی از اتحادیه‌های کارگری آمریکایی از شرکت در آن خود داری کردند. به این عذر که اتحادیه‌های کارگری شوروی اتحادیه‌های آزاد واقعی نیستند. در ژانویه ۱۹۴۹ اتحادیه-

ق

قاهره ، اعلامیه

سوی خود مختاری یا استقلال پیش
برند. اگرچه ممکن است هدف همیشه
استقلال نباشد (ممکنست سرزمین تحت
قیمومیت به صورت واحد خود مختار
اداره شود) اما قیم حق پیوندانیدن
سرزمین تحت قیمومت را به خاک خود
ندارد.

سیستم قیمومیت سازمان ملل متحد
جانشین این سیستم در جامعه ملل است
که به موجب ماده ۲۲ میثاق جامعه به
وجود آمده بود. به موجب این ماده سر-
زمینهای تحت قیمومیت از حاکمیت
دولتهای قبلی خارج می شد ، اما چون
در این سرزمینها « مردمانی ساکن
هستند که نمی توانند در وضع دنیای جدید
روی پای خود بایستند» تحت قیمومیت
قرار می گرفتند. این سرزمینها مستعمره-
های دولتهای شکست خورده در جنگ
بین الملل اول بودند که دولتهای فاتح
بجای پیوندانیدن آنها به خاک خود ،
آنها را به دولتهای قیم وا گذاشتند تا
آنها را براین اساس که « رفاه و رشد
چنین مردمان یکی از مسئولیتهای مقدس
تمدن است، اداره کنند و اداره ی آنها با
نظارت کمیسیون دایمی قیمومیت و شورای
جامعه باشد.

فصل دوازدهم و سیزدهم منشور ملل

اعلامیه ای که دولتهای چین ، بریتانیا ،
و ایالات متحده ی امریکا پس از ملاقات
چیانگ کای - شک ، وینستون چرچیل ، و
فرانکلین روزولت در قاهره ، در یکم
دسامبر ۱۹۴۳ ، منتشر کردند. دولتهای
مزبور باردیگر سیاست خود را در مورد
ژاپن ، که خواستار تسلیم بی شرط آن
بودند ، تأیید کردند و اعلام کردند
که خواهند کوشید تا ژاپن را به وضعیت
ارضی ۱۸۹۵ آن بازگردانند و گفتند
که ژاپن باید از همه ی جزیره ها و سر-
زمینهایی که بعد از جنگ جهانی اول
در اقیانوس آرام فتح کرده ، بیرون رود ،
و سرزمینهایی را که در چین اشغال کرده بود
از جمله منچوری ، فرمز ، پسکادور را به
چین بازگرداند و نیز تصویب کردند
که کره به صورت کشور مستقلی در آید .

قیمومیت^۱

قیمومیت يك تأسيس بين المللی است که
به موجب آن دولتهایی، به عنوان قیم،
زیر نظارت سازمان ملل متحد تعهداتی
را برای اداره ی سرزمینهای خاص به
عهده می گیرند تا آن سرزمینها را به

گیرند (نمونه‌ای نداریم).

سرزمینهای تحت قیمومیت ممکن است استراتژیک یا غیر استراتژیک باشند. البته این تقسیمبندی روشن نیست و تنها یک سرزمین استراتژیک خوانده شده است (جزایر پاسیفیک) که به دست ایالات متحده اداره می‌شوند. نظارت بر سرزمینهای تحت قیمومیت استراتژیک به عهده شورای امنیت است و سرزمینهای غیر استراتژیک را مجمع عمومی نظارت می‌کند. شورای قیمومیت در این کار به مجمع عمومی و شورای امنیت با بررسی گزارشهای مقامات اداره کننده و رسیدگی به درخواستهای اهالی این سرزمینها و فعالیتهای دیگری که ممکنست به موجب موافقتنامه‌ی قیمومیت صورت گیرد، کمک می‌کند.

متحد سیستمی از قیمومیت را پدید آورد که هدف و شمول آن وسیعتر از سیستم جامعه‌ی ملل است. یکی از هدفهای اساسی این سیستم پیشبردن ساکنان این سرزمینها به سوی «خودمختاری یا استقلال بر حسب وضعیت خاص هر سرزمین و مردم آن و خواست مردم آن» است. این سیستم برای انطباق بر این موارد ترتیب داده شده است: (ا) سرزمینهای تحت قیمومیت جامعه‌ی ملل (که به استثنای افریقای جنوب شرقی همه یا مستقل شده‌اند یا به سیستم جدید درآمده‌اند): (ب) سرزمینهایی که به دنبال جنگ جهانی دوم از دشمن گرفته شد (مانند سومالی که از ایتالیا گرفته شد)؛ (پ) سرزمینهایی که به دست دولتهای مسئول اداره‌شان، تحت این سیستم قرار

ل

کاپیتالیسم^۱

[از capital به معنای سرمایه . در زبانهای انگلیسی و فرانسه]

نهایی آنها توزیع می شود. این نظریه مالکیت خصوصی وسایل تولید را قانونی و منبع مولد درآمد می داند . اما سوسیالیستها این نظریه را انکار می کنند و معتقدند که کار تنها منبع ارزش است و باید تمام تولید را دریافت کنند و یا تمام تولید باید به مالکیت عمومی درآید و بر حسب نفع عمومی یا عدالت اجتماعی تقسیم شود .

کاپیتالیسم ، چنانکه از استعمال معمول کلمه برمی آید ، غالباً به معنای وجود مالکان سرمایه های بزرگ است . جامعه بی را که در آن عمده ی صنایع در دست تولید کنندگان کوچک است -- که مارکس آنها را خرده بورژوا می نامد و از بورژوازی جدا می کند -- به دشواری می توان کاپیتالیست نامید .

دورانهای تکامل سرمایه داری را غالباً سه دوره می دانند : رشد سرمایه داری با کاپیتالیسم تجارتی آغاز می شود که در آن سرمایه داران عمده بر جریان مبادله مسلط می شوند . با انقلاب صنعتی مرحله ی کاپیتالیسم صنعتی آغاز می شود . در این دوره مالکان کارخانه های بزرگ ، معدنها ، و دیگر بنگاههای اقتصادی بر جریان تولید مسلطند . سرانجام مرحله ی مالی سرمایه داری فرا می رسد . در این دوره تسلط اقتصادی

نوعی سیستم اقتصادی که در آن بخش اعظم فعالیت اقتصادی ، بویژه مالکیت و سرمایه گذاری برای تولید کالا ، در دست افراد و مؤسسات خصوصی (غیر دولتی) است و آنها از طریق رقابت اقتصادی و با محرک کسب سود ، فعالیت اقتصادی را هدایت می کنند .

عنوان کاپیتالیسم را بیشتر سوسیالیست ها رواج دادند و آن را عنوان سیستمی که با آن مخالف هستند ، کردند . مقصود آنها از کاپیتالیسم سیستمی است که در آن اشخاص خصوصی مالک وسایل تولید هستند و آن وسایل را برای کسب سود به کار می برند و آن سود از طریق کمتر پرداختن به کارگران به دست می آید ، یعنی کمتر از مبلنی که ، به نظر سوسیالیستها ، تمام ارزش تولید کارگرانست -- اما مبلنی که پرداخت می شود برابر است با ارزش نیروی کار کارگر تحت شرایط مالکیت خصوصی وسایل تولید و بازار کار . ضد سوسیالیستها غالباً عنوان کاپیتالیسم را رد می کنند و آن را سیستمی می دانند که در آن تولید میان عوامل تولید (کار ، زمین ، سرمایه) بر حسب مولدیت

۱ - capitalisme; capitalism

رفته رفته به بانکداران و پولداران بزرگ منتقل می شود و اینان با پول خود بر مؤسسات صنعتی مسلط می شوند. در این دوره سرمایه گذاران از مدیریت روزانه ی مؤسسات صنعتی فارغ می شوند و فقط بر آنها نظارت می کنند و با قدرت مالی خود از آنها سود می برند. اما هیچکدام از این مراحل انحصاری نیست؛ به این معنی که با ظهور مرحله ی بعدی قبلیها بکل از میان نمی روند. گاهی از مرحله ی چهارمی نیز یاد می شود و آن کاپیتالیزم دولتی است. لنین کاپیتالیزم دولتی را مرحله ای تعریف می کند که در آن دولت اداره و بهره گیری از وسایل تولید را به نفع طبقه ای که مهار دولت را در دست دارد، انجام می دهد. اما اصطلاح «کاپیتالیزم دولتی» برای هر نوع سیستم اقتصاد اشتراکی دولتی، بدون ذکر از به کار رفتن آن به نفع طبقه ی خاص، نیز استعمال می شود.

به نظر آن دسته از اقتصاد دانان غیر سوسیالیست که عنوان کاپیتالیزم را می پذیرند: کاپیتالیزم سیستمی است بر- اساس مالکیت و سرمایه گذاری خصوصی و چنین سیستمی، اگر آزادانه و با حد اقل دخالت کار کند، تولید را به حد اکثر می رساند و منابع کمیاب و فعالیتها را به منطقیترین شکل میان شقوق مختلف تقسیم می کند. سوسیالیستها، علاوه بر رد مشروعیت بخشی از تولید که به مالکان خصوصی می رسد، معمولا

منکر این هستند که توزیع منطقی بدون وجود تولید برنامه ای و نیز توزیع برنامه ای درآمد می تواند وجود داشته باشد. آنها خاطر نشان می کنند که پول آدم فقیر و آدم غنی در بازار یک قدرت خرید دارد و با افزایش مقدار پولی که کسی مالک می شود از فایده ی نهایی پول کاسته می شود و توزیع نامساوی فاحش ارزش کلی بسیار کمتری پدید می آورد تا توزیع مساوی و بنابراین، این جریان هم غیر منطقی و هم غیر عادلانه است. این نحوه ی توزیع موجب ترجیح مصارف لوکس بر مصارف نسبتاً ضروری می شود، و بدینگونه بنیاد اقتصادی را خراب می کند زیرا اقتصاد باید برای بر آوردن حد اکثر نیازهای ضروری به کار رود، نه آنکه تولید را با بنیاد موجود قدرت خرید وفق دهد. مدافعان کاپیتالیزم معمولا پاسخ می دهند که لازمه ی حداکثر تولید وجود محرکهای بزرگ برای سرمایه داران است که با ترکیب عوامل تولید تقبل خطر می کنند و توزیع مساویتر درآمدها موجب کاهش بازده کلی می شود. سوسیالیستها از طرفی با انکار این گفته و از سوی دیگر با اظهار این مطلب پاسخ می گویند که حداکثر تولید تنها معیار شایستگی یک سیستم اقتصادی نیست، بلکه عدالت و سیر به سوی برابری در توزیع نیز اهمیت دارد.

کاپیتولاسیون

کاپیتولاسیون^۱

[از لاتینی capitulare ، به معنای

« شرط گذاشتن »]

در لغت به معنای سازش و تسلیم است و بر قراردادهایی اطلاق می شود که به موجب آن اتباع يك دولت در قلمرو دولت دیگر مشمول قوانین کشور خود می شوند و آن قوانین توسط کنسول آن دولت در محل اجرا می شود. به همین جهت آن را در فارسی « حق قضاوت کنسولی » نیز گفته اند. این قرار دادها اغلب میان دولتهای اروپایی با دولتهای آسیایی و افریقایی بسته می شد، زیرا اروپاییان دادگاهها و مؤسسات قضایی این کشورها را قادر به حمایت کافی از اتباع خود نمی دانستند. کاپیتولاسیون در قرن بیستم رفته رفته بر افتاد. نخستین کشوری که کاپیتولاسیون را لغو کرد ژاپن بود (۱۸۹۹)، سپس ترکیه (۱۹۲۳)، تایلند (۱۹۲۷)، ایران (۱۹۲۸)، مصر (۱۹۳۷)، و چین (۱۹۴۳) آن را لغو کردند و امروزه، جز در چند مورد استثنایی کوچک، مانند مسقط و عمان، در جایی وجود ندارد.

کارگر^۲، حزب

حزب سوسیالیست انگلستان است که در ۱۹۰۰ با ائتلاف نمایندگان پارلمانی «کنگره ی اتحادیه های کارگری» ،

« حزب مستقل کارگر » ، « فدراسیون سوسیال دموکرات » و « جامعه ی فابین » به وجود آمد و با نام « کمیته ی نمایندگی کارگر » پایه گذاری شد. کمیته ی مزبور در ۱۹۰۶ به « حزب کارگر » مشهور شد، و برای نخستین بار در ۱۹۱۸ از يك برنامه ی سوسیالیستی حمایت کرد و به تأسیس سازمانهای محلی پرداخت. حزب کارگر در ۱۹۲۲، به عنوان دومین حزب بزرگ انگلستان، جانشین حزب لیبرال شد و در ۱۹۲۴ نخستین دولت کارگری انگلستان را که جز چند ماه نپایید، تشکیل داد و در ۱۹۲۹ دومین دولت کارگری که تا ۱۹۳۱ بر سر کار بود، تشکیل شد. حزب کارگر هر دو بار در اقلیت پارلمانی بود و نمی توانست قوانین تندرو پیشنهاد کند. حزب کارگر از کابینه ی ائتلافی چرچیل، که در ۱۹۴۰ در دوره ی جنگ تشکیل شد، حمایت کرد و بیشتر رهبران آن با آن کابینه همکاری کردند. در انتخابات ۱۹۴۵ اکثریت قاطعی نصیب این حزب شد، و رهبر آن کلمنت اتلی به نخست وزیر رسید. در دولت وی، که تا ۱۹۵۱ بر سر کار بود، صنایع بزرگ انگلستان، از قبیل صنایع زغال، برق، گاز، فولاد، و حمل و نقل، و نیز خدمات بهداشتی ملی شد، و طرحهای وسیعی برای بیمه ی ملی ریخته شد، و لزوم استقلال هند، پاکستان، سیلان، و برمه تأیید شد. در انتخابات ۱۹۵۱ و ۱۹۵۵

دسته‌های سیاسی در بسیاری از کشورها به کار می‌رود، اگرچه بعضی از این دولتها یا دسته‌ها خود را «کمونیست» نمی‌دانند.

از نظر مباحثات تئوریک در اتحاد جماهیر شوروی، کمونیسم وضع اجتماعی «آینده» ای است که وضع فعلی (سوسیالیزم) مقدمه‌ی آن به شمار می‌آید.

مورد استعمال اول کلمه موارد و انواع بسیاری از نظامهای اجتماعی را در بر می‌گیرد شامل «کمونیسم گزیدگان»، پیشنهاد شده به وسیله‌ی افلاطون (به تقلید از الگوی اسپارت قدیم) تا جوامع کمونیست مذهبی مسیحی که در قرن شانزدهم و قرنهای بعدی در قاره‌ی جدید تأسیس شد. هم-چنین فالانسترهای پیشنهادی فوریه و جوامع اشتراکی رابرت آون و غیره را نیز شامل است. این جوامع بر حسب نیاز افراد غذا و درآمد را تقسیم می‌کردند و میان خود مساوات داشتند.

کمونیسم و کمونیست امروزه بیشتر برای فعاليتها یا سیاستهای دولتهای شوروی و جمهوری خلق چین و کشورهای عضو پیمان ورشو و دولتهای متحد آنها و همچنین برای سازمانهای سیاسی مدافع سیاستهای این دولتها در کشور-های غیر کمونیست، به کار می‌رود. اما همه‌ی این دولتها و سازمانها خود را «کمونیست» نمی‌خوانند و بجای آن عباراتی مانند «دموکراسی خلق»، «احزاب

کارگری» و مانند آنها را به کار می‌برند و در کشورهایی که احزاب کمونیست غیرقانونی اعلام شده‌اند، ممکن است تحت نامهای دیگر فعالیت کنند.

از لحاظ تاریخی استعمال عنوان کمونیسم خیلی پیش از پیدایش مارکسیسم سابقه دارد، اما هیچیک از مکتبهای سوسیالیست اولیه لفظ «کمونیست» را به کار نبردند، بلکه اول بار جوامع مخفی در دوره‌ی «سلطنت ژوئیه» (۱۸۳۰-۴۸) فرانسه آن را به کار بردند. از ۱۸۳۹ به بعد این جوامع از سیاست به اصلاحات اجتماعی پرداختند و به همین مناسبت لفظ communauté («جامعه‌ی اشتراکی») در ۱۸۳۹ به کار رفت و توسط هواداران رابرت آون به انگلستان راه یافت. اصطلاح «کمونیسم» اول بار در ۱۸۴۱ استعمال شد و از آن پس برای بخش پرولتاریایی و مبارز جنبش سوسیالیستی به کار رفت.

به همین مناسبت بود که مارکس و انگلس در ۱۸۴۸ عنوان «کمونیست» به مانیفست مشهور خود دادند. مانیفست کمونیست به عنوان مرامنامه‌ی «جامعه‌ی کمونیستها» - که از میان یکی از همان جوامع مخفی سابق الذکر رشد کرده بود - نوشته شد. مارکس و انگلس متذکر می‌شوند که «کمونیستها حزب جداگانه‌ای مخالف با دیگر احزاب طبقه‌ی کارگر نیستند» و «اصول جدا-گانه‌ای برای خود ندارند» و فقط «پیشرفته‌ترین و راسخترین بخش احزاب

مرحله‌ی سوسیالیزم بگذرد تا آنکه اصل «ازهر کس به قدر تواناییش و به هر کس به قدر نیازش» بجای اصل «به هر کس به قدر کارش»، که شعار سوسیالیزم است، بنشیند.

«دایرة المعارف بزرگ شوروی» در چاپ ۱۹۵۳ خود کمونیسم را چنین تعریف می‌کند: «عالیترین شکل جامعه که جانشین شکل سرمایه‌داری می‌شود» و از طریق «شکل ابتداییتر»، یعنی سوسیالیزم، تحقق می‌یابد. در هیچیک از این دو شکل (سوسیالیزم و کمونیسم) طبقات متضاد وجود ندارند و «استثمار»، یعنی علت تضاد، همراه کاپیتالیزم از میان می‌رود. به عقیده‌ی کمونیستها، انتقال به کمونیسم با استحکام نظام سوسیالیستی و بدون انقلاب انجام می‌شود و در شکل کمونیستی جامعه وسایل تولید به ملکیت عمومی در خواهند آمد و همه بافادکاری کار خواهند کرد و دولت، که هدایت کننده‌ی جامعه به مرحله‌ی عالی است، از میان خواهد رفت. گواه اجتناب ناپذیری این سرانجام شرح «علمی» مارکسیزم - لنینیسم از قوانین تکامل جامعه است.

برنامه‌ی مصوب بیست و دومین کنگره‌ی حزب کمونیست اتحاد شوروی در ۳۱ اکتبر ۱۹۶۱ کمونیسم را به این شکل تعریف می‌کند: «کمونیسم چیست؟ کمونیسم یک سیستم بدون طبقات است با مالکیت عمومی وسایل تولید و برابری کامل اعضای جامعه؛ در چنین سیستمی رشد همه جانبه‌ی مردم با رشد نیروهای مولد از

کارگری هر کشور را تشکیل می‌دهند که دیگران را پیش می‌رانند». چنانکه انگلس در مقدمه بر چاپ انگلیسی مانیفست (۱۸۸۸) توضیح می‌دهد، آنها نمی‌توانستند آن را «مانیفست سوسیالیست» بنامند، زیرا در آن زمان که مانیفست نوشته می‌شد سوسیالیستها یا هوداران یکی از سیستمهای مدینه‌ی فاضله‌ای (اتوپی) بودند که «تدریجاً از میان رفتند» یا «حقه بازهای اجتماعی» بودند که می‌کوشیدند نارضائیها را سرپوش بگذارند «بدون آنکه به سرمایه و سود صدمه بزنند». بدینگونه او اعلام کرد که سوسیالیزم يك «نهضت طبقه‌ی متوسط» است در حالی که کمونیسم «نهضت طبقه‌ی کارگر» است. مارکس تا کنگره‌ی گوتا در ۱۸۷۵ با به کار بردن اصطلاح سوسیالیست در نام «حزب سوسیالیست کارگران آلمان»، که پروان فردیناند لاسال تشکیل داده بودند، مخالفت می‌کرد.

مارکسیستهای روسیه حزب خود را «سوسیالیست» می‌خواندند و این وضع تا کنگره‌ی هفتم بولشویکها در ۱۹۱۸ ادامه داشت و از آن زمان به بعد نام خود را از «سوسیال دموکرات» به کمونیست تغییر دادند و به این ترتیب به پیشنهاد لنین، که يك سال قبل از آن کرده بود، جامعه‌ی عمل پوشانند. با اینحال لنین همچنان انقلاب اکتبر و اقتصادی را که این انقلاب پدید آورده بود «سوسیالیست» می‌خواند؛ از آنجا که مارکس گفته بود جامعه برای انتقال از کاپیتالیزم به «مرحله‌ی عالی» کمونیسم باید از

پایگاهی قوی و مشخص دارد. استعمال عنوان محافظه کار (کنسرواتیو) در انگلستان از ۱۸۳۵ - ۴۵ آغاز شد و از آن زمان این عنوان جای عنوان تاریخی «توری» را گرفت، اگرچه عنوان اخیر کاملاً از رواج نیفتاد. در سیستم سیاسی انگلستان حزب محافظه کار (ر.ک.) همواره یکی از احزاب بزرگ بوده است و مردانی چون آدموند برک Burke، کولریج، پیل، و دیزرائلی در تکوین سنت محافظه کاری سیاسی انگلستان سهم بزرگ داشته اند.

کنسرواتیسم هرگز صورت یک فلسفه ی تدوین شده و منظم را نداشته است ولی اصول کلی آن را می توان به این شرح خلاصه کرد.

کنسرواتیسم در برابر تندروی و انقلابی بودن است و این مهمترین اساسترین خصوصیت آنست. به نظر یک محافظه کار، انقلابیها و تندروها (رادیکالها) بر اساس هدفهای صرفاً نظری و مکتبی می خواهند بسیاری از نهادهای (institutions) اجتماعی را از بین ببرند و به قول دیزرائلی «نهادهای سیاسی را بر اصول مجرد و علم نظری بنا کنند، بجای آنکه به آنها اجازه دهند که خود از جریان حوادث بیرون آیند و نیازهای ملت آنها را به طور طبیعی خلق کند.» و خطرناکتر از همه ی این اصول مجرد اعتقاد به کمال پذیری است، زیرا هیچ چیز از شمای درخشان مدینه ی فاضله برای

طریق پیشرفت مداوم علوم و فنون همراه خواهد بود و همه ی منابع ثروت عمومی به وفور جوشان خواهند بود و اصل بزرگ و از هر کس به قدر توانایش و به هر کس به قدر نیازش، تحقق خواهد یافت. کمونیزم یک جامعه ی عالی کارگران آزاد و آگاه خواهد بود و در درون آن مردم خود بر خود حکومت خواهند کرد؛ جامعه یی که در آن کار کردن برای خیر جامعه اولین نیاز حیاتی هر کس خواهد شد، و همه این ضرورت را در خواهند یافت، و از توانایی هر فرد بیشترین سود برای جامعه کسب خواهد شد. این برنامه تأکید می کند که «وظیفه ی اصلی اقتصادی حزب و مردم شوروی ایجاد اساس مادی و فنی کمونیزم در دو دهه است.» نیز: ر.ک. آنارشیزم؛ سوسیالیزم؛ مارکسیسم.

کنسرواتیسم^۱

[از conserve در زبان انگلیسی، به معنای «حفظ»]

این عنوان معادل «محافظه کاری» در زبان فارسی است و بر گروهی از عقاید در باب جامعه و دولت اطلاعی می شود که ترتیب سیاسی و اجتماعی موجود را، بخصوص اگر سابقه ی طولانی داشته باشد، محترم می شمارند و در حفظ آن می کوشند.

کنسرواتیسم در سنت سیاسی انگلستان

و نهادهای سیاسی تاریخی است .

کنفدراسیون^۱

اتحاد چند دولت برای همکاری و دفاع متقابل . کنفدراسیون دارای قدرت مرکزی مسلط بر اتباع دولتهای متحد نیست و دولتهای عضو در سیاست خارجی و داخلی خود آزادند . ایالات متحده ی امریکا قبل از آنکه به صورت فدراسیون درآید از ۱۷۷۸ تا ۱۷۸۷ کنفدراسیون بود .

آلمان (از ۱۸۱۵ تا ۱۸۶۶) و هلند (از ۱۵۸۵ تا ۱۷۹۵) نیز به صورت کنفدراسیون بودند . سویییس اگر چه عنوان رسمی آن «کنفدراسیون سویییس» است، ولی در واقع يك فدراسیون است . کشورهای عضو کنفدراسیون در روابط بین المللی به صورت کشورهای جداگانه باقی می مانند ، اما جنگ را میان خود تحریم می کنند .

نیز : ر.ك . فدراسیون .

کنفدراسیون بین المللی اتحادیه های
کارگری آزاد : ر.ك . فدراسیون جهانی
اتحادیه های کارگری .

کنفرانس کشورهای آسیایی و آفریقایی :

پیشرفت واقعی زیانبارتر نیست . سیاست در عمل بسیار ناتوان است و هیچ چیز خطرناکتر از به کار بردن زور برای تحقق ایدآلها نیست .

درجوار نظریه ی محدودیت میدان عمل دولت ، مفهوم جامعه به عنوان کلی مرکب از اجزاء مستقل قرار دارد . مطابق این نظریه جامعه بیشتر به يك اورگانیزم شباهت دارد تا به يك ماشین . جامعه تار و پود پیچیده ای از روابط بشری است که طرحهای اصلاحی بزرگ و عجولانه به سهولت آن را برهم می زنند . بعلاوه ، اورگانیزمی است که معیار رشد آن اعصار است و بازمان سنجیده می- شود و ماندگاری معیار آنست . بنا بر- این ، حرمت نهادن به قدمت یا نظریه ی اورگانیک جامعه همراه است . کنسرواتوئو از چشم پوشیدن از تجربه های مтраکم نسلا اكراء دارد و می كوشد با توجه به روح آن تجربه ها امری را اصلاح كند . ادموند برك می گوید : «من از اصلاح چشم نمی پوشم . . . اما حتما هنگامی كه تغییر می كنم ، آن تغییر باید حفظ شود . . . در هر چه می كنیم باید دنباله روی اجدادمان باشیم . من باید تعمیر را تا حد ممكن نزدیک به سبك بنا انجام دهم .» اصول کلی سیاسی و اقتصادی كنسرواتیزم انگلستان حفظ میراثهای لیبرالیزم اروپایی و عدم دخالت دولت در جریان اقتصاد و حفظ آزادیهای فردی و سنتها

کنگره ، حزب

ر.ك. باندونگ ، كنفرانس.

۱۴۰

(۱۹۴۸) مهاتما گاندی ، رهبری این حزب با جواهر لعل نهرو بود.

فعالیت حزب کنگره تا ۱۹۴۷ بر-
گردد کسب استقلال هند دور می زد ، اما
از آن پس کوشیده است تا يك سیاست
اقتصادی و اجتماعی خاص پی ریزی کند
و به همین سبب گروهی از پشتیبانان خود
را از داده است . در « ششمین کنگره ی
ملی هند » که در ژانویه ی ۱۹۵۵ برگزار
شد ، هدفهای حزب به این ترتیب
تعریف شد: (۱) مالکیت و نظارت اجتماعی
وسایل تولید به نفع تمام جامعه ؛ (ب)
توزیع مساوی ثروت ، منابع ، و درآمد
ملی ؛ و (پ) برابری فرصتها برای تمام
بخشهای جامعه . کنگره تأیید کرد که
به هیچ نظریه یا اصول جامد پایبند
نیست و هدف آن ایجاد يك الگوی
سوسیالیستی برای جامعه است.

با وجود برنامه های سوسیالیستی ،
عناصر طبقه ی متوسط و بورژوا در
حزب کنگره قدرت بزرگی را تشکیل
می دهند.

کنگره ۱ ، حزب

« کنگره ی ملی هند » بزرگترین حزب
سیاسی هندوستان است . این حزب در
انتخابات ۱۹۶۲ از ۵۰۰ کرسی مجمع
ملی ۳۵۶ کرسی آن را به دست آورد.
حزب کنگره در اواخر قرن نوزدهم به
تحريك يك انگلیسی به نام آلن اوکتاوین ،
هیوم A. Octavian Hume ، به وجود
آمد . هیوم تحصیل کرده های دانشگاه
کلکته را واداشت تا برای تشویق صنایع
ملی ، پر کردن فاصله های دینی ، پیشبردن
روابط هند و انگلستان (به عنوان هدف
اصلی) حزبی تشکیل دهند. این حزب
در اصل مسلمانان و هندوها و نجسهارا در
برداشت ؛ اما بعداً ، ابتدا به رهبری
بل گنگادار تیلک Bal Gengadhar
Tilak - که در ۱۹۰۳ در بمبئی شورش بر-
ضد انگلستان برانگیخت- و سپس مهاتما
گاندی ، به يك نهضت ناسیونالیست
هندو بدل شد که خواست آن خروج
بریتانیا از هند بود. سیاست بریتانیا در
هند از ۱۹۱۹ تا ۱۹۴۷ براساس کوشش
برای جلب حزب کنگره قرار داشت .

کودتا

[از coup (برافکندن) + etat
(دولت) در زبان فرانسه]

تغییر ناگهانی دولت به زور به دست مقامات
دولتی و ارتشی. فرق آن با انقلاب این
است که کودتا از بالا و به دست افرادی
از دستگاه دولت یا طبقه ی حاکم انجام
می شود ، در حالی که انقلاب طغیان مردم

کنگره در ۱۹۳۵ بر شورای قانونگذاری
دولتی از مجموع ۱۱ شورا مسلط شد و
در جنگ برضد آلمان (۱۹۳۹) و برضد
ژاپن (۱۹۴۱) از همکاری سرباز زد و
رهبران آن زندانی شدند . پس از مرگ

کورپوراتیسم

در ۱۹۳۴ «کورپوراسیون» هارا به وجود آورد که هدف آن متحد کردن مجامع کارگری و کارفرمایی در هر صنعت زیر نظریک مؤسسه‌ی اداره کننده بود. صنف (کورپوراسیون)، عالیترین وسیله‌ی سازماندهی و قطارت رژیم فاشیست بر-اقتصاد، نشانه‌ای از خود مختاری نداشت و مثل دیگر مؤسسات دولتی وسیله‌ای در دست دولت بود. سپس برای تکیه بر نقش اصناف به عنوان مؤسسات دولتی، وزارت اصناف، تأسیس شد.

فلسفه‌ی کورپوراتیسم بر دو اصل قرار داشت: (۱) فرد نباید از نظر سیاسی فقط تبعه‌ی دولت شمرده شود، بلکه باید بر حسب وظیفه‌ای که در جامعه انجام می‌دهد، کارگر، کارفرما، زارع، پزشک، یا وکیل، و غیره شناخته شود و چون مسائل کلی سیاست برای توده‌ی مردم که فقط از امور مربوط به شغلشان سردر می‌آورند، خیلی پیچیده است اینان فقط حق اظهار نظر در امور شغلی خودشان را داشته باشند و به این جهت (۲) تنها اعضای یک طبقه‌ی کوچک حاکم که از امور وسیعی که بر مجموع جامعه اثر می‌گذارد، سردر می‌آورند شایسته‌ی حکومت و اظهار نظر در سیاست هستند. این مفهوم در اساس افلاطونی است و در عصر جدید متفکران ضددموکراسی مانند آداموند برک و هگل از آن جانبداری کرده‌اند.

در جاهایی که از الگوی ایتالیای فاشیست تقلید کردند، کورپوراتیسم را

و طبقات پایین بر ضد دولت است. کودتا غالباً با تصرف ایستگاه‌های رادیو و مراکز مهم ارتباطی (ایستگاه راه آهن، فرودگاه) و بناهای مهم دولتی آغاز می‌شود.

کورپوراتیسم (یا کورپوراتیویزم)^۱

نظریه‌ای که در ایتالیای فاشیست تکوین شد و به موجب آن سازمان اقتصادی باید به صورت اصناف (corporations) تحت قطارت دولت درآید و ادعا می‌شود که این نوع سازمان اقتصادی جای نمایندگان سیاسی زاید را می‌گیرد.

فاشیسم ایتالیا، که هم به سوسیالیسم و هم به سرمایه‌داری حمله می‌کرد، کوشید تا حیات اقتصادی ایتالیا را از طریق کورپوراتیسم از نو سازمان دهد. سازمان اقتصادی ایتالیا به اتحادیه‌های کارگران، کارفرمایان، و صاحبان مشاغل آزاد تقسیم شده بود و این اتحادیه‌ها سندیکا نامیده می‌شدند. در هر رشته از صنعت یا تجارت فقط یک اتحادیه وجود داشت و اداره کنندگان سندیکاها یا سیاستمداران فاشیست بودند یا افراد قابل اعتماد برای رژیم فاشیست. در واقع، این مجامع کارگری و کارفرمایی فقط ابزاری بودند در دست دولت و وسیله‌ی اجرای سیاستهای آن و از خود اراده‌ای نداشتند.

برای اینکه عدم استقلال این مجامع شغلی (یا سندیکا‌های) کار و سرمایه مسلمتر و بارزتر شود، دولت فاشیست

۱ - corporatisme; corporativism

با اشتیاق پذیرفتند. پرتغال در ۱۹۳۳، اتریش در ۱۹۳۴، اسپانیا در ۱۹۳۹، برزیل در ۱۹۳۷ و بالاخره در آرژانتین در دوره دیکتاتوری پرون (۱۹۴۳-۵۵) این سیستم را پذیرفتند اما به محض جانشین شدن رژیمهای لیبرال در این کشورها - چنانکه در اتریش (۱۹۴۵) و برزیل (۱۹۴۴) اتفاق افتاد - کورپوراتیزم جای خود را به اتحادیه‌های آزاد داد. فکر ایجاد کورپوراسیونهای فاشیست بیشتر آرزو بود تا واقعیت و قصد اصلی از آن مهار کردن کارگران در اتحادیه‌های متمرکز بود؛ اما موسولینی و همکارانش بر کورپوراتیزم به عنوان یک عنصر مهم و اساسی ایدئولوژی خود تکیه می‌کردند به ادعای آنها، کورپوراتیزم پایان لیبرالیزم اقتصادی و آغاز اقتصاد منظم و نظارت شده است.

کوسموپولیتانیزم: ر.ک. جهان وطنی.

کولکتیویزم^۱

[از collective در زبان فرانسه به معنای «جمعی»]

عقاید، هدفها و روشهای کسانی که از نظارت سیاسی همه جانبه بر امور اجتماعی (و به ویژه اقتصادی) یا از توسعه‌ی چنین نظارتی جانبداری می‌کنند. رواج این اصطلاح از زمان تشکیل کنگره‌ی بین‌الملل اول سوسیالیستها،

در ۱۸۶۹ در شهر بال، آغاز شد و این لفظ با سوسیالیزم (ر.ک.) رابطه‌ی نزدیک پیدا کرد. به نظر می‌رسد که در اصل از این لغت در کنگره‌ی بال برای مشخص کردن یک هکتب سوم سوسیالیست - در مقابل دو مکتب مارکس و پرودون - استفاده شده است و قصد این بوده که یک نوع سوسیالیزم یا کمونیزمی ارائه شود که بر قدرت مبتنی نباشد (یا تعاونی باشد). مقصود با کونین و پیروانش از کولکتیویزم گروه تعاونی رو در روی تولیدکنندگان و مصرف‌کنندگان است و در این مورد استعمال وجه مشترکی با «سوسیالیزم دولتی» که بعداً رایج شد، ندارد. کروپاتکین میان دو مرحله‌ی جامعه‌ی انقلابی آینده تفاوت می‌گذاشت و آن دو مرحله را کولکتیویزم و کمونیزم می‌خواند. به گفته‌ی او، کولکتیویزم یک مرحله‌ی انتقالی است که در آن مفهوم مالکیت وجود خواهد داشت و صورت مالکیت اجتماعی به خود خواهد گرفت. موارد استعمال این اصطلاح بعداً

وسیعتر شد و مفاهیم چندی را در بر می‌گیرد: (۱) اشکال مختلف نظریه‌های سوسیالیستی و خواهان نظارت اجتماعی (به ویژه اشکال اقتداری آن)؛ و (ب) (بیشتر به معنای بد) نظریه‌های «سوسیالیستی» یا غیر سوسیالیستی که خواهان مداخله‌ی بیشتر دولت به خصوص در امور اقتصادی، یعنی طالب برنامه‌گذاری اقتصادی دولتی هستند و در معنای اخیر گاهی برای سیستم اقتصادی نازیست و

فاشیت هم به کار برده می‌شود. مشترك المنافع، ایالات متحده، و بانك بين المللى می پردازند. سازمان ملل متخصص می‌دهد، اما به طرح كوكم مادی نمی‌کند.

کولومبو، طرح

طرحی که وزیران خارجی ملتهای مشترك المنافع بریتانیا در ژانویه ۱۹۵۰ در کولومبو، مرکز سیلان، برای همکاری در رشد اقتصادی کشورهای آسیای جنوبی و جنوب شرقی ریختند. این کشورها عبارتند از اندونزی، برمه، بوتان، بورنئو، پاکستان، تایلند، ژاپون، سنگاپور، سیلان، فیلیپین، کامبوج، کره‌ی جنوبی، لائوس، مالاایا، نپال، ویتنام، که ۷۵۰ میلیون - يك چهارم جمعیت زمین - جمعیت دارند. این طرح در ۱۹۵۹ برای دوره‌ی ۱۹۶۱-۶ تجدید شد. کشورهایی که در این طرح قرار می‌گیرند تقریباً تولیدکننده‌ی همه‌ی چنایی و کائوچوی جهان و بیش از سه چهارم چای، دوسوم قلع، يك سوم نفت و روغن جهان هستند. دولتهای مشترك المنافع (از جمله استرالیا، کانادا، نیوزیلند، و بریتانیا) شورایی برای كوكم فنی پدید آوردند که مرکز آن در کولومبو است و موافقت کردند که در برنامه‌گذاری برای مدیریت، خدماتهای بهداشتی، تحقیق علمی، فعالیتهای کشاورزی و صنعتی و تربیت کادر كوكم کنند. كوكم‌های مالی برای اجرای طرح را خود کشورهای منطقه، دیگر کشورهای

کولونی : ر.ك. مستعمره.

کولونیالیزم : ر.ك. استعمار.

كوكون : ر.ك. شورای كوكم اقتصادی متقابل.

کومین تانگ^۲

[به چینی کومین دانگ، به منای «حزب ملی خلق»]

حزب ناسیونالیست چین که در ۱۸۹۱ به دست سون یات سن، رهبر جنبش ضد استبداد و ضد استعمار چین، تأسیس شد. این حزب در انقلاب ۱۹۱۱ چین، که منجر به برافتادن سلطنت خاندان منچو و تأسیس جمهوری چین شد، فعالیت مؤثر داشت و در انقلاب ۱۹۱۲ علیه دیکتاتوری یوان شی - کای رهبری را به دست داشت.

رهبری حزب بعد از مرگ سون یات سن (۱۹۲۵) به دست چیانگ کای - شک افتاد و او با اخراج کمونیستها از آن، مبارزه‌ی سختی را با آنها آغاز کرد و حزب را که در زمان سون یات سن تمایلات

انقلاب ضد سرمایه‌داری را تشویق می‌کرد ، اما در مه ۱۹۴۳ ، برای توسعه همکاری کمونیست‌ها و غیر کمونیست‌ها در مبارزه‌ی ضدنازی و اتفاق جنگی شوروی و دولت‌های غربی، منحل شد. بعد از جنگ کومینفورم (ر.ک.) جای آن را گرفت ، اما حوزه‌ی عمل آن کوچکتر از کومینترن بود.

چپ داشت ، به يك حزب راستی تبدیل کرد . چنانکه کای‌شک پس از آن دائماً سرگرم فعالیت‌های نظامی بود و از ۱۹۳۵ بر جنوب چین تسلط داشت . این حزب از ۱۹۳۷ تا ۱۹۴۵ رهبری جنگ بر ضد ژاپنی‌ها را داشت. در ۱۹۴۸ حزب کمونیست چین تمام آن سرزمین را فتح کرد و رهبران کومین تانگ، که قبل از آن حکومت را به دست داشتند ، به جزیره‌ی فرمز گریختند .

کومینفورم^۲

دفتر اطلاعات احزاب کمونیست (علامت اختصاری کومینفورم) که به پیشگامی حزب کمونیست اتحاد شوروی در اکتبر ۱۹۴۷ در بلگراد تاسیس شد و غرض از آن هم- آهنگ کردن فعالیت‌های احزاب کمونیست ایتالیا ، چکسلواکی ، رومانی ، شوروی، فرانسه ، لهستان ، مجارستان ، و یوگوسلاوی بود . پس از اخراج یوگوسلاوی از کومینفورم (۱۹۴۸) مرکز آن به بخارست منتقل شد در آوریل ۱۹۵۶ ، پس از اعاده‌ی روابط شوروی و یوگوسلاوی، کومینفورم منحل شد .

کومینترن^۱

بین الملل کمونیست (علامت اختصاری کومینترن) که به بین الملل (ر.ک.) سوم معروف است. کومینترن در مارس ۱۹۱۹ به دعوت حزب کمونیست شوروی در مسکو تشکیل شد و هدف آن جمع کردن همه‌ی سوسیالیست‌ها و کمونیست- های چپ افراطی و خنثا کردن بین الملل دوم بود . کومینترن به طور نهایی جبهه‌ی چپ را به دو گروه کمونیست انقلابی و سوسیال دموکرات تقسیم کرد و از آن پس این دو گروه در برابر هم قرار گرفتند . کومینترن چندین سال

گی

گزیدگان^۱

روابط اجتماعی يك قشر گزیده می-
شناسند . لاسول علاوه بر گزیدگان
قدرتمند (حاکم) ، گزیدگان ثروتمند،
و گزیدگان دانشمند (و غیره) را نام می-
برد . نویسندگان راست ، مانند پارتو،
فقط گزیدگان را شایسته حکومت می-
دانند و برای توده در این کار حقی قایل
نیستند و به اصطلاح ضد دموکراسی
هستند . بعضی نیز فقط قشری از جامعه
را که دارای دانش و هوش و قابلیت‌های
بیشتری از سایر قشرهای جامعه است (و
به اصطلاح «الیت انتلیکتوئل» را) برتر
از دیگران و گزیدگان واقعی می‌شمارند.

گروهی از افراد که در هر جامعه موقعیتی
ممتاز دارند، به خصوص اقلیت حاکم و
محافظی که اقلیت حاکم از آنها برمی-
خیزند .

ویلفرد پارتو V. Pareto این
اصطلاح را برای تحلیل اجتماعی به
کاربرد و او دو قشر در جمعیت می‌شناخت:
«(۱) قشر پایین، یا ناگزیدگان ... (۲)
قشر بالا، یا گزیدگان، که به نوبه‌ی خود
به دو قسمت می‌شوند: گزیدگان حاکم؛
(ب) گزیدگان نا حاکم .» بعضی از
محققان علوم اجتماعی ، مانند هارولد
لاسول H. D. Lasswell، در هر مرتبه از

گیلد سوسیالیزم: ر.ک. سوسیالیزم صنفی.

ل

لنینیزم^۱

مکتب سیاسی منسوب به ولادیمیر ایلیچ لنین (۱۸۷۰ - ۱۹۲۴)، رهبر انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه، بنیانگذار رژیم کمونیست در آن کشور و شخص اول اتحاد شوروی (۱۹۱۷-۲۴).

لنینیزم که با بولشویزم (ر.ک.) مترادف است، یکی از شاخه‌های مارکسیزم و جهانبگیرترین و مقتدرترین شاخه‌های آنست که امروزه به کمونیزم معروف است و کمونیست‌ها غالباً عنوان «مارکسیزم-لنینیزم» را برای ایدئولوژی خود به کار می‌برند. از نوشته‌های تئوریک مهم لنین کتابهای «دولت و انقلاب» و «امپریا-لیزم آخرین مرحله سرمایه داری» است.

لنینیزم ابداع تئوریک خاصی نیست و اهمیت آن بیشتر از جهت انطباق مارکسیزم انقلابی با شرایط روسیه و به پروزی رساندن آن در بزرگترین کشور دنیاست و اهمیت خاص لنینیزم در تعیین استراتژی و تاکتیکهای یک حزب انقلابی است.

لنین خود یک مارکسیست اورتو-دوکس و مخالف با هر گونه تجدید نظر

طلبی (ر.ک.) به خصوص در روح انقلابی مارکسیزم بود و از این جهت آنچه که لنین بر مارکسیزم افزوده اندک و محدود است. لنین، تئوری خاصی در مورد امپریالیزم آورد که بسط مارکسیزم از جهت تکامل تاریخی سرمایه داری است. لنین، امپریالیزم را آخرین مرحله تکامل سرمایه داری می‌پنداشت و به نظر او سرمایه داری از این مراحل گذر می‌کند: کاپیتالیزم معمولی به کاپیتالیزم انحصاری بدل می‌شود، انحصارها زیر سلطه باندکها و دیگر مؤسسه‌های متعلق به اولیگارش سرمایه گذار درمی‌آیند و دوره سرمایه داری مالی آغاز می‌شود. محصول اصلی کاپیتالیزم مالی سرمایه اضافی است که می‌بایست صادر شود و سود کلان باز آورد. در نتیجه انحصارهای بین‌المللی کاپیتالیستی به وجود می‌آیند که خواهان تسلط بر کشورهای رشد نیافته و حمایت حکومت‌های آنها از سرمایه گذاری این انحصارها هستند. مرحله نهایی «تقسیم سراسر زمین به دست قدرتهای بزرگ سرمایه داری است» و پس از آن مرحله جنگ‌های امپریالیستی آغاز می‌شود (ر.ک. امپریالیزم).

لنین انقلاب را تنها راه برافکندن سرمایه داری می‌دانست و این انقلاب

۱-Leninisme; Leninism

لنین، عقیده داشتند که حزب باید آماده باشد تا از هر بحران یا شکست به نفع خود استفاده کند و عقب ماندگی اقتصادی کشور را در نظر نگیرد.

لنین با آنکه از جهت تئوری چیز زیادی بر مارکسیزم نیفزود، ولی اعمال او، بخصوص پس از پیروزی در روسیه، تأثیر عمیق و اساسی در جنبش سوسیالیستی و ویژه مارکسیستی کرد و آن را به دو شاخه تقسیم کرد. تا قبل از انقلاب ۱۹۱۷ مارکسیستهای اورتودوکس و تجدید نظر طلب در سراسر اروپا همه در یک حزب متشکل بودند که غالباً «حزب سوسیال دموکرات» خوانده می شد، اما لنین این احزاب را با تشکیل دادن بین الملل سوم (ر.ک. کومینترن) به دو دسته ی کمونیست و سوسیالیست تقسیم کرد و رفته رفته میدان تأثیر لنینیسم از مرزهای یک کشور گذشت و سراسر جهان را فرا گرفت و امروزه، بجز شوروی، چندین کشور دیگر در جهان، از جمله چین و یوگوسلاوی و کوبا، خود را لنینیست می خوانند.

نیز: ر.ک. بولشویزم؛ سوسیالیزم؛ کمونیزم.

لوکارنو، پیمان

پیمانی که میان دولتهای آلمان، انگلستان، ایتالیا، بلژیک، و فرانسه در ۱۶ نوامبر ۱۹۲۵ به امضا رسید و دولتهای بلژیک،

باید به دست پرولتاریا و به رهبری حزب پیشروی آن انجام شود. لنین تحت تأثیر شرایط خاص روسیه که تروریزم تزاری در آن مجال عمل آزادانه نمی داد، عمل انقلابی را رسالت گسروه معدود و گزیده ی انقلابی که در یک سازمان متمرکز انقلابی گرد آمده باشند، می دانست و این گروه از گزیدگان (الیت) طبقه ی کارگر و روشنفکران در خدمت طبقه ی کارگر تشکیل می شود نه همه ی پرولتاریا. قسمت اعظم زندگانی خود او صرف سازمان دادن چنین حزبی و تربیت چنین کادری شد.

لنین در بعضی از آموزشها یا فرضیه های مارکس تغییراتی داد. از جمله، مارکس عقیده داشت که هر سیستم اقتصادی زمینه ای برای سیستم بعدی است و از این جهت هر مرحله باید به حد بلوغ و کمال خود برسد و جای خود را به علت تضادهای درونی خود به مرحله ی بعدی دهد، اما لنین بر این عقیده شد که روسیه بدون گذراندن مرحله ی کاپیتالیزم می تواند یکباره به مرحله ی سوسیالیزم جهش کند و بحث بر سر این قضیه یکی از علل اصلی انشعاب معروف در حزب سوسیال دموکرات روسیه در ۱۹۰۴ بود. گروه منشویکها، به رهبری یولیوس مارتوف، معتقد بودند که انقلاب روسیه را باید تا زمانی که کاپیتالیزم صنعتی به مرحله ی کمال خود نرسیده، به تعویق انداخت؛ اما بولشویکها، به رهبری

لیبرالیزم نهضتی است که معتقد است مردم اتباع دولت خودرأی نیستند بلکه قانون باید از آنها در زندگی خصوصیشان حمایت کند و در امور عمومی مردم باید از طریق مجلسی که با انتخابات آزاد برگزیده شده باشد، بر دولت نظارت کنند. سابقه‌ی جنبش لیبرال برای کسب آزادی به طغیان بارونهای انگلستان علیه شاه می‌رسد، به خصوص به زمانی که «منشور بزرگ» امضا شد (۱۲۱۵)؛ و در زمینه‌ی فلسفی محض به نظریه‌های جان لاک، فیلسوف انگلیسی، در باره‌ی دولت و حقوق طبیعی می‌رسد که به موجب آن هیچکس نباید به سلامت، زندگی، آزادی، و دارایی دیگری آسیب رساند. لیبرالیزم همراه مهاجران به قاره‌ی امریکا رفت و مهاجر نشینان امریکایی در طغیان خود علیه بریتانیا اعلام کردند که افراد حقوق، و آزادیهای غیر قابل انتقال دارند.

در قرن نوزدهم نفوذ اندیشه‌ی سود گرایی (utilitarianism) موجب تأکید خاص بر فرد شد، به این عنوان که فرد تنها محل آزمون است و بر آمدن خواستها و نیازهای او تنها معیار سودمندی و خرسندی است. بدین ترتیب، لیبرالیزم عقیده‌ای شد که برای فرد اهمیت فراوان قایل بود و با هر وجود جمعی (کولکتیو) اعم از دولت یا توده‌ی مردم به مخالفت برخاست. نظریه‌ی بنتام، فیلسوف انگلیسی، در باره‌ی «بیشترین خرسندی

فرانسه، و آلمان حفظ مرزهای موجود را تضمین کردند و موافقت کردند که از به کار بردن نیرو بر ضد یکدیگر خودداری کنند. آلمان وضعیت را اینلند را، که به موجب قرار دادهای صلح جنگ جهانی اول غیر نظامی شده بود، به رسمیت شناخت. انگلستان و ایتالیا این پیمان را تضمین کردند و برای جلوگیری از نقض پیمان پیشبینی کمک متقابل شده بود. آلمان در ۱۹۳۶ پیمان را بر هم زد و آدولف هیتلر قوای خود را به راينلند فرستاد. در ۱۹۵۳، سروینستن چرچیل، نخست‌وزیر انگلستان، پیشنهاد کرد که پیمانی میان جمهوری فدرال آلمان، لهستان، انگلستان، و شوروی بسته شود و مرزهای اروپای شرقی که بعد از جنگ جهانی دوم تعیین شده، همانند پیمان لوکارنو، تضمین شود.

لیبرالیزم

[از liber در زبان لاتینی به معنای «آزاد»]

لیبرالیزم به عنوان اصطلاح سیاسی معانی بسیار دارد، اما هیچیک از این معانی از معنای ریشه‌ی لاتینی کلمه جدا نیست. لیبرالیزم نظریه یا سیاستی است که خواهان حفظ درجاتی از آزادی است در برابر تسلط یا هادایت دولت یا هر مؤسسه‌ی دیگری که تهدید کننده‌ی آزادی بشر فرض شود.

هرگز این احساس دموکراتیک خود را از دست نداد. نهضت لیبرال انگلستان در عین حال ضد میلیتاریزم و صلحجو بود، اما هرگز به حد پاسیفیزم کامل و عدم مقاومت نرسید.

در قرن بیستم لیبرالیزم در انگلستان با انحطاط حزب لیبرال، از صورت يك نهضت متشکل درآمد، اما اصول کلی آن در دو حزب دیگر، محافظه کار و کارگر، رسوخ یافت. در آمریکا نیز دو حزب بزرگ از اندیشه‌های لیبرال تأثیرهای اساسی دارند.

لیبرالیزم مذهبی به معنای اعتقاد به حق هر کس در انتخاب راه پرستش خداوند یا بی‌ایمانی است.

لیبرالیزم که در آغاز پیدایش خود در داخل جوامع قرون وسطایی يك جنبش انقلابی ضد استبداد و ضد کلیسا بود، اینك جزئی از سنت فکری کنسرواتیو غربی به شمار می‌رود.

در ایالات متحده آمریکا که احزاب قوی چپ وجود ندارد، لیبرال به سیاستمدارانی اطلاق می‌شود که دارای افکار نزدیک به چپ و هوادار اصلاحات اجتماعی و اقتصادی هستند و به اصطلاح جناح مترقی را تشکیل می‌دهند.

نیز: ر. ک. اندیویدوالیزم؛ دموکراسی.

برای بیشترین افراد، که به دست فیلسوفان بعدی گسترش یافت، زمینه‌ی رشد لیبرالیزم جمعی (کولکتیو) را فراهم کرد و در نتیجه لیبرالیزم قرن بیستم تا حدود زیادی با سوسیال دموکراسی آمیخته شد.

در زمینه‌ی اندیشه‌های اقتصادی، لیبرالیزم به معنای مقاومت در برابر تسلط دولت بر حیات اقتصادی و بویژه مقاومت در برابر محدود کردن تجارت با مالیات بر واردات، مقاومت در برابر هر نوع انحصار و مداخله‌ی نالایم و زیان آور دولت در تولید و توزیع ثروت است. اوج جنبش لیبرالیزم اقتصادی میانه‌ی قرن نوزدهم بود که در آن زمان لیبرالها حتا با تنظیم قانون کار در کارخانه‌ها مخالفت می‌کردند. از آن زمان به بعد لیبرالها بسیاری از مقررات نظارت دولت به خاطر منافع عمومی مانند مقررات بهداشت و بیمه‌های اجتماعی و همچنین رشد اتحادیه‌های کارگری را به عنوان مدافع منافع کارگران پذیرفته‌اند، اما نسبت به هر نوع تمایلی در اتحادیه‌ها برای منحصر کردن قدرت به شدت بد گمان هستند.

جنبش لیبرال انگلستان در نیمه‌ی دوم قرن نوزدهم در حزب لیبرال، آن کشور مجسم بود که از منافع عمومی مردم در برابر آریستوکراسی و گروه‌های صاحب امتیاز دفاع می‌کرد و نهضت لیبرال

مارشال^۱، طرح

طرحی برای ۱۹۴۷-۵۱ تهیه کردند که به «برنامه‌ی ترمیم اروپا» (ر.ك.) معروف شد. گزارش کنفرانس و طرح در ۲۲ سپتامبر ۱۹۴۷ به مارشال تسلیم شد و پس از آن «سازمان همکاری اقتصادی اروپا» (ر.ك.) برای اجرای برنامه‌ی ترمیم به وجود آمد.

مارکسیزم^۲

فلسفه‌ی تاریخ و نظریه‌ی سیاسی و اقتصادی کارل مارکس (۱۸۱۸-۸۳)، فیلسوف آلمانی. در توضیح و بسط این مکتب فردریک انگلس (۱۸۲۰-۹۵) با وی یار بود. مشهورترین اثر مشترک آن دو «مانیفست کمونیست» است که در ۱۸۴۸ منتشر شد و مشهورترین و مؤثرترین اثر در تاریخ سوسیالیزم مدرن است. بزرگترین اثر مارکس کتاب «سرمایه» (کاپیتال) است که جلد اول آن در ۱۸۶۷ منتشر شد و دو جلد بعدی پس از مرگش به وسیله‌ی انگلس تنظیم شد و انتشار یافت. مارکس پس از آنکه به علت فعالیت‌های سیاسی از آلمان تبعید شد، از ۱۸۵۰ تا پایان عمر در لندن

طرحی که جورج مارشال، وزیر امور خارجه‌ی امریکا، در ۵ ژوئن ۱۹۴۷ ضمن نطقی پیشنهاد کرد. پیشنهاد مارشال این بود که امریکا برای بازگرداندن ثبات اقتصادی اروپا و ترمیم خرابیهای آن هرچه در قدرت دارد، انجام دهد. مارشال پیشنهاد کرد که طرحی چند جانبه و با موافقت دولتهای اروپایی برای این منظور تهیه شود. وزیران خارجه‌ی انگلستان، فرانسه، و شوروی در ۲۷ ژوئن ۱۹۴۷ برای مذاکره در باره‌ی این پیشنهاد جمع شدند، اما شوروی بعداً آن را رد کرد. هیچیک از کشورهای کمونیست این پیشنهاد را نپذیرفتند و چکسلواکی که در ابتدا پذیرفته بود، بعداً آن را رد کرد و فنلاند و اسپانیا در طرح شرکت نکردند. در ۱۲ ژوئیه ۱۹۴۷ نمایندگان شانزده دولت (اتریش، انگلستان، ایتالیا، ایرلند، ایسلند، بلژیک، پرتغال، ترکیه، دانمارک، سوئد، سوئیس، فرانسه، لوکزامبورگ، نروژ، هلند، یونان) برای تشکیل کنفرانس همکاری اقتصادی اروپا، در پاریس اجتماع کردند. این کشورها سپس

زیست و در آنجا درپایه گذاری بین الملل (ر.ک.) اول سوسیالیستها شرکت کرد.

بطور کلی، بسیاری از اندیشه های نوین سوسیالیزم، بویژه کمونیزم، مستقیم یا غیر مستقیم از مارکسیزم سر-چشمه می گیرند. مارکسیزم در درجه ی اول يك نظریه ی تاریخی است که روش تحلیل دیالکتیکی (ر.ک. دیالکتیک) را برای توضیح تطورات جامعه ی بشر به کار می برد. اساس فلسفه ی مارکس ماتریالیزم دیالکتیک و ماتریالیزم تاریخی است. تفسیر مادی تاریخ (ماتری-الیزم تاریخی) بر این مبنا استوار است که تکامل تاریخی بشر نتیجه ی تکامل وسایل تولید است و وسایل تامین نیاز-مندیهای مادی انسان و روابط اجتماعی که بر اساس آن ایجاد می شود «زیربنای» ساختمان جامعه است و سایر نهادهای اجتماعی (مذهب، اخلاق، دولت و سیاست، تعلیم و تربیت، اصول عقاید، خانواده، و غیره) بر اساس این زیربنا شکل می گیرند و «روبنای» اجتماعی را تشکیل می دهند و هر جامعه بر حسب ساختمان اقتصادی و نحوه ی رفع احتیاجات مادی خود (شکار، کشاورزی، صنعت و تجارت) نوع خاصی از نهادهای روبنایی را داراست که با تغییر زیر بنا (مثلا تحول از مرحله ی کشاورزی به صنعت) تغییر می یابد. با تکامل تکنیک سیستم اقتصادی تغییر می کند. ثروت مجدداً توزیع می شود و طبقات تازه ای ظاهر می شوند که با وسایل تولید جدید

سروکار دارند و جامعه وارد مرحله ی تاریخی تازه ای می شود. در هر جامعه دو طبقه ی اصلی وجود دارد که یکی مالک وسایل تولید و استثمار کننده و دیگری عرضه کننده ی نیروی کار و استثمار شونده است. تضاد منافع این طبقات موجب پیدایش يك نزاع دایمی آشکار یا پنهان در جامعه است که «جنگ طبقه ای» خوانده می شود. جنگ طبقه ای نیروی محرکه ی تحولات اساسی تاریخ است. به اعتقاد مارکس «تاریخ بشر تا کنون تاریخ جنگ طبقات بوده است» نه تاریخ جنگ ملتها. جنگی که میان حاکم و محکوم ادامه داشته است. هر نظام اجتماعی طبقه ای نطفه ی انهدام خود را در خویش دارد.

مهمترین بخش جامعه شناسی مارکسیزم تحلیل آن از پیدایش طبقه ی بورژوا (ر.ک. بورژوازی) و مکانیزم عمل آن در جامعه ی سرمایه داری است. به عقیده ی مارکس بورژوازی در بطن جامعه ی فئودال رشد کرده و با جانشین کردن تجارت و صنعت بجای کشاورزی زیربنای جامعه را تغییر داده و با انقلاب هایی مانند انقلاب کبیر فرانسه قدرت سیاسی را نیز به دست گرفته و به صورت طبقه ی حاکم درآمده است. انقلاب صنعتی به نوبه ی خود طبقه ی جدید پرولتاریا (ر.ک.) را به وجود آورده که با عرضه ی نیروی کار خود به دست سرمایه داری استثمار می شود و جنگ طبقه ای تازه ای پدید آمده که سرانجام

«دیکتاتوری پرولتاریا» (ر.ک.) که در آن قدرت سیاسی در دست يك طبقه‌ی منحصربه‌فرد پرولتاریاست. پرولتاریا پس از انتقال مالکیت وسایل تولید از افراد به دولت و حذف همه‌ی طبقات استثمارکننده‌ی خود نیز به عنوان طبقه‌ی ازمیان خواهد رفت و در این مرحله دولت نیز، که در جامعه‌ی طبقه‌ای آلت عمل طبقه‌ی حاکم برای سرکوب کردن طبقات محروم است، تدریجاً ناپدید خواهد شد و به دنبال ازمیان رفتن جامعه‌ی طبقه‌ای همه‌ی پدیده‌های طبقه‌ای ازمیان خواهند رفت و مبارزه‌ی انسان با انسان به مبارزه‌ی انسان با طبیعت بدل خواهد شد.

نیز: ر.ک. تجدید نظر طلبی؛ سوسیالیزم؛ کمونیزم.

ماکیاولیزم^۱

مکتب سیاسی منسوب به نیکولوماکیاولی، سیاستمدار و متفکر ایتالیایی (۱۴۶۹-۱۵۲۷). بنیاد ماکیاولیزم بحث روش و هدف در سیاست است. ماکیاولی در کتاب «شهریار» به کار بردن هر وسیله را در سیاست برای رسیدن به هدف مجاز می‌شمارد، و بدینگونه سیاست را بکل از اخلاق جدا می‌شمارد و از این جهت ماکیا-ولیزم به معنای به کار بردن روشهای غیر اخلاقی برای رسیدن به هدف است. ماکیاولی معتقد است که «زماندار، اگر بخواهد باقی بماند و موفق باشد، نباید

به انهدام جامعه‌ی بورژوازی خواهد انجامید. مارکس عمل استثمار سرمایه‌داری از پرولتاریا را با تئوری ارزش اضافی، توضیح می‌دهد. به موجب این تئوری کالاهایی که برای مبادله به بازار می‌آیند يك چیز مشترك و متجانس دارند که باهم مبادله می‌شود و آن نیروی کار است. پس کار معیار مشترك تعیین ارزش کالاهاست، ولی سرمایه دار بجای آن که معادل بهای نیروی کار را، که مساوی با ارزش کالا است، به کارگر بپردازد، تفاوت نرخ کار و قیمت کالا در بازار را به عنوان سود برداشت می‌کند و این منشاء استثمار کارگر است.

به عقیده‌ی مارکس سرمایه داری جامعه را در دو قطب متمرکز کرده و جنگ طبقه‌ای را صریحتر و ساده‌تر کرده است و سیر طبیعی تکاملی سرمایه‌داری که نتیجه‌ی تراکم ارزش اضافی است منجر به تمرکز هر چه بیشتر ثروت در دست عده‌ی محدود و فقیر تر شدن دایمی طبقه‌ی کارگر و سقوط طبقات متوسط به حد پرولتا-ریا خواهد شد و این جریان منجر به انقلابی خواهد شد که در آن پرولتاریای پیروز-یمند، سرمایه‌داری را سرنگون خواهد کرد. هدف این انقلاب به وجود آوردن يك جامعه‌ی اشتراکی و بدون طبقه است. پرولتاریا پس از به دست گرفتن قدرت برای عبور از مرحله‌ی جامعه‌ی طبقه‌ای به جامعه‌ی بدون طبقه، رژیم سیاسی به وجود خواهد آورد به نام

از شرارت بهر اسد و از آن احتراز کند. زیرا بدون شرارت حفظ دولت ممکن نیست. . . . هیچ طراز و مقیاسی برای قضاوت زمامدار در دست نیست مگر موفقیت سیاسی و ازدیاد قدرت. زمامدار برای نیل به قدرت و ازدیاد و حفظ آن مجاز است به هر عملی از زور و حيله و غدر و خیانت و تقلب و نقض قول دست زند.

مأمور عالی ملل متحد برای آوارگان^۱

این نمایندگی در ژانویه ۱۹۵۱ منصوب شد و دو وظیفه اصلی دارد: (۱) حمایت بین المللی از آوارگان؛ (۲) فعالیت برای استقرار اقتصادی، اجتماعی، و حقوقی آوارگان در کشورهایشان یا در جوامع تازه. فعالیتهای کمیسیون و اداره‌ی آن (درژنو) همه‌ی آوارگان را در برمی گیرد، بجز آوارگانی که در کشور دیگر حقوق تابعیت کامل یافته‌اند و یا برای ایشان ترتیبات دیگری در نظر گرفته شده است، مانند آوارگان فلسطین. بودجه‌ی این دستگاه از کمک‌های دولتی و شخصی داوطلبانه تأمین می‌شود. در ۱۹۵۴ جایزه‌ی نوبل برای صلح به این کمیسیون داده شد.

مانیل، پیمان، ر.ک. سیتو، پیمان.

مجمع عمومی^۲

یکی از ارکان ششگانه‌ی سازمان ملل

متحد است که همه‌ی اعضای ملل متحد در آن نماینده دارند. تعداد اعضای مجمع عمومی در ۱۹۶۳ یکصد و یازده کشور بود. هر دولت عضو می‌تواند در مجمع عمومی پنج نماینده و پنج عضو علی‌البدل داشته باشد، اما فقط یک رای دارد. جلسه‌ی مجمع در سومین سه شنبه‌ی ماه سپتامبر آغاز می‌شود، اما اگر شورای امنیت یا اکثریت اعضای ملل متحد تقاضا کنند و یا یکی از اعضا تقاضا کند و دیگران موافقت کنند، جلسات خاصی به دعوت دبیر کل سازمان تشکیل می‌شود. تصمیم در باره‌ی «مسائل مهم» (که در منشور تعریف شده است، مانند توصیه در باره‌ی صلح و امنیت بین المللی، انتخاب اعضای شورای امنیت یا پذیرش، اخراج، و تعلیق عضویت، مسائل مربوط به قیمومیت و بودجه‌ی سازمان) با اکثریت دو سوم آراء اعضای حاضر در جلسه گرفته می‌شود.

مجمع عمومی تنها رکن ملل متحد است که در آن تمام اعضا نماینده دارند. مجمع همه یا بعضی از اعضای سایر رکنها را به تنهایی یا با شورای امنیت انتخاب می‌کند و حق مباحثه در تمام موضوعهای مندرج در منشور را دارد. شورای امنیت، شورای اقتصادی و اجتماعی و شورای قیمومیت، و دبیر کل گزارش سالانه به مجمع می‌دهند. مجمع گزارشها را مورد بحث قرار می‌دهد و پیشنهادها و توصیه‌هایی روی آنها می‌کند

۱-United Nations High Commissioner for Refugees

۲-General Assembly

محاصره‌ی دریایی^۱

جلوگیری از رسیدن کالاهای مورد نیاز به دشمن از راه دریا با ممانعت از رسیدن کشتیها به بندرهای آن کشور یا با محاصره‌ی کامل کشور. در حقوق بین‌الملل کشتیهای تجارتمندی که می‌کوشند خط محاصره را بشکنند، قابل مصادره هستند. در جنگ جهانی اول و دوم انگلستان کوشید تا آلمان را محاصره‌ی دریایی کند. زمانی که میان دو دولت جنگ در گیر نیست نیز می‌توان محاصره‌ی دریایی برقرار کرد. این عمل ممانعت از تجارت دریایی یک کشور مخالف با جلوگیری از دست یافتن کشتیها به سواحل آن و بدون توسل به روشهای خصمانه‌ی دیگر است. در ۱۸۵۲ انگلستان برای دریافت غرامت غارت یک کشتی شکسته شده‌ی آن کشور در ساحل برزیل، ریو دو ژانیرو را محاصره کرد، اما محاصره منحصر به کشتیهای برزیلی بود.

محافظه‌کار^۲، حزب

یکی از دو حزب بزرگ انگلستان که در قسمت عمده‌ای از قرن بیستم برای این کشور حاکم بوده است. این حزب، بر حسب سنت، حزب دست راستی پارلمان انگلستان محسوب می‌شود و جان شین حزب توریست که در قرون هیجدهم و نوزدهم در انگلستان فعالیت داشت. حزب محافظه

و بدین ترتیب بر کارهای تمام تشکیلات سازمان ملل نظارت و آنها را هدایت می‌کند. مجمع بر بودجه و کومکهای اعضا نیز نظارت می‌کند و رییس دوره‌ی اجلاس را انتخاب می‌کند.

مجمع عمومی بیشتر کارهای خود را از طریق کمیته‌ها انجام می‌دهد. کمیته‌های بر چهار نوعند: کمیته‌های اصلی، کمیته‌های اقدام، کمیته‌های ایستاده، کمیته‌های اختصاصی. کمیته‌های اصلی مسائلی را که مجمع عمومی به آنها ارجاع می‌کند، مطالعه می‌کنند و پیشنهادهایی برای جلساتی که با شرکت همه‌ی اعضا تشکیل می‌شود، می‌دهند. این کمیته‌ها عبارتند از کمیته‌ی امور امنیتی و سیاسی، کمیته‌ی اقتصادی و مالی، کمیته‌ی اجتماعی و فرهنگی و انسانی، کمیته‌ی قیومیت، کمیته‌ی بودجه و امور اداری، کمیته‌ی مسائل سیاسی خاص، و کمیته‌ی امور حقوقی. کمیته‌های اقدام با سازمان مجمع و امور مربوط به آن سروکار دارند و شامل کمیته‌های «عمومی» و «استوارنامه‌ای» هستند. کمیته‌های ایستاده با مسائل دایمی سروکار دارند، مانند کمیته‌ی مشاور امور اداری و بودجه. کمیته‌های اختصاصی را مجمع عمومی یا هر یک از کمیته‌های آن برای مقاصد خاص انتخاب می‌کنند مانند «مؤسسه‌ی کار و کومک ملل متحد» و «کمیته‌ی مقیاسهای عمومی».

نیز: ر.ک. سازمان ملل متحد.

یا خارجی کشور دیگر را داشته باشد و این نوع قرارداد غالباً میان يك دولت بزرگ و دولت تحت‌الحمايه ی او بسته می‌شود و نیز مداخله ممکن است تحت عنوان حمایت از حقوق اتباع و یا برای دفاع و یا پیوستن به دیگر اعضای ملل متحد برای سرکوب کردن دولتی که صلح را به خطر انداخته است، توجیه شود. جز در مواردی که چنین توجیه‌هایی پیش کشیده می‌شود، مداخله نقض حقوق بین‌الملل شناخته می‌شود.

مراجعة به آراء عمومی: ر.ك. رفراندوم.

مرجع: ر.ك. ارتجاع.

مستعمره^۲

این کلمه در اصل به معنای ماندگاه گروهی از اتباع يك دولت در سرزمینی خارج از کشور اصلی بود که با آن رابطه‌ی اداری و یا قانونی داشت. این روابط بر حسب سنت مستعمره را تابع کشور اصلی می‌کرد و معمولاً کشور اصلی در سرزمین تابع قدرت قانونگذاری و حاکمیت داشت. این قدرت را بلکستون Blackston در «شروحي بر قوانین انگلستان» (۱۷۶۵-۹)، «قدرت کلی قانونگذاری و نظارت کشور مادر» می‌نامد. بعد از شروع جنگ جهانی دوم معنای این کلمه تغییر کرد و اینک بر کشور و سر-

کار برخلاف اغلب احزاب محافظه‌کار و دست راستی با دموکراسی و اصلاحات اجتماعی مخالفتی ندارد. بخصوص پس از شکست (۱۹۴۵) از حزب کارگر (ر.ك.) سیاست نسبتاً مترقی در پیش گرفته و اصول دولت رفاه اجتماعی، را پذیرفته است. از طرف دیگر رهبران محافظه‌کار اهمیت جلب گروه‌های اجتماعی کم درآمد را درك کرده‌اند، و این نکته سبب تضعیف جناح راست افراطی حزب شده است. در حال حاضر حزب محافظه‌کار هم از پشتیبانی اشراف و سرمایه داران و هم صاحبان حرف و طبقه‌ی متوسط برخوردار است. در سیاست خارجی تکیه‌ی حزب بر حفظ میراث امپراتوری انگلستان و نقش سیاسی آن به عنوان سومین قدرت جهانی است.

محافظه‌کاری: ر.ك. کنسرواتیزم.

مداخله^۱

عمل يك دولت که منجر به نقض حاکمیت و استقلال داخلی و خارجی دولت دیگر شود. این عمل ممکن است به صورت دخالت مستقیم در امور داخلی يك کشور و یا حتا اظهار نظر در باره‌ی سیاست داخلی و خارجی کشور دیگر باشد. ممکن است دولتی به موجب قرار داد در موارد خاص حق دخالت در امور داخلی

مسلم لیگ

۱۵۶

سازمان دارد و باید به صورت يك حزب مسئول سیاسی در آید. اما جناح در ۱۹۴۸ در گذشت و جامعه به فساد و انحطاط کشیده شد تا جایی که در انتخابات ایالتی ۱۹۵۴ پاکستان شرقی به سختی شکست خورد و از مجموع ۷۱ کرسی فقط ۶ کرسی به دست آورد.

دو هدف اصلی این حزب دفاع از اسلام و اجرای مقررات اسلامی و شناسایی زبان اردو به عنوان تنها زبان رسمی دولت پاکستان است.

زمینی اطلاق می شود که يك کشور قدرتمند بر آن سلطه‌ی سیاسی یا نظامی داشته باشد و قدرت قانونگذاری و اداره‌ی آن در دست کشور قدرتمند خارجی باشد.

کشور تابع معمولاً از لحاظ نژاد با کشور مسلط متفاوت است. به این ترتیب، مستعمره امروزه به کشورهای رشد نیافته‌ای اطلاق می شود که به درجات مختلف زیر سلطه‌ی دولتهای دیگر، به خصوص دولتهای اروپا و امریکای شمالی، قرار دارند.

مسلم لیگ^۱

مک کارتیزم^۲

[عنوان انگلیسی، به معنای «جامعه‌ی

مسلمانان»]

اصطلاح منسوب به جوزف مک کارتی (۱۹۰۹-۵۷)، سناتور امریکایی، که در ۱۹۴۶ از ایالت ویسکانسین به این سمت انتخاب شد. مک کارتی نماینده‌ی طرز فکر افراطی راست امریکایی بود که با سیاستمداران لیبرال سرسبز داشت و وعده‌ی زیادی را در وزارت امور خارجه و دیگر ارکان دولتی به کمونیست بودن متهم کرد و همچنین گروه زیادی از نویسندگان و روشنفکران امریکارابه اتهام «فعالتهای ضد امریکایی» به بازجویی کشید. مک کارتیزم اگر چه هنوز هم در امریکا زمینه‌ی اجتماعی وسیع دارد، ولی با قوت گرفتن لیبرالها، بخصوص با روی کار آمدن کندی، تا حدودی تضعیف شده است.

نخستین حزب سیاسی پاکستان است. این حزب به صورت يك سازمان دینی برای حمایت منافع مسلمانان در هند بریتانیا، تأسیس شد. اعضای مسلم لیگ در ۱۹۳۵ به علت تسلط هندوها، از پشتیبانی حزب کنگره دست کشیدند و از آن خارج شدند و «جامعه» را به صورت سازمان سیاسی مسلمانان همه‌ی طبقات در آوردند.

مسلم لیگ، به رهبری محمد علی جناح، به مخالفت با کنگره برخاست و خواستار تجزیه‌ی هند و تشکیل يك کشور مسلمان شد. در ۱۹۴۷ مسلم لیگ خود به خود بر مجلس مؤسسان پاکستان مسلط شد و جناح تشخیص داد که «جامعه» برای اجرای نقش جدیدش نیاز به تجدید

ملتهای مشترک المنافع

در ۱۹۳۳ موقعیت دومینیونی خود را دست داد و ۱۶ سال بعد جزء کانادا شد. اما بعد از جنگ دوم جهانی هندو پاکستان در (۱۹۴۷) و سیلان در (۱۹۴۸) دومینیون شدند و نام وزارت امور دومینیونها در ۱۹۴۷ به وزارت روابط با کامنولث تغییر کرد و امور مربوط به هند و پاکستان و سیلان نیز به آن واگذار شد. هند و پاکستان اگرچه جزء «کامنولث» هستند، سیستم جمهوری دارند و زیرلوای تاج امپراتوری نیستند و پادشاه انگلیس (فلا ملکه) را رئیس «کامنولث» می‌شناسند.

برمه و ایرلند پس از استقلال از قبول موقعیت دومینیون سرباز زدند. غنا و مالایا در ۱۹۵۷ دومینیون شدند و نیجریه در ۱۹۶۰؛ قبرس، سیرالئون، تانگانیکا در ۱۹۶۱ و در همین سال آفریقای جنوبی کامنولث را ترک کرد. جامائیکا، ترینیداد و توباگو، و اوگاندا در ۱۹۶۲ به کامنولث پیوستند. ساموای غربی که در ۱۹۶۲ مستقل شد و به صورت یکی از دولتهای عضو کامنولث درآمد، رسماً دومینیون نیست.

سرزمینهای وابسته به بریتانیا، کولونیها، تحت الحما به ها و تحت قیمومیتها نیز جزء کامنولث به شمار می‌روند.

دولتهای مشترک المنافع در هیچیک از امور داخلی و خارجی و دفاعی و

عنوان انجمن ۱۸ دولت مستقل استرالیا، اوگاندا، پاکستان، تانگانیکا، ترینیداد و توباگو، جامائیکا، ساموای غربی، سیلان، سیرالئون، غنا، قبرس، کانادا، مالزی، نیجریه، نیوزیلند، هند، و بریتانیا و سرزمینهای وابسته آن است. مجموع جمعیت این اتحادیه ۷۰۷ میلیون نفر است. اتحادیهی مشترک المنافع نه یک دولت است نه یک فدراسیون؛ دولت و پارلمان واحد و نیروی دفاعی مرکزی و قوهی مجریه نیز ندارد. هفده دومینیون (ر.ک.) خودمختار قبلاً جزء امپراتوری بریتانیا بودند. تا ۱۹۲۵ «اداره‌ی مستعمرات» مسئول اداره‌ی همه این سرزمینها، جز هند، بود و برای هند اداره‌ی مخصوص وجود داشت. در این سال دولت بریتانیا «وزارت امور دومینیونها» را تأسیس کرد. کنفرانس امپراتوری در ۱۹۲۶ دومینیونها را جوامع خودمختار در داخل امپراتوری بریتانیا اعلام کرد که بایکدیگر موقعیت مساوی دارند و در هیچیک از امور داخلی و خارجی تابع یکدیگر نیستند، ولی زیرلوای تاج امپراتوری با هم متحدند و آزادانه به عنوان عضو «کشورهای مشترک المنافع بریتانیا» اجتماع می‌کنند. در ۱۹۳۱ «قانون و ستمینستر» خودمختاری و تساوی موقعیت دومینیونها را شناخت. نیوفندلند Newfoundland

اقتصادی متعهد به اجرای سیاست خاص نیستند ، به عبارت دیگر انجمن هیچ مقررات نوشته ندارد و مبتنی بر همکاری آزادانه ای اعضا در هر يك از این امور است و پیش از همه يك اتحادیه ی اقتصادی است که با کاستن از تعرفه های گمرکی امتیازهایی برای همه قایل می شود. تجارت داخلی ، « کامنولث » قسمت عمده ای از روابط تجارتي خارجی کشور های عضو آن را تشکیل می دهد.

ملی کردن

رایجترین معنای این کلمه که منشاء آن به ۱۸۷۵ می رسد ، واگذاری مالکیت یا نظارت اموال به ملت است و در ردیف يك سلسله اصطلاحهای مشابه مانند « اجتماعی کردن » (socialization) ، « مالکیت عمومی » ، « مالکیت دولتی » ، و « مالکیت اجتماعی » است . « ملی کردن » (nationalization) و دیگر اصطلاحهای همردیف آن برای بیان یکی از هدفهای احزاب سوسیالیست جدید به کار می رود. مالکیت ملی در برابر مالکیت خصوصی است و شامل مالکیت تعاونی نمی شود.

ابهام ملی کردن و مالکیت ملی ناشی از تفاوتی است که غالباً میان مالکیت از سویی و نظارت و مدیریت از سوی دیگر گذاشته می شود . ممکن است گفته شود که ملی کردن مستلزم همه مالکیت و هم نظارت دولت است ، اما این اصطلاح برای

موارد متفاوتی به کار می رود . از جمله برای مواردی که مالکیت در دست دولت است و مأموران آن نظارت مستقیم دارند و همچنین برای مواردی که دولت مالک قسمتی از ملك است و نظارت آن با هیئتهای مستقل یا نیمه مستقل ، از جمله اتحادیه های کارگران ، است. هر دو نوع این املاك را « ملی » (ناسیونالیزه) می خوانند. عمده ترین مورد مصرف « ملی کردن » ، اقدام دولت برای انتقال سرمایه های خصوصی به خود برای تأمین نفع کلی اجتماعی است. این عمل ممکن است به صورت مصادره یا پرداخت غرامت یا خرید اکثریت سهام يك مؤسسه صورت گیرد .

رژیمهای انقلابی سوسیالیست ملی کردن را به صورت یکی از هدفهای اساسی خود ، که برانداختن مالکیت خصوصی و سایل تولید است ، دنبال می کنند. در رژیمهای دارای اقتصاد آزاد نیز ملی کردن بعضی از رشته های صنایع و ارتباطات و خدمات برای تأمین نفع عمومی ، به خصوص پس از جنگ جهانی دوم ، رایج شده است ؛ چنانکه انگلستان پس از جنگ صنایع فولاد ، اتوبوسرانی ، و نیز بهداشت را ملی کرد و در فرانسه « بانک فرانسه » ملی اعلام شد و ۵۱٪ سهام راه آهن به دولت انتقال یافت .

تمایلی است که میان « ملی کردن » و « اجتماعی کردن » فرق گذاشته شود ، زیرا اصطلاح دوم معنای دموکراتیکتری دارد و در « اجتماعی کردن » مفهوم

منع آزمایشهای اتمی، قرارداد

مستعمرات خود، در آنها نفوذ خاص اعمال می‌کنند. ایران تا چندین سال پس از امضای قرارداد ۱۹۵۷ به دو منطقه‌ی نفوذ انگلیس و روسیه تقسیم شده بود. ایالات متحده‌ی آمریکا، امریکای جنوبی و مرکزی را منطقه‌ی نفوذ خود تلقی می‌کند و تشکیل دولت کمونیست را در آن مخالف منافع حیاتی خود می‌داند. کشورهای کمونیست اروپای شرقی، به‌جز یوگوسلاوی، منطقه‌ی نفوذ شوروی به‌شمار می‌آیند.

منع آزمایشهای اتمی، قرارداد

قراردادی میان بریتانیا، ایالات متحده‌ی آمریکا، و شوروی که در ژوئیه ۱۹۶۳ در مسکو بسته شد. مهمترین بخش آن ماده‌ی یکم قرارداد است که می‌گوید: (۱) «هر یک از دولتهای امضا کننده‌ی قرارداد، آزمایش‌های سلاحهای اتمی و یا هر نوع انفجار اتمی را در هر جا که زیر نظارت و حاکمیتشان باشد منع و از آن خودداری می‌کنند: (ا) در جو و خارج از حدود آن، شامل فضای بیرونی یا زیر آبها اعم از آبهای ساحلی و دریاهای آزاد؛ یا (ب) در هر محیط دیگر، در صورتی که آزمایش منجر به نفوذ رادیواکتیو به خارج از قلمرو دولتی که چنین آزمایشی را انجام می‌دهد، بشود». (۲) «هر یک از امضا کنندگان قرارداد از فراهم

دخالت مستقیم و بیواسطه‌ی تولید کنندگان و مصرف کنندگان وجود دارد، در حالیکه «ملی کردن» بیشتر به معنای اداره‌ی دولتی مؤسسات مولد است.

منشور اقیانوس اطلس: ر.ک. آتلانتیک، منشور.

منشویزم^۱

[از menshe در زبان روسی، به معنای «کمتر، اقلیت»]
ایدئولوژی و خط مشی سیاسی سوسیالیست‌های معتدل روسیه که بعد از انشعاب (۱۹۰۳) بولشویکها (ر.ک. بولشویزم) از حزب سوسیالیست روسیه، در برابر آنها قرار گرفتند. منشویکها اقلیت حزب و بولشویکها اکثریت آن را تشکیل می‌دادند و این تقسیم‌بندی در کنگره‌ی حزبی قبل از انشعاب پیدا شد. منشویکها در انقلاب ۱۹۱۷ به مخالفت با تسلط بولشویکها برخاستند.

منطقه‌ی تجارت آزاد: ر.ک. اروپا، اتحادیه‌ی تجارت آزاد.

منطقه‌ی نفوذ

کشور یا کشورهایی که دولتهای بزرگ بدون ضمیمه کردن آنها به خاک یا

تا ۱۹۱۴ را نتیجه‌ی موازنه‌ی قوا میان آلمان و اتریش و ایتالیا، ازیکسو، و انگلیس و فرانسه و روسیه ازسوی دیگر می‌دانند. از بعد از جنگ جهانی اول اصل موازنه‌ی قوا، به عنوان عامل حافظ صلح، وارد تاریخ دیپلوماسی شد.

موافقتنامه‌ی دوستانه^۱

موافقت غیررسمی براساس قول شفاهی یا مبادله‌ی نامه بدون امضای قرارداد رسمی.

مونرو^۲، دکتترین

اصول دوگانه‌ی سیاست خارجی ایالات متحده‌ی آمریکا که در پیام مونرو، رئیس جمهور آمریکا (۱۸۱۷-۲۵)، در سال ۱۸۲۳ به کنگره اعلام شد. این دواصل چنین است: (۱) تشکیل مستعمرات جدید و (۲) مداخلات سیاسی دولتهای اروپایی در قاره‌ی آمریکا ممنوع است. اعلام دکتترین به علت پیدایی دومیثله‌ی سیاسی بود. یکی آنکه دولت روسیه رفت و آمد کشتیهای غیر روسی را در سواحل شمال غربی آمریکای شمالی ممنوع کرده بود (در آن زمان روسیه آلاسکا را در دست داشت)، و دیگر ترس از اتحاد مقدس، دولتهای اروپایی (پروس، اتریش، روسیه) که ممکن بود به کومک اسپانیا بشتابند

کردن اسباب آزمایش اتمی یا تشویق یا به شکلی شرکت در آزمایشهای سلاحهای اتمی یا هر نوع انفجار اتمی دیگر در هر جا که اتفاق افتد و در هر يك از محیطهای مذکور در ماده‌ی يك این قرارداد، خودداری می‌کنند.

امضای این قرارداد (به موجب ماده‌ی ۳ آن) برای همه‌ی دولتها آزاد است و چند دولت، از جمله جمهوری فدرال آلمان، بلافاصله به آن پیوستند؛ اما دولتهای فرانسه و چین از امضای آن خودداری کردند. ماده‌ی چهارم قرار داد می‌گوید: «مدت قرارداد نامحدود است. هر يك از دولتهای امضاکننده، برای اعمال حاکمیت خود، حق دارد از قرارداد کناره بگیرد، اگر تشخیص دهد که حوادث فوق‌العاده‌ی مربوط به موضوعهای این قرارداد، منافع عالی آن کشور را تهدید کرده است. کناره گیری از قرارداد باید سه ماه پیشتر به به اطلاع امضاکنندگان قرارداد برسد.»

موازنه‌ی قوا

برابری نسبی قوای دو گروه از کشورهای متخاصم که به جلوگیری از تهاجم و حفظ صلح منجر شود. حفظ چنین موازنه‌ای در قاره‌ی اروپا مدتی دراز یکی از هدفهای سنتی سیاست خارجی انگلستان بوده است و دوره‌ی صلح طولانی از ۱۸۷۱

زیر نفوذ خارجی است.

مونروویا، دولتهای

عنوان اتحادیه‌ای سست از دولتهای افریقایی است. این گروه در مقابل «دولتهای کازابلانکا» (ر.ک.) قرار دارند. در جلسه‌ای که از ۸ تا ۱۳ مه ۱۹۶۱ به این منظور در مونروویا، لیبریا، تشکیل شد، نمایندگان ۱۹ دولت در آن شرکت داشتند. این دولتها عبارت بودند از اتیوپی، توگو، تونس، جمهوری افریقای مرکزی، چاد، داهومی، ساحل عاج، سنگال، سومالی، سیرالئون، کامرون، کنگو، گابون، لیبریا، مالاگاسی، موریטانی، نیجر، نیجریه، ولثای علیا. این دولتها (به استثنای تونس و به اضافه‌ی جمهوری کنگو سابق بلژیک) در ژانویه ۱۹۶۲ در لاگوس اجتماع کردند و یک دبیرخانه‌ی دائمی و کمیته‌ای از وزیران دارایی برقرار کردند و پیش نویس منشور سازمان اتحادیه را تصویب کردند. در مه ۱۹۶۳ این دولتها در آدیس آبابا، پایتخت اتیوپی، منشور تجدید نظر شده را تصویب کردند و پایه‌ی «سازمان اتحاد افریقا» (ر.ک.) را گذاشتند.

مونینگ، موافقتنامه‌ی

قرار دادی میان آلمان، ایتالیا

و دولتهای تازه آزاد شده‌ی امریکای لاتین را بار دیگر زیر سلطه‌ی خود آوردند.

قوانین بین‌المللی هرگز این دکتترین را به رسمیت نشناخت، با این حال ایالات متحده‌ی امریکا بارها - از جمله در مسئله‌ی نظارت بر کانال پاناما - به آن استناد کرده و موفق شده است. براساس این دکتترین امریکا نیز متقابلاً تاجنگ جهانی دوم از مداخله در امور اروپا امتناع می‌کرد و در جامعه‌ی ملل شرکت نکرد. اما پیدایش تمایلات امپریالیستی در ایالات متحده، دولتهای امریکای لاتین را نسبت به اعمال دکتترین مونرو، به عنوان وسیله‌ای برای حفظ تفوق امریکا، مشکوک کرد. در ۱۹۵۲ آلمان، ایتالیا، وانگلیس، ونزوئلا را برای وادار کردن به پرداخت بدهیهایش، محاصره کردند. در نتیجه برزیدنت تئودور روزولت تفسیر موسمی از دکتترین مونرو کرد و اعلام کرد که امریکا می‌تواند در مقابل مداخلات دولتهای اروپایی برضد یک دولت بد رفتار امریکایی، متقابلاً مداخله کند. امریکا تاکنون در مورد اقدامات خود در دریای کاراییب - از جمله در مسئله‌ی کوبا - به این دکتترین استناد کرده است. جان فاستر دالس، وزیر خارجه‌ی ایالات متحده، در ۱۹۵۴ تشکیل یک دولت کمونیست را در امریکای لاتین، اگر چه با رأی مردم انتخاب شده باشد، مخالف دکتترین اعلام کرد زیرا چنین دولت «به اقتضای طبیعت خود

انگلستان، فرانسه، که در ۲۹ سپتامبر ۱۹۳۸ در مونیک امضا شد و مفاد آن عبارت بود از پیوستن سرزمین آلمانی نشین سودت از چکسلواکی به آلمان، و مراجعه به آراء عمومی زیر نظارت بین‌المللی برای دیگر سرزمینهای مورد منازعه میان آلمان و چکسلواکی و تعیین مرزها به دست یک کمیسیون بین‌المللی.

آدولف هیتلر پس از آنکه در مارس ۱۹۳۸ به چکسلواکی قول داد که آلمان هیچ چشمداشتی به سرزمین چک نشین ندارد، ده لشکر به سوی مرز فرستاد. دولت چک در ۲۵ مه اعلام بسیج کرد. فرانسه و روسیه که دفاع از مرزهای چکسلواکی را تعهد کرده بودند، بی‌میلی نشان دادند. نخست‌وزیر انگلستان، نویل چیمبرلین، گفت که از چکسلواکی دفاع نمی‌کند، اما در وضع خاصی انگلستان برای دفاع از آن کشور ممکن است دخالت کند. در اوایل لرد رونسیمان Runciman از لندن برای یافتن راه حلی فرستاده شد. رونسیمان راه حلی پیشنهاد کرد که به عقیده‌ی او همه‌ی خواستهای اقلیت-سودتی آلمانی را در برداشت. ادوارد بنش، رئیس جمهور چکسلواکی، این راه حل را پذیرفت. اما در ۷ سپتامبر آلمانیهای سودت یک حادثه‌ی مرزی ایجاد کردند تا مذاکرات را قطع کنند. مذاکرات دوباره از سر گرفته شد، اما هیتلر در ۱۲ سپتامبر با نطقی سودت‌ها را به طغیان دعوت کرد.

چیمبرلین در ۱۵ سپتامبر به برچسگادن رفت تا با هیتلر و نماینده‌ی فرانسه، ادوارد دالادیه، مذاکره کند. پس از آن بریتانیا و فرانسه به چکسلواکی توصیه کردند که نواحیی را که بیش از ۵۰ درصد جمعیت آلمانی دارند، بدون رأیگیری به آلمان واگذارند. هیتلر در ۲۳ سپتامبر امتیازهای بیشتر خواست و منطقه‌ی و سیعتری را ادعا کرد و نیز خواست که در سایر نواحی نیز به آراء عمومی مراجعه شود.

فرانسه و انگلستان بسیج کردند و جنگ محتمل به نظر می‌رسید. اما هیتلر پیشنهاد تشکیل کنفرانسی از چهار دولت در مونیک کرد، زیرا چیمبرلین به او گفته بود که هر چه بخواهد به‌فوریت می‌تواند به دست آورد. چیمبرلین، دالادیه، هیتلر، و موسولینی در ۲۸ سپتامبر در مونیک ملاقات کردند. هیتلر در تقاضای خویشتن که چیمبرلین و دالادیه با آن موافقت کرده بودند، تغییرات مختصری داد. قوای آلمان در یکم اکتبر از مرزهای چکسلواکی گذشتند. در کنفرانس مونیک نماینده‌ی چکسلواکی شرکت داده نشده بود.

پروزی هیتلر در مونیک نخستین مرحله‌ی جهانگشایی آلمان نازی بود که سرانجام به جنگ دوم جهانی منجر شد.

میلیتاریزم^۱

و غیر نظامی درامپراتوری ایران در قرن پنجم قبل از میلاد ظاهر شد.

معیار اساسی تمیز درجه‌ی تفوق ارتش در دولت مزایایی است که ارتشیان در رأس سلسله مراتب کشوری دارند. از این جنبه تفاوت در نسبت شرکت ارتشیان برای به دست گرفتن مقامهای سیاسی است. ظاهراً اگر این نسبت خیلی زیاد باشد، مزایای صفوف پایین ارتش بسیار کم و حتا ناچیز می‌شود. آلمان در دوره‌ی ویلهلم دوم و لهستان در دوره‌ی پیلسوتسکی Pilsudski (۱۹۲۶ - ۱۹۲۸ : ۱۹۳۵) چنین وضعی داشتند. آلمان و لهستان در این ادوار نمونه‌هایی هستند از انحصار قدرت سیاسی و مزایای اقتصادی برای افسران. امپراتوری رم در آخرین دوره‌ی خود نمونه‌ی دیگری از این نوع حکومت بود و ویژگی آن این بود که همه‌ی سرباران دارای مزایای مخصوص بودند. تفوق ارتش در سازمان دولت لزوماً به معنای سیاست جنگجویانه‌ی خارجی نیست؛ مثلاً ژاپون در دوره‌ی توکوگاوا چنین بود و بسیاری از دیکتاتورهای نظامی آمریکای لاتین چنین هستند.

میلیتاریزم به معنای نظارت وسیع ارتش بر حیات اجتماعی و درآمد تمام جامعه در خدمت ارتش نیز هست. این شکل از تسلط غالباً به تنظیم سازمان اجتماعی مطابق احتیاجهای ارتش می‌انجامد و در این مورد برای رفع

[از militaire در زبان فرانسه به معنای «نظامی»]

میلیتاریزم بر چهار حالت در سازمان دولت اطلاق می‌شود: جنگجویی، تفوق ارتش در سازمان دولت، تجلیل از فضایل نظامی، و نظامی کردن (militarization) کشور. وقتی این چهار حالت به حد اکثر فراهم باشند (مثلاً در ژاپون در دوره‌ی هیدکی توجو Hideki Tojo ، ۱۹۴۰ - ۴۴) میلیتاریزم کامل است. وقتی دو یا سه حالت وجود داشته باشد میلیتاریزم نسبی است. انواع مختلف میلیتاریزم را می‌توان از تفوق نسبی هر یک از حالت‌های آن شناخت.

میلیتاریزم به معناهای بسیار به کار می‌رود. گاهی آن را به معنای جنگجویی یا سیاست خارجی تجاوزکارو آمادگی برای به راه انداختن جنگ به کار می‌برند.

در موارد دیگر به معنای تفوق ارتش در سازمان دولت است. در چنین موردی لازمه‌ی اطلاق میلیتاریست بر یک سازمان دولتی وجود تمایز میان حوزه‌ی قدرت نظامی و غیر نظامی و کارکنان (پرسونل) اداری نظامی و غیر نظامی است. در نتیجه به کار بردن آن به این معنا برای مواردی که چنین تمایزی وجود ندارد، خطاست؛ زیرا در همه‌ی دولتهای ابتدایی چنین تمایزی وجود نداشته است. اولین نشانه‌های جدایی حوزه‌ی قدرت نظامی

دیگر همه‌ی کومکهای نظامی و غیر نظامی را که در قدرت دارند» بکنند. از ۱۹۴۹ این دولتها به ناتو پیوسته‌اند: جمهوری فدرال آلمان، یونان، و ترکیه. پیمان اعلام می‌کند که اعضا مصممند «آزادی، میراث مشترک و تمدن ملتهایشان را که بر اساس دموکراسی، آزادی فرد، و حکومت قانون بنا شده است، حفظ کنند»

این پیمان اساساً برضد شوروی و کشورهای اروپای شرقی تنظیم شده و در برابر آن پیمان ورشو (ر.ک.) قرار دارد که مشابه این اتحادیه برای اروپای شرقی است. این پیمان یک پیمان منطقه‌ای از نوعی است که منشور ملل متحد روا دانسته است. بنا بر این پیمان اگر چه آمریکا متعهد به دفاع از اروپا شده است. اما ماده‌ی پنجم آن تضمین می‌کند که ورود به جنگ خود به خود (اتوماتیک) نیست و، مثلاً، کنگره‌ی ایالات متحده می‌تواند تصمیم بگیرد که آن کشور وارد جنگ بشود یا نه.

پیمان ناتو اساساً یک پیمان نظامی است و دارای بزرگترین قدرت نظامی دنیاست و یکی از سه حلقه‌ی نظامی غرب در برابر بلوک شرق است و دو حلقه‌ی دیگر آن پیمانهای سنتو (ر.ک.) و سیتو (ر.ک.) هستند.

فرانسه در ۱۹۶۶ از پیمان ناتو خارج شد.

ابهام بهتر است لفظ «میلیتاریزاسیون» (نظامی کردن) را به کار ببریم تا میلیتاریزم را. «نظامی کردن» ممکن است بدون تفوق ارتش نیز صورت گیرد؛ چنانکه انگلستان و ایالات متحده‌ی آمریکا در زمان جنگ جهانی دوم چنین وضعی داشتند. نمونه‌های بسیار نشان می‌دهد که تفوق ارتش بدون «نظامی کردن» جامعه نیز می‌تواند پایدار بماند.

ناتو، پیمان

سازمان پیمان ائتلافی شمالی (علامت اختصاری ناتو) در ۴ آوریل ۱۹۴۹ تشکیل شد و در آن اعضای سازمان پیمان بروکسل (بلژیک، فرانسه، لوکزامبورگ، هلند، و انگلستان) و کانادا، دانمارک، ایسلند، ایتالیا، نروژ، پرتغال، و ایالات متحده شرکت کردند. این پیمان دو دولت امریکای شمالی را به کشورهای اروپای غربی می‌پیونداند. به موجب ماده‌ی پنجم پیمان، اعضای پیمان اعلام کرده‌اند که حمله به هر یک از دولتهای عضو حمله به تمام اعضا تلقی می‌کنند، و اگر به کشوری حمله‌ی مسلحانه شود، هر یک از کشورهای دیگر «با هر عملی که لازم بدانند» به آن کمک خواهند کرد. این وظیفه نامستقیمتر از وظیفه‌ای است که بر عهده‌ی اعضای سازمان پیمان بروکسل (ر.ک.) و اتحادیه‌ی اروپای غربی (ر.ک.) گذاشته شده است. زیرا در پیمانهای اخیر اعضا موظفند که به یک

نوشت که بعدها کتاب مقدس مرام نازی شد. نازیسم، که جنبشی بود برای تجدید عظمت آلمان و از میان بردن نتایج شکست آلمان در جنگ جهانی اول، در مبارزه‌ی خود علیه جمهوری وایمار سربازان سابق، افسران ارتش، و طبقات متوسط ورشکسته در جریان تورم پولی آلمان و بعدها تعداد زیادی از سرمایه‌داران و بانکداران را که از سوسیالیزم وحشت داشتند، به دور خود جمع کرد. شعارهای ناسیونالیستی نازیها قدرتهای خارجی، مارکسیستها، لیبرال دموکراتها، کاتولیکها، و به خصوص یهودیها را مسئول شکست آلمان در جنگ جهانی اول و قرارداد «تحقیر آمیز» ورسای و بدبختی سالهای ۱۹۲۰-۲۹ اعلام می‌کرد.

حزب نازی تا انتخابات ۱۹۳۰ اهمیت زیادی نداشت، ولی پس از آغاز بحران اقتصادی شروع به رشد سریع کرد و به بزرگترین و خوشبینترین و متعصبترین نیروی سیاسی آلمان بدل شد. پس از آنکه هیندنبورگ، رئیس جمهور آلمان، در ۱۹۳۳ هینلر را به صدراعظمی برگزید و وی در طی چند ماه جمهوری وایمار و احزاب دیگر را منحل کرد و حزب نازی تنها حزب سیاسی آلمان شد. انتقاد به شدت موقوف شد و مخالفان به اردوگاه کار اجباری (ر.ک.) و یا تبعید فرستاده شدند و تئوریهای نازی به عمل درآمد. سیاست توسعه طلبی نازی منجر

اصطلاحی است که غالباً برای نظریه‌ها و شکل حکومت آلمان در دوره‌ی آدولف هیتلر به کار می‌رود و نیز گاهی مترادف فاشیزم برای رژیمها و نظریه‌های مشابه در سایر کشورهای جهان استعمال می‌شود. کلمه‌ی نازی (Nazi) علامت اختصاری «حزب ناسیونال سوسیالیست کارگران آلمان» (Nationalsozialistische Deutsche Arbeiterpartei) است. این حزب که بعد از جنگ جهانی اول تأسیس شد، در ۱۹۳۳-۴۵ بر آلمان حکومت می‌کرد. اصول نظری این حزب آمیخته‌ای از فاشیزم ایتالیا، عقاید ناسیونالیستی قدیم آلمان، و نظریه‌های نژادی و سنن میلیتاریزم پروسى بود. برنامه‌ی این نهضت ایجاد يك آلمان مقتدر میلیتاریست بود که مرزهای خود را گسترش دهد و اتحاد ملل آلمانی زبان (ر.ک.) پان-ژرمنیزم) را تأمین کند. روش حکومتی آن خشنترین نوع دیکتاتوری (ر.ک.) و توتالیتاریزم (ر.ک.) و استفاده‌ی شدید از تبلیغات و اعمال زور بود. «حزب ناسیونال سوسیالیست کارگران آلمان» که بعدها به علامت اختصارش به «حزب نازی» معروف شد، در ۱۹۲۰ در مونیخ تأسیس شد. آدولف هیتلر که رهبری حزب را به دست داشت در ۱۹۲۳، پس از يك کودتای ناکام که منجر به زندانی شدن او شد، کتاب «نبرد من» را در زندان

به وقوع جنگ جهانی دوم شد و حکومت نازی در ۱۹۴۵، با تصرف خاک آلمان به دست متفقین، بر افتاد و بسیاری از سران آن در دادگاه نورمبرگ به جرم ارتکاب جنایتهای جنگی (ر.ک.) و جنایت برضد بشریت به محاکمه کشیده شدند.

اصول فلسفی نازیسم آمیخته‌ای از نظریات مختلف است که در زمانی کوتاه به هم پیوند شده و در واقع دارای تکامل تاریخی بسیاری از مکتبهای مشهور سیاسی نیست. مهمترین اصلی که نازیسم به فاشیزم ایتالیا افزود تئوری برتری نژادی (ر.ک. راسیزم) است که به موجب آن نژاد ژرمن دارای تفوق است و باید بر دیگر نژادها حکومت کند و این را هیتلر «نظم نوین» جهانی می خواند. حزب ناسیونال سوسیالیست آلمان در واقع نه ناسیونالیست بود و نه سوسیالیست، زیرا از جهت اول به تفوق یک نژاد عقیده داشت نه یک ملت و از جهت دوم هرگز به ملی کردن صنایع دست نزد و فقط به سبب ضرورتهای جنگی و نظامی در امور اقتصادی مداخله می کرد. ایدئولوژی نازی دولت را به عنوان تظاهر عالی قدرت ملی مستقل از نظارت و اراده‌ی افراد می داند و اراده‌ی عالی ملی را در تصمیمهای «پیشوا» (فورر)، که دارای قدرت اراده و تصمیم و نبوغ بی نظیر است، می شناسد و از این جهت دموکراسی و لیبرالیزم را مطرود می.

داند و اراده‌ی فرد را تابعی از اراده‌ی دولت می داند. نازیسم قهرمان پرستی و ستایش قدرت و جنگ و غلبه را ترویج می کند و روابط جوامع انسانی را تابع قانون «تنازع بقا» و «انتخاب انساب» می داند و صلح طولانی را مایه‌ی پستی و فساد می شمارد. نازیسم، برخلاف مارکسیسم، به تنازع طبقاتی عقیده ندارد و ملت را پیکره‌ی واحدی می داند که با دیگر ملتها و اقوام در تنازع است و از این جهت نازیها با مارکسیستها دشمنی سخت و آشتی ناپذیر دارند.

نیز: ر.ک. آنتی سمیتیزم؛ توتا-لیتریزم؛ فاشیزم.

ناسیونال سوسیالیزم: ر.ک. نازیسم.

ناسیونالیزاسیون: ر.ک. ملی کردن.

ناسیونالیزم^۱

[از nation در زبان فرانسه به معنای «ملت»]

ناسیونالیزم نوعی آگاهی گروهی است؛ یعنی آگاهی به عضویت در ملت یا وابستگی به ملت. این آگاهی را غالباً «آگاهی ملی» می خوانند. آگاهی ملی غالباً پدید آورنده‌ی وفاداری و شور و علاقه‌ی افراد به عناصر متشکله‌ی ملت (نژاد، زبان، سنتها و

عادت‌ها، ارزش‌های اجتماعی و اخلاقی، و به طور کلی فرهنگ) و گاهی تجلیل فوق‌العاده از آنها و اعتقاد به برتری این مظاهر بر مظاهر ملی دیگر ملتهاست. از آنجا که هر ملت دارای سرزمین خاص است، وفاداری به خاک و فداکاری برای آن و تجلیل از آن از ارکان ناسیونالیزم است.

ناسیونالیزم ایدئولوژیی است که «دولت ملی» را عالیت‌ترین شکل سازمان سیاسی می‌داند و مبارزه‌های ناسیونالیستی علیه تسلط یا تهاجم خارجی برای به وجود آوردن یا حفظ چنین دولتی است. رشد ناسیونالیزم، در عین حال، مشخصه‌ی یک دوره‌ی تاریخی است که در آن ملتها به صورت واحدهای سیاسی مستقل درآمده و اصل «حاکمیت ملی» شناخته شد. این دوره برای اروپا از قرن هفدهم تا اواخر قرن نوزدهم طول کشید و در آسیا و آفریقا بویژه نیمه‌ی دوم قرن بیستم را در بر می‌گیرد.

ناسیونالیزم، به عنوان آگاهی گروهی، مستلزم حس همبستگی و وحدت است و این حس ناشی از بعضی عوامل ذهنی و عینی است مانند زبان مشترک، ارزش‌های اخلاقی، دین، ادبیات، سنت‌های تاریخی، تاریخ، سمبول‌ها، و تجربه‌های مشترک. عامل عینی حس همبستگی بیشتر بارشده سیستم ارتباطات پدید می‌آید.

ناسیونالیزم مستلزم احساس مسئولیت در برابر سرنوشت ملی و وفاداری به ملت است که بر سایر وفاداریها (مانند وفا-

داری به خانواده) مقدم است و این وفا-داری ملازم با فداکاری است. بنابراین خیانت به دولت «ملی» خیانت به ملت شمرده می‌شود. ناسیونالیزم فرد را در برابر خواسته‌های ملی (مانند حفظ یا کسب استقلال ملی) یا کوشش برای رفاه، سربلندی، و ترقی ملت مسئول می‌شمارد و ترقی و پیشرفت را صرفاً ناشی از عمل ملتها می‌شمارد و از این جهت هر فرد در عین مسئولیت داشتن از غرور کرده‌ها و افتخارهای ملی و سوابق تاریخی و فرهنگی ملت خود برخوردار است.

بعضی از نویسندگان ناسیونالیزم را به لیبرال و ضد لیبرال تقسیم می‌کنند و ناسیونالیزم لیبرال را ناسیونالیزمی می‌شمارند که بر ارزش‌های انسانی، حقوق بشر، و آزادیهای فرد در قالب دولت ملی تکیه می‌کند؛ و ناسیونالیزم ضد لیبرال را ناسیونالیزمی می‌شمارند که فرد را تنها وسیله‌ای در دست دولت می‌شناسد و برای او حقوق و وظایفی جز خدمت به دولت قایل نیست. این نوع ناسیونالیزم (که در واقع همان فاشیسم است) دموکراسی سیاسی را نفی می‌کند و تهاجم خارجی و غلبه‌ی ملی بر ملتهای دیگر را تحسین می‌کند.

نئوکولونیالیزم: ر.ک. استعمار.

نیروی سوم

این اصطلاح مترادف یک سلسله اصطلاح-

های دیگر مانند «بلوک سوم»، «کشور-های غیرمتعهد»، و «کشورهای مستقل از دبلوک» است. بطور کلی، این اصطلاح کشورهای را در برمی گیرد که دارای سیاست خارجی مستقل از دبلوک شرق و غرب هستند و در برابر هیچیک از آن دو متعهد نیستند.

نیروی سوم يك اتحادیه‌ی سیاسی یا نظامی نیست، و از این جهت کلمه‌ی «نیرو» در آن نادرست می‌نماید، زیرا در برابر تشکل نظامی دبلوک شرق و غرب، این کشورها اتحاد نظامی ندارند و تنها نوعی نیروی اخلاقی در سیاست بین‌المللی اعمال می‌کنند. نیروی سوم در عین حال، نماینده‌ی يك ایدئولوژی جداگانه که حد و رسم مشخصی در برابر کمونیزم و کاپیتالیزم داشته باشد، نیست و کشور-های این گروه گرایشهای ایدئولوژیک مختلفی دارند که بعضی نزدیک به کمونیزم و بعضی دیگر نزدیک به لیبرالیزم غربی است. سیاست عدم تعهد این گروه از کشورها بر پیروی از منافع ملی خود-شان و پرهیز از گرفتاری در يك جنگ جهانی و نیز بی‌اعتقادی به دسته‌بندیهای نظامی و لزوم تخفیف بحران جهانی مبتنی است. مهمترین کشورهای حامی تئوری نیروی سوم و عدم تعهد در اوج بحران جنگ سرد یوگوسلاوی، هند، اندونزی، و مصر بودند. اصطلاح نیروی سوم امروزه کمتر به کار می‌رود و جای خود را به اصطلاحهای هم‌ردیف خود

داده است

نیز: ر.ك. بيطرفی

نیهیلیزم^۱

[از nihil در زبان لاتینی، به معنای «هیچ»]

نظریه و مکتبی فلسفی که منکر هر نوع ارزش اخلاقی و مبلغ شکاکیت مطلق و نفی وجود است. گروهی از آنارشیست-های قرن نوزدهم روسیه را نیز نیهیلیست می‌خوانند و اول بار تورگنوف در داستان «پدران و پسران» (۱۸۶۲) این عنوان را برای این گروه به کار برد. بزرگترین شخصیت نیهیلیست در میان آنارشیستها میخائیل باکونین (۱۸۱۴-۷۶) بود که گفته‌اند او نه تنها اندیشه‌ی نظام‌قانونی بلکه هر نظامی را مردود می‌شمرد، حتا نظام دیکتاتوری انقلابی را ورستگاری را در بر افکندن و انهدام جامعه‌ی موجود می‌دید. ایدئولوژی او سه اصل داشت: (۱) تبلیغ بیدینی؛ (ب) انهدام دولت؛ (پ) گزیدن طغیان بجای عمل سیاسی. آنارشیزم نیهیلیست هر چند در کشور-های عقب مانده‌ای که قشر دهقانی سر-کوفته داشتند (مانند روسیه، ایتالیا، اسپانیا) نفوذ کرد، ولی بطور کلی در جریان تطور فلسفی و سیاسی آنارشیزم، که پرودون شروع کرد و کروپاتکین از سر گرفت، انحزافی شمرده می‌شود. نیز: ر.ك. آنارشیزم.



واگذاری

سازمان ملل متحد معنای خاصی دارد. در این مورد حق وتو به معنای حق يك عضودایمی شورای امنیت برای جلوگیری از عمل تصویب شده به وسیله اعضای دیگر است.

در قوانین عمومی ملی وتو به حق يك مرجع صاحب اختیار برای جلوگیری یا به عقب انداختن عملی که معمولاً قانونی است، اطلاق می شود. در رم باستان «تربوهای خلق» برای لغو دستورهای مأموران دیگر از حق وتو استفاده می کردند.

وتو از لحاظ تاریخی تقریباً منحصرأ به عمل قانونگذاری منفی (لغو قانون) به وسیله يك ارگان اجرایی ملی اطلاق می شود. در موارد استثنایی بعضی از هیئتهای قانونگذار، مانند مجلس لردان انگلستان، دارای «وتوی تعلیقی» یا حق به تأخیر افکندن عمل بوده اند. پادشاه انگلستان دارای حق وتو است ولی هرگز از آن استفاده نمی کند و با پیش آمدن اصل مسئولیت وزیران آن حق عملاً منسوخ شده است؛ اما رییس جمهور امریکا می تواند قوانین مصوب کنگره را وتو کند مگر آنکه کنگره مجدداً آن را با اکثریت دوسوم تصویب کند.

انتقال سرزمینی از يك دولت به دولت دیگر، واگذاری ممکن است در نتیجهی جنگ باشد، مانند هنگامی که اسپانیا فیلیپین را بعد از جنگ ۱۸۹۸ به ایالات متحده وا گذاشت، یا بر اثر مذاکرات صلح آمیز، مانند واگذاری «هند غربی دانمارک» به ایالات متحده در ۱۹۱۶ یا واگذاری و نیز به فرانسه به عنوان هدیه توسط آفریش در ۱۸۶۶. اهالی سرزمین واگذار شده به تابعیت و ملیت جدید درمی آیند، مگر آنکه مقررات خاصی برای حفظ ملیت آنها نهاده شده باشد.

وتو

[از لاتینی به معنای «منع می کنم»،
از ریشهی vetare، «منع کردن»]

وتو جلوگیری از عمل است و «حق وتو» حق یا توانایی جلوگیری است. بنابراین این، وتو یا حق وتو قدرت قانونی يك دستگاه مملکتی یا اعضای چنین دستگاهی است برای جلوگیری از عمل آن دستگاه یا دستگاه دیگر، یا اعضای آن. این لفظ در جریان قانونی فعلیتهای

در جنگ جهانی اول و آلمان. در قصر ورسای، پاریس، بسته شد. نخستین بخش پیمان به بنیاد جامعه‌ی ملل (ر.ک.) مربوط بود و در نتیجه‌ی بخش دوم آن آلمان آلزاس - لورن را به فرانسه؛ اوپن - مالدی را به بلژیک؛ بخشی از سیلزی علیا (بعد از مراجعه به آراء عمومی)، پوزن، و پروس غربی را به لهستان؛ بندر ممل و نواحی ساحلی آن را به لیتوانی؛ هولشتین را به چکسلواکی؛ و بخشی از شلسویگ را (بعد از مراجعه به آراء عمومی) به دانمارک واگذار کرد. آلمان از حاکمیت خود بر دانتزیک چشم پوشید و از اتحاد با اتریش، جز با موافقت همه‌ی اعضای جامعه‌ی ملل، ممنوع شد و خلع سلاح شد. نظام وظیفه در آلمان لغو شد و ارتش آن کشور به ۱۰۰،۰۰۰ نفر و نیروی دریایی آن به شش ناو جنگی محدود شد و از داشتن زیردریایی و هواپیماهای جنگی، و توپخانه‌ی سنگین و ساختن استحکامات ممنوع شد. نیروهای پیروز داینلند را برای پانزده سال اشغال کردند و سرزمین سار بین‌المللی اعلام شد. رودخانه‌های آلمان بین‌المللی شد و مستعمره‌های آن با قیمومیت جامعه‌ی ملل میان دولتهای پیروز تقسیم شد. آلمان مجبور شد «مسئولیت آلمان و متحدانش را در ایجاد خرابیها و زیانهای که متفقین و دولتهای متحد آنها و ملت‌هایشان بر اثر تجاوز آلمان و متحدانش تحمل کرده‌اند»، بپذیرد و غرامت آنها را بپردازد. این غرامت در ۱۹۲۱-۶۶۰۰ میلیون لیره

هریک از اعضای مجلس لهستان در قرنهای هفدهم و هجدهم، تا الفای آن در ۱۷۹۱، حق وتو داشتند و در نتیجه هر یک از نمایندگان حق داشت مجموع مذاکرات و مصوبات را خنثا کند.

اما این اصطلاح در سازمان ملل معنای نسبتاً متفاوتی دارد. ماده‌ی ۲۷ منشور می‌گوید، جز در مورد امور نظامنامه‌ای و حل مسالمت آمیز اختلافات که در این صورت طرف دعوا حق رأی نخواهد داشت، تصمیمها با رأی مثبت هفت دولت عضو شورای امنیت شامل رأی موافق اعضای دائمی ... گرفته خواهد شد. اعضای بلوک شوروی جزء اخیراً اصل «اتفاق آراء» می‌خوانند، اما کسان دیگر آن را وتو می‌دانند.

از آنجا که تصمیمهای شورای امنیت دست کم نیمه قضایی، نیمه قانونی، و نیمه اجرایی است، و از آنجا که وتو را نمی‌توان باطل کرد، حق وتو بر همه‌ی انواع این اختیارات مطلق است. بنا بر این، حق وتو در شورای امنیت حق یک یا چند عضو دائمی برای جلوگیری از عمل شوراست، هنگامی که دست کم هفت رأی موافق وجود داشته باشد. آنچه که در عرف جامعه‌ی ملل «قاعدگی اتفاق آراء» خوانده می‌شد در اصطلاح سازمان ملل حق وتو است.

ورسای، پیمان

در ۲۸ ژوئن ۱۹۱۹ میان دولتهای پیروز

بر آورد شد. آلمان در فاصله‌ی پایان جنگ جهانی اول و آغاز جنگ دوم بر سر سرزمین‌های واگذار شده، به ویژه سیلزی علیا، پروس غربی، ممل، سار، و راینلند، با دولتهای دیگر گفت و گو داشت و تا پایان ۱۹۳۹ مجدداً آنها را باز یافت. دولت نازی، که در ۱۹۳۳ بر سر کار آمد، تدریجاً از زیر محدودیتهای نظامی شانه خالی کرد و غرامتها نیز رفته رفته کاسته شد و در ۱۹۳۲ بخشیده شد.

پیمان ورسای یکی از عوامل سرکشی مجدد میلیتاریزم آلمان و به راه افتادن جنگ جهانی دوم بود.

ورشو، پیمان

این پیمان که عنوان اصلی آن «پیمان کومک متقابل اروپای شرقی» است، به

مدت بیست سال در ورشو به امضای نمایندگان آلبانی، جمهوری دموکراتیک آلمان، بلغارستان، چکسلواکی، رومانی، شوروی، لهستان، و مجارستان رسید. و غرض از آن همکاری و کومک متقابل دولتهای اروپای شرقی به یکدیگر است. به موجب این پیمان ستاد فرماندهی واحدی برای تمام نیروهای مسلح کشورهای عضو به وجود آمد. دولت‌های امضا کننده‌ی پیمان متعهد شده‌اند که در مناسبات خود از تهدید و به کار بردن زور خودداری کنند و به هر یک از دولتهای عضو اگر در اروپا حمله شود، با تمام قوا به آن کومک کنند. کنفرانس پیمان ورشو پنج روز پس از رسمیت یافتن «اتحادیه‌ی اروپای غربی» (ر.ک.) و استقلال جمهوری فدرال آلمان، تشکیل شد.

ی

یالتا، کنفرانس

آلمانها به بار آورده‌اند بر آن کشور
تحمیل شود؛ نفوذ نازی و تمایلات
میلیتاریستی از زندگی مردم آلمان محو
شود. ایالات متحده پیشنهاد قبلی خود را
که به موجب آن آلمان باید از داشتن
صنایع سنگین محروم شود، پس گرفت و
نیز موافقت شد که يك سازمان بین‌المللی
برای حفظ صلح و امنیت جهان مستقر شود.
پایه‌ی این سازمان در کنفرانس دومبارتن
اوکس (ر.ك.) گذاشته شده بود. در
کنفرانس یالتا سران سه دولت پیشنهاد
های سه‌گانه‌ی روزولت را تصویب کردند.
این پیشنهادها عبارت بودند از:
(۱) هر يك از اعضای شورای امنیت يك رأی
داشته باشد؛ (۲) تصمیم‌های شورای امنیت
در مسائل حقوقی باید با هفت رأی موافق
اتخاذ شود؛ (۳) تصمیم‌های شورای امنیت
در مورد مسائل دیگر باید با رأی موافق
هفت عضو، شامل رأی موافق پنج عضو
دایمی، گرفته شود. در ضمن هیچيك
از دو طرف دعوا نباید در رأی دادن
شرکت کنند. جمله‌ی «شامل رأی موافق
پنج عضو دایمی، موجب پیدایش حق و تو
(ر.ك.) شد. موافقت شد که اتحاد شوروی
سه کرسی نمایندگی برای جمهوری
فدرال سوسیالیستی شوروی روسیه،
جمهوری سوسیالیستی شوروی اوکراین،

کنفرانسی که فرانکلین روزولت، رئیس
جمهور امریکا، وینستون چرچیل،
نخست‌وزیر بریتانیا، و مارشال استالین،
نخست‌وزیر شوروی، در یالتا واقع در
شبه جزیره‌ی کریمه (جنوب روسیه) از
۴ تا ۱۱ فوریه‌ی ۱۹۴۵ تشکیل دادند.
در این کنفرانس تصمیم‌های نهایی راجع
به شکست دادن و تصرف آلمان گرفته
شد و تصمیم گرفته شد که تسلیم آلمان باید
بی‌قید و شرط باشد و هر یک از سه دولت
منطقه‌ای از آلمان را اشغال کنند، ولی
اداره‌ی مشترك آن زیر نظر «کمیسیون
نظارت»، که از فرماندهان عالی نیرو-
های اشغالگر در برلن تشکیل می‌شود،
باشد. از فرانسه نیز دعوت شد که به
عنوان عضو چهارم کمیسیون نظارت
منطقه‌ای را اشغال کند.

مقامات سه دولت اعلام کردند که
آلمان نباید هرگز قادر به برهم زدن
صلح دنیا شود و همه‌ی سلاح‌های نظامی
آن باید خارج و معدوم شود و همه‌ی
جنايتكاران جنگ محاکمه و به سختی
مجازات شوند؛ آن قسمت از صنایع
آلمان که قابل استفاده برای مقاصد
جنگی است، معدوم شود و یا زیر نظارت
قرار گیرد؛ غرامت ویرانه‌هایی که

و جمهوری سوسیالیستی شوروی روسیهی سفید در مجمع عمومی ملل متحد داشته باشد و شوروی از پیشنهاد خود در کنفرانس دومبارتن اوکس، که به موجب آن هریک از جمهوریهایی تابع آن کشور (در آن زمان ۱۶ جمهوری) یک کرسی نمایندگی داشته باشد، صرف نظر کرد. سران سه دولت اعتقاد خود را به اصول منشور آتلانتیک (ر.ک.) اظهار کردند و اعلام کردند که مشترکاً به مردم اروپای آزاد شده ویا اقمار سابق محصور در اروپا، کومک خواهند کرد تا بردشواریهایی خود فایق آیند و در این کشورها دولتهای موقتیایی بر سر کار آیند که نماینده‌ی عناصر آزادیخواه باشند و زمینه را برای روی کار آمدن دولتهایی که نماینده‌ی مردم باشند، فراهم کنند. انگلستان و امریکا از تأیید دولت در تبعید لهستان که در لندن بود - دست کشیدند ولی تأیید کردند که دولت لهستان باید انتخابات آزاد انجام دهد. مرز شرقی لهستان خط کورزن تعیین شد و قلمرو لهستان از شمال و غرب توسعه یافت.

یونسکو^۱

سازمان علمی، فرهنگی، و تربیتی ملل متحد (علامت اختصاری یونسکو) در نوامبر ۱۹۴۶ به وجود آمد. هدفهای این سازمان، بنا بر اساسنامه‌ی آن این

است: کومک به صلح و امنیت با پیشبرد همکاری میان ملت‌ها از راههای تربیتی، علمی، و فرهنگی برای افزودن بر احترام به عدالت و حکومت قانون و حقوق انسانی و آزادیهای اساسی که مورد تصدیق... منشور ملل متحد است. سه رکن این سازمان عبارتند از: کنفرانس عمومی، که هر دولت عضو در آن یک نماینده دارد و هر دو سال یکبار برای تصویب برنامه و بودجه‌ی سازمان تشکیل می‌شود؛ هیئت مدیره، مرکب از ۲۴ عضو که دست کم سالی دوبار تشکیل جلسه می‌دهد و مسئول اجرای برنامه‌ی مصوب کنفرانس است؛ دبیرخانه‌ای که یک دبیر کل بر سر آنست و مرکز آن پاریس است. یونسکو از مؤسسات تخصصی سازمان ملل متحد است.

فعالتهای یونسکو در زمینه‌ی این هشت عنوان است: (۱) تعلیم و تربیت: از میان بردن بیسوادی و تعلیم و تربیت اساسی، بالا بردن سطح تعلیم و تربیت، افزودن احترام به حقوق بشر از طریق تعلیم و تربیت، در دسترس گذاشتن اطلاعات در باب فنون تعلیم و تربیت. (۲) علوم طبیعی: ایجاد همکاری بیشتر میان دانشمندان و تشویق عمومی کردن دانش. (۳) علوم اجتماعی: تشویق مطالعه‌ی موانع روانی و اجتماعی گسترش تفاهم متقابل، مانند تمصبهای نژادی و اختلافهای دینی. (۴) فعالتهای فرهنگی: گسترش داد و سندهای فرهنگی میان

دولتهای عضو و در دسترس گذاشتن آثار هنری، ادبی، و فلسفی. (۵) مبادله افراد: تهیه اطلاعات در مورد امکان های کار و تحصیل در خارج و مسافرت های دوستانه. (۶) ارتباط توده ای: آگاه کردن همه از کارهای یونسکو و از حوادث مهم در زمینه تعلیم و تربیت، علم و فرهنگ و کمک به مردم برای آسان دست یافتن به دانش (۷) ترمیم: تهیه پول و وسایل برای مدرسه ها، کتابخانه ها، و مؤسسه های علمی سرزمین های ویران شده در جنگ و رشد نیافته. (۸) کمک فنی: تهیه کارشناس در زمینه های مهم تعلیم و تربیت، تعلیم معلم، آموزش فنی و تعلیم و تربیت عمومی، تحقیق علمی، و مشاوره علمی دولت های عضو یونسکو در زمینه های مبارزه با بیسوادی، برنامه های مدرسه سازی، معدنیابی، تربیت معلم، و گسترش مهندسی برق از آن سازمان اندرز می گیرند.

یونیسف^۱

صندوق بین المللی فوق العاده ی ملل متحد برای کودکان (علامت اختصاری یونیسف) در ۱۱ دسامبر ۱۹۴۶ به دست مجمع عمومی ملل متحد تأسیس شد. این دستگاه زیر نظر شورای اجتماعی و اقتصادی ملل متحد کار می کند و وظیفه ی آن مراقبت بهداشتی کودکان و اجرای برنامه های رفاه کودکان در کشورهایی است که از جنگ جهانی دوم آسیب دیده اند، اما بعداً علایق آن به کودکان کشورهای کم رشد توسعه یافت. مرکز صندوق در نیویورک است و به کمک های داوطلبانه ی اعضای ملل متحد و عموم مردم متکی است. یکی از خدمات آن تهیه شیر برای مادران و کودکان آواره ی عرب در اردن است.

